



(مجموعه مقالات)

عاکف مہو زاگرس

پشاهنگ آزادی

مجموعه مقالات

# پشاهنگ آزادی

تدوین: کمیته شهدای PJAK

انتشارات مرکزی PJAK

تقدیم به شهدای جنبش آزاد بخواه

و

شهید عاکف مامو زاگرس

« کمیته شهدا PJAK »

پیشاهنگ آزادی

مجموعه مقالات، شهید عاکف

تدوین: کمیته شهدای PJAK

چاپ اول: پاییز ۲۰۰۷

چاپخانه آزادی

صفحه آرایشی: YRD ، مطبوعات مرکزی PJAK ، ۵۰۰ نسخه

## فهرست

مقدمه

- شهِید شمع تولد دوباره یک خلق/سخنان رهبر آپو/ت: کورش. م..... ۶
- مبارزه بهترین خدمت به خلق است/گزارش خودانتقادی ش. عاکف..... ۱۱
- لاوانی روزه‌لآت دینامیزی گه‌وره‌ی شورش/وته‌کانی شه‌هید..... ۲۵
- ئه‌و دوو کچه‌ی که به کراسی گپ به‌شداری شورش بوون/عاکف مامو..... ۴۴
- شه‌هیدان دوینئی و ئه‌مرق و داهاتوومانن/عاکف مامو..... ۴۶
- ماهیت توطئه بین‌المللی ۱۵ فوریه/ عاکف مامو..... ۵۵
- زنان در دام برده‌داری مدرن/ عاکف مامو..... ۶۵
- ایران معاصر و گذار از یک کائوس/ مصاحبه با عاکف مامو..... ۷۱
- از شما بود که پرواز اعتماد را تجربه کردیم/ عاکف مامو..... ۷۸
- قیام‌های مردمی مقدس هستند/ مصاحبه روز TV با عاکف مامو..... ۸۰
- تعالی جریان اجتماعی؛ افول، ترمیم و رستوراسیون دولتی/ عاکف مامو..... ۸۲
- حقیقت مستور سیاست‌های رژیم/ عاکف مامو..... ۸۴
- به اجبار یا با انتخاب/ عاکف مامو..... ۸۶
- بیراهه/ عاکف مامو..... ۸۹
- نوگرایان در غبار قلم ابهام/ عاکف مامو..... ۹۳
- تعبیر شهادت در PKK/رامان جاوید..... ۹۶
- او یک مبارز پیشاهنگ بود/ریزان موکریان..... ۱۰۱
- هزار نقش آفرید/آرام بیر..... ۱۱۲
- رادمردترین و نستوه‌ترین انقلابی/آزاد. س..... ۱۱۸
- رفیق حقیقت، اعتقاد و ایمان/ لیلادجله..... ۱۲۱
- شهدا اسطوره‌سازان معاصر/رامان جاوید..... ۱۲۵
- شهِید عاکف مبارزی واقعی بود/سربست. س..... ۱۲۸
- ثاکیف لایکی ئاپوچی/ هیوا هیمن..... ۱۳۰
- عناد برای زیستن/ شعر: ش. عاکف مامو..... ۱۳۳

## مقدمه

اتوپای هر انسانی، آزادی و رهایی است. برای این مهم، فرد، بسته به جامعه خود است و جامعه از آن فرد فرد انسانهاست. بی مهری فرد نسبت به آینده جامعه و اوضاع پریشان آن، به معنای فاصله گرفتن از وجدان و ذهنیت بیدارگری می‌باشد. تباهی فرد و له شدن شخصیت والای او زمانی شروع می‌شود که نسبت به جامعه و خلق خود، موضعی لادری‌گری یا «نمی‌دانم چه» را انتخاب نماید. مبارزه هیچگاه صرف فردی و لیبرالی نیست، مبارزه، اجتماعی و جمعی و گروهی است. این است که فرد در قبال دیگر افراد و جامعه موضوعیت انقلابی و وجدانی و ذهنیتی می‌یابد. گسست از همان جامعه دور گشتن از طبیعت انسانی و طبیعت کیهانی که بستر زندگی است، می‌باشد. هیچ پدیده‌ای خارج از طبیعت نمی‌تواند وجود داشته باشد. طبیعت به مثابه یک کل، موجودیت دسته جمعی و اجتماعی را در انواع گوناگون در خود می‌پروراند. در این هستی ناتوارال انسان بیشتر از هر موجودی به واسطه تفکر و تعقل و ناطق بودن، اجتماعی است. لذا لاقیدی یک انسان، یعنی مغایرت با علم، اخلاق و فلسفه؛ یعنی ضدیت با طبیعت؛ یعنی گرایش به جهان واره‌های ساختگی و تحمیلی. انتخاب راه هم برای انسان در این جهان همیشه دو راه می‌باشد یا باید از قوانین طبیعی مطابقت کرد و یا به دام جهانهای مبهم و تاریک خداوندان زور و ظلمت شد.

انسان از روزی که پی برد موجودی اجتماعی است خود را ناچار به رهایی از توحش و پانهادن در عرصه تمدن یافت. در تمدن گرایش انسان به انسان سبب شد که نیروی اندیشه و تعقل بارور گردد. همان نیرو سبب شد که انسان آگاهانه تمدنی هزاران ساله بیافریند که اکنون و در امروز انکار آن تمدن و گریز از آن امکان ناپذیر است و هر نوع گریزی به معنای نابودی محتوم است. اولین جرقه در ذهن فرد انقلابی هم از همین جا آغاز می‌گردد. پی بردن به این مسئله از سوی فرد بزرگترین گام انقلابی است. فرد انقلابی با این منطق که فرد انسانی جهان میکروسکوپ است و خود هستی در کیهان هم جهان کسموس است، پی به وظایف اکولوژیک و شعور اکولوژیکی خود می‌برد. شعور اکولوژیک یعنی داشتن آگاهی در مورد رابطه انسان با طبیعت. هر گونه زایشی در دامان طبیعت و ناتوارال صورت می‌گیرد و هر گونه مرگی بازگشت به چرخه دایالکتیک آفرینندگی همان طبیعت است. رمز عظیم شهادت هم در این نکته مستتر است که بهای تعهد به گهواره هستی و طبیعت مبارزه برای حلول انسانی بصورت پیشرفته‌تر در سپیده دم هر روز فردی است که با اعتقادات استوار، بی محابا به انقلاب بر می‌خیزد، مسلماً تمامی معانی فوق را در ضمیر خود باز می‌یابد و راه می‌گیرد.

تکرار چشندش آور روزهای پراشتهای زندگی، از استقامت انسان می‌کاهد و نوعی محکومیت به بردگی را بر پیشانی حکم می‌کند. هر گاه از لذت حیات صحبت به میان می‌آید، هر گاه از هستی، فلسفه، علم، هنر، سیاست، پیشرفت و شکوه حرفی گفته می‌شود، کماکان محور آنها همه، انسان می‌باشد. در میان

تمامی این پدیده‌ها و مفاهیم نوعی دو قطبی بودن (دابکتومی) وجود دارد که هر کدام به سهم خود و با نیروی قوی جاذبه، انسان را به طرف خود می‌کشانند. لذا هر گونه تصمیمی درست و نادرست جهت یکی از آن دو قطب را تعیین می‌کند و انسان را در آن می‌لغزانند. هم نیروی فریب و هم نیروی هدایت‌گر هر دو در وجود خود انسان می‌باشند، به همین خاطر دنیایی در وجود انسان نهفته است. شهادت آخرین راهکاری است که انسان با استفاده از آن به خواسته‌های آن دنیای درونی پاسخ بگوید.

شهادت رفیق عاکف مامو زاگروس هم در دامن همین طبیعت، سوار بر بال یک موج صورت گرفت که تا کیهان و انسان هست این موج می‌رود و می‌خروشد. طبیعت هیچ‌گاه وحشی و ظالم نیست. اما طبیعت میکروکسموس یعنی انسان اگر وحشی گردد هزار بار خطرناک‌تر و دهشتناک‌تر از جهان کسموس می‌گردد. فقر و گرسنگی و مرگ و میر بخاطر آن، قتل عام و کشتار، انفال و ژینوساید پدیده‌هایی هستند که خاص جهان میکروکسموس (انسان) است نه طبیعت بیرونی. تمامی این پدیده‌ها چنان دامن خلق کرد را گرفته که نظیر آن در تاریخ انسانی پیدا نمی‌شود. ظلم و بیداد انسانها هزار بار نابودگرتر از رخدادهای طبیعی می‌باشد. اگر طبیعت برخورد، شاید سیل و یا طوفانی به پا خیزد ولی خود فرومی‌نشیند و در مدار نظم و قاعده راه خود را می‌پیماید اما اگر طبیعت انسان به ستم برخورد خود به خود فرو نمی‌نشیند مگر اینکه آگاهانه آن را فرونشانی و عملی که برای این کار لازم است را مبارزه می‌نامند، منطقی و عقلیت شهید عاکف هم برای فرونشاندن خشم و غضب انسانها و جوامع نسبت به خلق کرد، بر موارد فوق استوار بود. او می‌گفت برای اصلاح خشم و ظلم انسان، مبارزه لازم است. انقلاب از همین نکته آغاز می‌شود. ظهور انقلابیون، پیامبران، فلاسفه و غیره برای همین مقصد بوده است.

مبارزات شهید عاکف را با چنین طرزتفکری ارزیابی می‌کنیم و کتاب حاضر هم بیان همین مفاهیم ناب انسانی است. بیشتر مقالات و نوشته‌ها به قلم خود شهید عاکف می‌باشد که تماما شرح چنین اهداف و تفکرات نغز می‌باشد. آن نوشته‌ها می‌تواند رهیافتی به نوعی ایدئولوژی آفرینش‌گر باشد که راه آزادی و رهایی را می‌نمایاند.

کمیته شهدای PJAK

## شهید شمع تولد دوباره یک خلق

از سخنان رهبر آپو

ترجمه: کورش . م

«سلاح حزب، ARGK (ارتش آزادیبخش خلق کرد) و جبهه خلق را می‌توانید برای پیروزی بکار گیرید. اگر آن را به کار نگیرید کسی شما را آدم نخواهد شمرد، نه دشمن و نه خلق! ما نیز نمی‌توانیم با چنین کسی راحت باشیم. هر چیز در نزد ما حتی یاد و خاطره‌ای از یک شهید، به مبنایی برای رسیدن به پیروزی مبدل می‌گردد. هیچ کس نگوید که منبع و منشاء توان و نیروهایم از کجاست؟ آری حتی یک شهید برای ما منشاء توان و نیرو است.

... همه این چیزها بدان معناست که یاد و خاطره شهدا، رفیع‌ترین و گرانقدرترین ارزش‌هاست و تلاش نمودن نیز نشانگر پابندی به آنها بوده و این رسیدن به پیروزی است...».

«حزبی شدن به منظور نظامی گشتی بزرگ است. نظامی شدن نه برای شکست خوردن، بلکه جهت شکست دادن است. تمام اینها برای معنا بخشیدن دوباره به عشق و زندگی و همچنین معنا بخشیدن به بزرگترین جنگجویان راه آزادی و این نیز سرزمین محروم شده و تمثیل نمودن آن می‌باشد...».

«من به جز این خلق و این خلق نیز به جز من و دوستانش، کس دیگری نداریم. با دوستان متقلب و یا تنها با رفقا و همراهان نمی‌توان به این انزوا و تنهایی پایان داد. بلکه با ایجاد برابری با تمام انسانیت و ایجاد رفاقتی آزادانه و برابر با آن و بر اساس احساس همدردی، ابراز محبت و درک عواطف همدیگر است که این انزوا و تنهایی پایان می‌یابد و این را باید هم در فکر و هم با اراده انجام داد. تنهایی، فقط بر این اساس می‌تواند پایان یابد...».

«در حقیقت ما از این لحاظ به پیروزی رسیده‌ایم. آنچه را که باقی مانده است، هریک از شما بر اساس وظیفه‌ای که بر عهده دارید، بجای آورید. طرح و پایه‌ریزی آن صورت گرفته و حتی دیوارها را تا سقف بلند کرده‌ایم. آنچه که باقی مانده، آن است که کارها را نظم ببخشید. بر این اساس زیربنای میهن، پایه‌ریزی شده، ساختمان آن آماده گشته و حتی سقف آن را نیز درست

کرده‌ایم. باید دیگر همچون خلقی آزاد در این کشور به فکر زندگی باشید. باید درون این خانه را آراسته و تزیین نمایید. همچنین باید از ارزش‌ها دفاع نمایید. باید جایگاه تمام شهدا و زیبایی‌ها را بشناسید. در اینجا باید بر اساس این قوانین زندگی کنید. ما به شما گفته و یاد داده‌ایم که اگر خائن و یا دزد بیاید، بایستی چگونه با آن مقابله کنید. از روح گرفته تا فکر و از قوانین گرفته تا سیاست، همه را مشخص ساخته‌ایم. اینها همیشه در زندگی، بوسیله فعالیتی فکری ممکن است...».

«در PKK تنها شیوه‌ای که انسان را به زندگی هدایت می‌کند، شیوه پیروزی است که باید به آن معتقد بود. هیچ کس نمی‌تواند با هیچ بهانه‌ای، مانعی بر سر راه آن باشد. همچنین هیچ یک از مبارزان PKK، حتی هواداران آن به چنین چیزی فرصت نخواهند داد. شما می‌توانید به این عظمت دست یابید و هر کس هر جا که باشد - حتی اگر من هم باشم - اگر اشتباه و یا کار نامناسبی از او سر زد، بلافاصله جلوی او را بگیرید. زیرا هیچ حزبی به اندازه PKK شایسته تعلق به خلق نیست. PKK لایق مردم بوده و برای همین لازم است که بزرگترین شخصیت‌های یک خلق، حتی فراتر از آنکه خلق می‌خواهند، در آن مشارکت کنند و نقشی تاریخی داشته باشند. حتی مشارکت وسیع من نیز از این حقیقت سرچشمه می‌گیرد.

ما به اراده‌ای دست یافته‌ایم که بر سختی‌ها و موانع حتی بر مشکل‌ترین موانع و مصایب غلبه کرده و پیروز می‌شویم، خود را در برابر موانع، پولادین ساخته و بدین شکل دشمن را به زانو در آورید. برای دست یافتن به چنین چیزی، آگاهی‌های لازم را بیاموزید و نیروی عمل را در خود بیافرینید. بدین شکل می‌توانید به حقیقت رهبری بیونیدید، چه در داخل و چه در خارج، ناپاکی‌ها را پاکسازی نمایید و با ایمانی راسخ، اعمال و رفتار آنان را مورد مواخذه قرار دهید. این هم وظیفه و هم حق شماست و تنها اینگونه می‌توانید پیروز شوید و به رهبری بیونیدید...».

«کسی که فاقد دانایی جوهری باشد، فاقد اخلاق است. او به خدمت هر کس در خواهد آمد و این بی‌اخلاقی است. من جامعه را از این لحاظ فاقد اخلاق می‌دانم. آنچه که به آن اخلاق می‌گویند، بزرگترین بی‌اخلاقی‌هاست، زیرا که چنین اخلاقی بر اساس بردگی به وجود آمده است. در اخلاقی که بر اساس بردگی ایجاد شده باشد، جای بی‌وطن و وجود ندارد، نیرو و سیاست وجود ندارد و نمی‌توان مبارزه را در آن دید، بلکه تنها بیچارگی را بر اساس حقوق بردگی در بر می‌گیرد و این بزرگترین پلیدی‌ها و پستی‌هاست. ناموس و اخلاقی که بر مبنای جنسیت ایجاد شوند، بزرگترین بی‌اخلاقی و بی‌ناموسی است. لااقل خود را از جنس و جنسیت و بی‌اخلاقی بردگان برهانید و به دانش انسان آزاد دست یابید.



این اولین گام است، چیزهای بسیاری را می‌توان بر آن بنا نهاد. زیبایی و مبدأ آن نیز لازمه‌ای برای آن است. استاتیک، به تمامی جنبه‌ای از انقلاب است. آنچه را که ضد انقلاب، پلید و زشت ساخته است، انقلاب آنرا زیبا می‌سازد. استاتیک و هنر در نزد ما برای بار اول با انقلاب جان می‌گیرند. به وضوح می‌توان استاتیک بودن انقلاب ما را دید. در واقع، انقلاب خود استاتیک است و لازم است که چنین باشد. مفهوم انقلابی که من آن را بیان داشتم، در عین حال بیانگر زیبایی نیز هست. این مفهوم را در خود بوجود آورید، بدینگونه زیبایی بی‌نظیری را خواهید یافت. در آن صورت است که می‌توانید دوست بدارید و دوستان بدارند. این سخن، قانون و گفته انقلاب است...».

«پیروزی یعنی شخصیتی نیرومند داشتن که دشمن را با وجود تمام استراتژیها و تاکتیک‌هایش شکست دهد. قبل از عشق باید به پیروزی دست یافت. شخصیت و مشی و رفتار پیروزیخواهی و هجوم پیروزمندانه زی‌باست و، عشق نیز در درجه بعد از آن قرار دارد. عشق یاور پیروزی است، عشق تنها عشق به پیروزی است، کسی که پیروز نگردد نمی‌تواند یاور عشق باشد. شخصیت عشق، شخصیت پیروزی است. ... اینها از ضروریاتند...».

«بدون شک اتوییا لازم و ضروری است، اتویایی متنوع و غنی بسیار ارزشمند است. من می‌خواهم دنیایی آزاد بیافرینم. این دنیایی است که من، هم به شکلی ویژه و هم به شکلی کلی خواستار توسعه آن هستم، هم برای یک خلق، هم برای خودم و هم برای تمام انسانیت. خود را نیز نماد این دنیا می‌دانم. کسی آزاد خواهد بود که به رابطه عشق و پیروزی دست یابد. می‌توان به آزادی دست یافت، اما در آغاز باید عشق و پیروزی را دریافت...».

«عشق یعنی آزادی برای میهن و پیروزی برای سازمان، عشق یعنی مبارزه و به پیروزی رساندن مبارزه. عشق کور کورانه چیزی جز خیانت در عشق نیست...».

«زمینه مبارزه برای عشق و آزادی در حال تحقق است. در حقیقت همه این مبارزات نیز بدین منظور انجام می‌شوند...».

«ما، در گرامیداشت یاد رفیق «حقی‌قرار» حزب را تأسیس نمودیم و برای جوابگویی به شهادت «مظلوم دوغان» و برای یاد بود آنان، جنگ را آغاز نمودیم و به میهن بازگشتیم و پیوند خویش را با خاطرۀ رفیق «عگید» با توسعه گریلا و ایجاد ارتش نشان دادیم. راجع به مادر نیز می‌توان دید که برای جوابگو بودن به او چه کرده‌ایم. شاید تلاش برای چنین جواب دادنی، ما را به توسعه جنبش آزادی زنان تشویق نمود و فکر می‌کنم آن هم نتیجه تأثیراتی است که گذشته در من ایجاد کرده است...».

«ما او جگری را بی وقفه و به شکلی پیروزمندانه دنبال می کنیم، از این زیباتر چه چیزی وجود دارد؟ این اوج گیری با ارزش های یک خلق و انسانیت پیوند دارد. همچنین برای کسانی که برای خویش احترام قایلند، مقدس ترین چیزهاست. شیوه و شتاب ما جهت رسیدن شما و خلق به پیروزی می باشد. در غیر این صورت آیا در طول تاریخ ارزشی برابر با ارزش رفقای ما به انسان داده شده است...».

«زیبایی خود آزادیست و این را تنها با مبارزه می توان به دست آورد. مبارزه نیز نیاز مبرم به ایدئولوژی، سیاست و سازماندهی دارد. در حقیقت، خلق کرد به دلیل عدم وجود توازن در نیروهای عظیم مبارزه، به جنگجو بودن غیر قابل تصور نیاز دارد. دیالکتیک زیبایی در میان ما چنین است. به همین دلیل نیز برای دست یافتن به عشق باید چنین راهی را پیمود. من این را تا اندازه ای امتحان نمودم. پیشرفت هایی که در شخصیت و اندیشه من به وجود آمده، پیشرفت های چندان بدی نیستند، هر کس می تواند بر این اساس علاقه زیادی نسبت به آن نشان دهد...». (کتاب عشق کرد ص ۲۹۴)

«تمامی ارزش های اصیل و در رأس آن شهدا که هر کس در برابر یاد و خاطره آنها بر خود می لرزد، خلق مظلوم و زحمتکش و دیدگاه انسانی و برادری ما بر اساس خط مشی ما که راهگشای خلاقیت رفقا بوده، همگی را فرامی خواند تا به زندگی ای بدون اتحاد و پیروزی فرصت ندهند. درود و احترام صمیمانه از آن کسانی است که تحت لوای این ارزش های اصیل گرد هم آمدند. در بالا بر اهمیت و ضرورت انتقاد و خود انتقادی صمیمانه منظم تأکید شده است. PKK ای بودن راستین تنها بر این اساس به وجود می آید. موضع و نظر من در این رابطه مشخص و معین است؛ تجدید ساختار PKK صحیح ترین موضع بود. پشت سر گذاشتن موضعی که PKK را بی تأثیر ساخته و از نوشدن آن جلوگیری کرده اند، به منزله تولدی دوباره می باشد. مراحل تاریخی به معنای وظایف تاریخی می باشند. کسانی که از عهده این وظایف بر آیند همیشه در دفتر شرف خلق و انسانیت جای شان محفوظ است...».

«مجددا رفتار (شهید) کمال پیر را یادآوری می کنم. رفقای که از زندان آزاد می شوند وظیفه نخست آنها زنده نگه داشتن یاد و خاطره کمال پیر می باشد. البته بسان نماد تمام رفقای دیگر قلمداد می شود. هزاران نمونه از این ارزش اصیل وجود دارند. اگر کسی بتواند به اندازه یک دهم لایق این ها باشد، وظیفه ای نیست که نتواند از آن سربلند بیرون آید. رفقای که در محیط و اجتماعی آزاد هستند هیچ راه نجاتی غیر از دستیابی به پیروزی ارزشمند ندارند. زمان آن فرارسیده است که بزرگ اندیشید، اصیل ترین مواضع را اتخاذ کرده و نتایج موفقیت آمیز کسب نمود...». (مانیفست دفاع از یک خلق)

«باید گفت که (دیدگاه‌های من) بسیار نیرومند بوده و در عمق یک انقلاب ایدئولوژیکی قرار دارم. به نظر من، انقلاب در ذهنیت بسیار اهمیت دارد. باید یادآوری کنم؛ در آینده وجدان‌هایی که بیدار شوند و طالب آزادی باشند، رشد خواهند یافت. بدون انجام یک انقلاب وجدانی و ذهنیتی، نه تنها نمی‌توان یک انقلابی بود، بلکه حتی نمی‌توان یک انسان هوشیار و با اخلاق بود. بدین وسیله می‌توانم بیان دارم که در پاسخگویی به همگان و ملت‌م- در سطح مورد نیاز- آسوده خاطر می‌باشم.

این ارزیابی‌ها را به یادبود تمامی قربانیان بیرحمی‌ها و در رأس آنها شهیدان زندان تقدیم می‌دارم. درودها و احترامات صمیمی خویش را به کسانی که عمیقاً پایبند من هستند و با اعلام اینکه از هر زمانی بیشتر به آنان تعلق دارم و چیز چندانی که عاید شخص من باشد، باقی‌نمانده، ابراز می‌دارم، انسانیت پیروز خواهد شد.» (کتاب دفاعیات یکم)

# مبارزه بهترین خدمت به خلق است

خودانتقادی یکی از کردارهای انقلابی- فرهنگی حزبی است که در PKK در اولویت قرار دارد و این هم عظمت PKK را نشان می‌دهد و هم تفکیک آن با دیگر احزاب را خاطر نشان می‌سازد و آخر سر فرد را به درجه اعلای انقلابی صعود می‌بخشد. این گزارش هم، گزارش خودانتقادی شهید عاکف برای هر چه نیرومند شدن خود، حزب و انقلاب خلقش است که جسارت و شجاعت حزبی را نشان می‌دهد.

## گزارش خود انتقادی

در سال ۱۹۷۸ در شهرستان بوکان بدنیا آمدم. بوکان شهرستانی کوچک با جمعیتی حدود ۲۰۰ هزار نفر در جنوب ایالت آذربایجان غربی واقع است. اقلیم آن معتدل کوهستانی بوده که اطراف آن را کوههای کم ارتفاع و دشتها احاطه کرده است. رودخانه زرنینه رود که از چشمه‌ها و کانالهای آبی ارتفاعات شمالی شهرستان سرازیر شده از وسط شهر عبور کرده و زمینهای اطراف را آبیاری می‌کند و انتهای رودخانه به دریاچه ارومیه می‌رسد. اقتصاد منطقه مبتنی بر کشاورزی و دامپروری و پیشه‌وری می‌باشد.

زندگی روستائینی هنوز از استحکام خود برخوردار است. خود شهرستان قدمت تاریخی چندانی ندارد اما وجود آثار تخت سلیمان واقع در شهرستان تکاب که تاریخ آن به دوران ساسانیان برمی‌گردد و مرکز مذهبی این خاندان به حساب می‌آید و همچنین وجود رودخانه‌ای حاصلخیز مثل زرنینه رود دلیلی است بر اثبات این مهم که در این منطقه مردمانی زیسته‌اند که در تاریخ جایگاه مهمی داشته‌اند. زبان مردم این شهرستان، کردی (لهجه سورانی) می‌باشد. در اغلب شهرستانهای این استان از لحاظ قومی و اتنیکی اختلاط کردها و آذربها وجود دارد و این مسئله انفکاک هر قوم را از همدیگر غیرممکن ساخته است. این سیاست اتنیکی در هر دو شهرستان بوکان و مهاباد که در جنوب استان واقع‌اند چندان عملی نشده است. محبوبیتی که حزب دموکرات کردستان ایران در این منطقه بدست آورده بود سبب شده که سیاستهای آسیمیلیسیون، جنگ و ویژه و تحمیق و تخدیر توده و جوانان در این منطقه به رنگهای مختلف و خطرناک اعمال شوند تا جائیکه قشر وسیعی از جوانان این منطقه (لومپن پرولتاریا) برای خدمت به سیاستهای رژیم به کار گرفته می‌شوند.

خانواده در شکل گیری شخصیتی من تأثیر بسزایی داشت. هرچند که خانواده من ۱۵ سال قبل از به دنیا آمدنم از روستا به شهر آمده بودند اما فرهنگ روستائینی و شیوه زندگی آن به همان شدت پیشین حاکم بود تا جائیکه خانواده من شکل معماری روستایی را در شهر نیز پیروی می کردند یعنی در یک قسمت از خانه جای نگهداری حیوانات وجود داشت. از دیدگاه آنها خرید محصولات روستایی در شهر شرم آور می نمود. در آن زمان شکل خانواده گسترده در تمام شهر رایج بود که این ساختار زندگی گاهی اختلافاتی را در میان خانواده تشدید می نمود. شکل اعتقادات اسلامی در میان مردم حاکم است. در شکل تولید نیز تا مدت‌ها، مناسبات نظام فئودالی رایج بود و این سبب وجود اختلافات طبقاتی می شد.

مردان خانواده مجبور بودند که در بیرون از خانه به کارگری پردازند و این شیوه کار تنها کفاف معیشت روزانه را می داد و در لیترا تور اقتصادی خانواده فکر در آمد و یا پس انداز سرمایه هرگز وجود نداشت یعنی تنها یک قشر زحمتکش اجتماعی بودند. سطح سواد افراد خانواده بسیار پایین بود و حتی با فرهنگ و سیاست رژیم نیز بیگانه بودند یعنی بطور کلی صاحب خلاقیت فکری و ذهنی چندانی نبودند و بویژه قالبهای ایدئولوژیکی و چهارچوب اعتقاد اسلامی نیز چنان در مغزهایشان ریشه دوانیده بود که تمام دشواریهای زندگی را همچون قَدَری که بر پیشانی‌هایشان و از پیش نوشته شده، به جان می خریدند. تنها مسأله‌ای که همیشه موضوع بحثشان بود ظلم و جبر اربابانی بود که آنها را به بیگاری و مسخره گرفته بودند و در این مورد ماجراهای غم‌انگیزی را برای هم بازگو می کردند. با وجود این صاحب بیش طبقاتی چندان عمیقی نبودند. تحلیل چندان واقع‌گرایانه‌ای از سیستم حاکم نداشتند و از طرف دیگر هویت ایدئولوژیکی اسلام را با همان شکل گیری اولیه آن و بدون آنکه جوهر و محتویات قرآن و سنت را درک کنند، پذیرفته بودند و تنها به مریدانی می ماندند که در پشت درهای پرستشگاه به خواهش و تمنا ایستاده‌اند تا اینکه نمایندگان الله در زمین بر آنها رحمتی کند و عبادت‌هایشان مورد استجاب قرار گیرد. با چنین ذهنیت و ساختار فکری ممکن نبود که صاحب هدف و برنامه‌ای حیاتی برای خود باشند و یا به یک قدرت تنظیمی و اجتماعی صحیح دست یابند. در یک جمله می توان گفت: آدمیانی که تاریخ برای آنها ۲۴ ساعت شبانه‌روزی بود که در آن برای سیر شدن شکم خود و خانواده‌شان کار می کردند. دنیا از دیدگاه آنها خانواده گسترده و پر جمعیتی بود که در آن به سر می بردند و در هر جمله‌ای که بر زبان می راندند تکرار این کلمات وجود داشت که روزی مرگ فرا خواهد رسید و تنها دو متر خاک و یک کفن نصیبمان خواهد شد.

من هم از چنین واقعیات زندگی و شکل خانواده متأثر شده‌ام. خانواده‌ای که پیوندهای عشیره‌ای را به کناری نهاده و فرزندان آنها از شجره‌نامه اصالت عشیره حتی سؤالی ندارند.

ارتباطات تنها در سطح پیوندهای از دیرباز فامیلی و خانواده محدود می ماندند تا جایی که من تنها نام پدر و پدر بزرگم را می دانم. پدر بزرگ من که در او ان کودکی ام او را دیده ام مردی بود که زراعت را از مقدّسات به شمار می آورد. می گفتند مردی راسخ و فعال بوده که مردم روستا داوری او را در حل مشکلات ترجیح می دادند. نکته ای که بسیار دقتم را جلب می کرد برخورد او با مادر بزرگم بود که همیشه در پی آن بود که با وی در تفاهم باشد. مادر بزرگ همیشه می خواست نظریات خود را بر افراد خانواده تحمیل کند. مادر بزرگ دارای چنان قدرتی تنظیمی بود که بسیاری از مواقع با وجود اینکه مشکلات و اختلافات جدی وجود داشت اما همه افراد خانواده از ترس او مسائل را پنهان می کردند. با اینکه همه از او حساب می بردند اما من او را خیلی اذیت می کردم زیرا که از حاکمیت زن بر امور خانه هیچ خوشوقت نبودم. پدر بزرگم دو پسر داشت که پدرم برادر کوچکتر بود. عمویم فردی بود که همیشه از اجتماع دوری می کرد و دارای اسلوبی رکیک بود و اصطلاح ناموس به رنگی کلاسیک چنان بر وی تأثیر کرده بود که ممکن نبود بتواند حتی یک حرف زنش را بشنود اما زن عمویم دارای اسلوبی بسیار نرم بود و می توانست وی را آرام کند. عمویم بسیار با من مشورت می کرد چون من در خانواده بسیار تأثیرگذار بودم. پدرم تنها مثل خیالی در ذهنم مانده و فقط یک بار خود را در آغوش او حس می کردم. در سن ۳/۵ سالگی بودم که ناگهان جنگ میان پیشمرگان دموکرات و مزدوران رژیم شروع شد و پدرم فوراً از من جدا شد و از این به بعد هرگز او را ندیدم. این مسئله در من جستجوی جدیدی ایجاد کرد. سالها از این واقعه می گذشت اما من روز به روز خواستار شناخت بهتری از پدر بودم. سالها، وابستگی پدرم به حزب دموکرات و شهید شدنش را از من پنهان داشتند. می فهمیدم که در همگان ترس و وحشتی ایجاد شده و کسی نمی خواهد در اینباره صحبت کند. مادرم دیگر هر چیز برایش غم انگیز می نمود؛ حق داشت چون همسر و برادرش را از دست داده بود. پدرم شخصیتی جدای از خویشاوندان خود داشت؛ به نقل از مادرم " او شخصیتی راسخ، با استقرار، امیدوار و در عین حال کم حرف بود ". در برخورد او با مادرم برخورد های فئودالی فاکتوری تعیین کننده بوده است. من این مسئله را چنین تحلیل می کنم که این نتیجه تضاد میان پدر بزرگ و مادر بزرگ بوده که بازتابی چنین داده است. مادرم زنی جدی، فداکار و پر تلاش بود او نقش پدر را هم در خانواده ایفا می کرد؛ چون نان آور خانه هم بود. با اینکه ما ۵ فرزند کوچک بودیم اما عمویم ما را ترک کرد. شاید اگر بگویم رمز همه مظلومیت ها را در چشمان مادرم درک کردم، مبالغه نکرده ام؛ زنی که در او ان کودکی ما این همه مسئولیت را پذیرا می شد و جوانیش را در راه ما صرف کرد. این واقعیات در دوران کودکی من درد آورترین و حزین ترین احساسات همراه با شایسته ترین آمادگی ها برای مبارزه زندگی را

در شخصیت من درهم آمیخته بود. برادرم دو سال از من بزرگتر بود اما در مقابل اوضاع پر مشقت هرگز مقاومت نکرد. شاید حق با او بود؛ چون کار آسانی نبود که کودکی در ابتدای زندگانش با همه مشکلات دست و پنجه نرم کند. همین فرار او سبب شد که هرگز شخص او را جدی نگیرم حتی زمانی که از نزد عمویم برگشت اولین جمله‌ای که به او گفتم این بود که "ما برای تو زن خواهیم گرفت اما مرد باش و مقاومت کن".

این مسائل انتخاب یک راه را بر من تحمیل می‌کرد و آن اینکه بایستی من مرد خانه باشم، بایستی دارای قدرت تنظیمی و مدیریتی بسیاری باشم. بارها به مادرم می‌گفتم این دنیا گرگ است و خانواده ما تنها گوسفندان این دنیا. لازم بود افکارم را هم در خانه و هم در بیرون بر هر کس تحمیل می‌کردم. در دوران نوجوانی نیز مفهوم دوستی در من به این شکل بود که بایستی دوستانم پیرو من باشند و اگر بچه‌ای در محله گستاخی و قلدری می‌کرد می‌بایست او را می‌زدم تا کوتاه بیاید. مادرم در حیاط خانه تنوری درست کرده بود و نان می‌فروخت. در فقر اقتصادی به سر می‌بردیم اما مادرم هرگز خستگی‌اش را به رخ ما نمی‌کشید. ذکر خاطره‌ای از این روزها را ضروری می‌دانم و آن این بود که روزی یکی از همسایگان ثروتمند ما برایمان لباسهایی فرستاده بود اما مادرم که خصوصیات روحی من را می‌شناخت و می‌دانست که هرگز راضی نیستم کمک دیگران را قبول کنم، لباسی را که برای من انتخاب کرده بود تمیز شسته و اتو کرده بود تا من نفهمم که این لباس کهنه است. مادرم سوگند یاد کرد که آن را برایم خریده است. روزی دو تا از پسران همسایه مرا دیدند و گفتند آن لباس ما بود که برایت فرستادیم. آنقدر عصبانی شدم که همانجا پیراهن را از تن کنده و آتش زدم و در مورد این مسئله با مادر دعوا کردم.

در اوآن کودکی خود شروع به کار کردم و این در حالی بود که به مدرسه نیز می‌رفتم. هدفم این بود که مادر تنها به تربیت فرزندان مشغول شود و خانه را اداره کند. نظام اخلاقی اسلام به تمام پیوندهای من با خانواده، زن و محیط شکل داده بود. مادرم گاهی اوقات با اصطلاحات عذاب خدا، آتش جهنم... ما را می‌ترسانید. در باب دین و الله من همیشه در تردید و گمان بودم. گاهی اوقات که مشکلات بسیار می‌شدند به گوشه از خانه می‌رفتم و گریه می‌کردم و از خدا می‌پرسیدم تو چرا هرگز ما را به یاد نمی‌آوری؟ بعضی مواقع در فکر خود خدا را دشنام می‌دادم و این مسئله چنان مرا می‌آزرد که مجبوراً نماز می‌خواندم. در ذهن من عبادت همچون تجارتی بود و بایستی متقابل می‌بود. گاهی در وجود خدا تردید داشتم، اما زمانی که با فارس و آذریها ارتباط برقرار کردم در من علقه سنی‌گری بروز کرد. وقتی تمام این مشکلات و مشکل باوری دینی من که همیشه در آن تردید وجود داشت و جسارت تحلیل آن را نداشتم با هم یکی می‌شدند سبب می‌شد که بسیاری از تضادهای جدی شخصیتی خود را بدون آنکه بهتر بشناسم و

تحلیل کنم، تنها سرپوشی بر آنها می‌گذاشتم و این در حالی بود که در زیر هر برخورد من با مسایل این تضادها خوابیده بودند برای همین ارزیابی‌های من درباره سیستم، طبیعت، انسان، دین، اخلاق و شخصیت سطحی می‌ماندند و این دیدگاه فکری که پایه‌هایش ضعیف بود در من شخصیتی کمپلکس به وجود آورد که گاهی اوقات با یک تفکر آنی و یا واکنش نابجا از مواعی که شاید تا امروز هم از سر راه برنداشته‌ام، گذرمی‌کردم.

ورود به مدرسه و شبکه ارتباطات گسترده اجتماع بدون یک سرمایه فکری و تجربی و بخصوص بدون دارا بودن یک دیدگاه طبقاتی صحیح باعث می‌شد تبعیضات طبقاتی و شخصیت‌های رنگارنگ اجتماع روز به روز بر ناراحتی من بیافزاید. دیالکتیک عواطف و خصوصیات روحی و روانی من سبب شد که هر روز بیشتر با آدمیانی مثل خود در پیوند باشم و از طبقات غنی و ثروتمند هر روز بیشتر دور می‌شدم. می‌بایست صاحب روحیه‌ای پیروز و فلسفه‌ای برتر می‌بودم و تنها حربه مبارزه، استعداد من و یادگیری درس و مطالب و آموزش بود به این نقطه مهم رسیده بودم که تنها اقتصاد و سطح معیشت ملاک خوشبختی نخواهد شد.

برتری تحصیلی من در مدرسه گاهی به من یک قوت تنظیمی و روحی می‌بخشید. در دوران تحصیلات متوسطه به یک بینش طبقاتی محدود رسیده بودم اما این ارتقای سطحی حاصل تحلیل‌های علمی و تاریخی من نبود و تنها نتیجه احساسات و تجربیات روزانه زندگی من بود و این امر سبب می‌شد که تنها در مقابل طبقات جامعه بیزار و متنفر باشم. با چنین تصورات و بنیادهای فکری خام و ناتمام وارد تحصیلات دانشگاه شدم و در رشته ادبیات به تحصیل پرداختم. منطقی من از انتخاب این رشته این بود که بایستی عمیقتر فرد و جامعه را می‌شناختم. زمانی که از کردستان خارج شدم و با فرهنگها و خلقهای گوناگون ایران در دوران دانشگاه برخورد نمودم، تضادهای طبقاتی، فرهنگی، مذهبی و ملی روز به روز برای من عمیق‌تر می‌شد. بیشتر از هر زمان دیگر به سیاستهای شوم و جنگ ویژه رژیم اهمیت می‌دادم. با گذر زمان، بیشتر به این نقطه پی می‌بردم که مشکل ملت کرد، مشکل هویت ملی آن می‌باشد. ایستار و شکل‌گیری شخصیت و مناسبات حاکم بر ارتباطات اجتماعی من سبب شد که بتوانم در محیطی جدا و در میان روابط بورژوازی رایج، معیارهای خود را حفظ نمایم. میل و خواسته من برای دستیابی به هویت شخصیتی و در سطحی بالاتر تلاش برای درک واقعیات مراحل تاریخی ملت کرد، چون از یک پشتوانه فکری و ایدئولوژیکی متناسب و تحلیلی عینی برخوردار نبود، تنها در پوششی مبهم و همچون ایده‌آل شخصی من می‌ماند و زمانی که در بیان افکارم در مقابل جناح‌های مخالف خود مبادرت می‌ورزیدم همچون یک ناسیونالیست افراطی و متعصب شناخته می‌شدم. برخورد افراد متنفذ در محیط دانشگاه جوانب خاص فرهنگی و ملی کردها را مد نظر قرار نمی‌دادند و تنها



اهداف منجمد کردن و کالانیزه کردن عواطف دانشجویی کرد و مبدل کردن به دام انقلاب موجود بوده گرایشات و خواسته‌های جدا و جستجو برای یافتن هویت ملی را در دنیایی فکری و ایدئولوژیکی نوین بر من تحمیل می‌کرد. جستجوی من برای یافتن هویت فکری پدر که همچون عضو اپوزیسیون رژیم عمل نموده است و در این راه شهید شدند یکی از عوامل محوری و تأثیرگذار بر شخصیت من بوده است. فقر اقتصادی شدید، تبعیض طبقاتی، سیاست‌های رژیم بر کردستان و قالیهای ایدئولوژیکی اسلام تا روح زندگی را به انقباض کشانده بود. زمانی که این مسائل در من درونی می‌شدند مشکل بی‌هویتی کردها همچون سر نخ تمام عقب‌ماندگیها ظاهر می‌شد. دو سازمان اساسی مخالف رژیم در آن زمان کومله و دموکرات بود که زمانی طولانی روی چهارچوب ایدئولوژیکی، استراتژی و تاکتیک این احزاب تعمق می‌کردم؛ بخصوص از نزدیک با برخی از مسئولین حزب دموکرات آشنایی پیدا کردم. در وهله اول، فعالیت برای این سازمان را از مسئولیت‌های انسانی و ملی خود می‌شمردم. زمانی که خواستم برای مبدل شدن به یک مبارز کرد به تصمیم نهایی برسم با برخی از طرفداران حزب به دیالوگ پرداختم زمانیکه در جواب سؤال "دستاوردهای حزب تا به امروز کدامند؟" قانع نشدم و هم زمان با آن بسیاری از مسئولین مشهور حزب تسلیم رژیم شدند و یا به اروپا فرار کردند، این مسئله باعث دلسردی من از این حزب شد. در دورانی که خارج از کردستان مشغول تحصیل بودم احساس کردم که روح ملی‌گرایی ابتدائی بزرگترین آفت برای کردها است. دیگر دیدگاه و مفاهیم من از تحصیل، هویت، انسانیت و اخلاق تغییر می‌یافت. برای به دست آوردن معنویات و آگاهی‌های بیشتر در مورد کردها و وقایع تاریخی برنامه‌ریزی کردم و زمانی که درک کردم سازمانی مثل PKK وجود دارد و من تاکنون آن را نشناخته‌ام، مثل یک انسان کرد از خود شرم کردم و در آن زمان مقالاتی در مورد حزب به دستم رسید و جرقه‌ای نو در من ایجاد کرد و با عملی شدن توطئه بین‌المللی علیه رهبری، امیال من در پیوستن به حزب به نتیجه رسید. توطئه به نظر من جرسی بود که تاریخ آن را به صدا درآورد و به ما گوشزد کرد که بار دیگر با خطر نابودی مواجهیم. در آن روزها احساساتم چنین بود که دوران قهرمانی آغاز شده تا تمام حسابها تصفیه شوند.

در مارس سال ۱۹۹۹ در منطقه شهیدان به حزب ملحق شدم. در شهیدان و خنیره مانده‌ام. ۲ سال مسئول مانگه (گروه ۷-۸ نفری) و ۱ سال هم جزء هیئت مدیره مبارزان تازه ملحق شده بودم. ... در آن دوره آموزشی می‌بایست به یک نظام ارزشی، ایدئولوژیکی و مبانی اخلاقی دست می‌یافتم و با تغذیه کردن از آن راه شناخت حزب را می‌پیمودم. در آموزش بدون آنکه تمام جوانب خط‌مشی را تحلیل کنم آنها را پذیرفته یعنی از مبادی و مبانی حرکت کردن به سوی

پراکتیزه کردن ضروریات حیاتی آن سبب شد که نتوانم ساختار شخصیتی و ذهنی قبل را طرد کنم.

تنها این نکته را درک کرده بودم که بایستی خود را از بی هویتی برهانم. (هویت ایدئولوژیکی) معیار و عادات کلاسیک حیات قبلی در مقابل درک مفاهیم حزبی مانع ساز خواهد بود و این سبب می شود قوت و استعداد های نهفته درونی با مفاهیم خط فکری حزب به طور کامل یکی شده و کمیّت فکری از مرحله جهش به سوی کیفیت بازماند. این قسمت زیادی از انرژی و پتانسیل من را در جایی که مصرف آن لازم نیست تلف می کند و این با خود یک عدم توازن میان هدف سیاسی و اتوپیا های من از یک طرف و جنبه های شخصیتی و ذهنی من به همراه می آورد. گاهی هم عواطف و احساسات من از سیر در مسیر دیالکتیک بازمی ماند و با جنبه های علمی پدیده ها یکی نخواهد شد. اما در این اواخر به این نتیجه رسیده ام که اگر به سطحی از مفاهیم برسیم و هر فاکتور کوچک را نیز در شرایط زمان و مکان آن تحلیل کنیم بر این مشکلات پیروز خواهیم شد. قبل از محاکمه امرالی دیدگاه من نسبت به مرحله و جنگ از یک برخورد عاطفی پا فراتر نهاده بود و بخصوص اتمسفر عاطفی محیط و کادر بر من تأثیر کرده بود. تنها راه مجادله را جنگی که در آن جوانب خشونت در پیش باشد می یافتیم. پیش بینی آینده رهبری برای من بسیار دشوار بود. همه از رهبر چنین انتظار داشتند که موضعی ملیتان گونه نشان بدهند. این منطق وقتی که در ذهن کادر تداعی می شد چنین وضعی پیش می آمد: در جنگ بی امان بودن و در زندگی چشم پوشی از مبادی ایدئولوژیکی. در آن مرحله برای شخصی مثل من که تازه به حزب پیوسته بود معیارهای اخلاقی و موضع انقلابی ترازی هر چیز بود اما زمانی که در شرح حال حقیقت حزب توانایی من بسنده نمی کرد من منزوی می شدم. خطای ایدئولوژیکی و برخورد تنگ من با خط مشی در آن زمان سبب می شد که همه چیز و حتی حزب را از رهبری جدا تحلیل نمایم. زمانیکه دفاعیه امرالی به دست ما رسید مدتها همچون یک تغییر تاکتیکی و صرف پولیتیک تحلیل می شد. ما که آن زمان تازه به حزب ملحق شده بودیم با توجه به اوضاع جهان و منطقه، تغییرات و ضرورت آن را احساس می کردیم اما من شخصاً در ابضاح این موضوعات حیاتی نتوانستم در آموزش دلایل کافی و قانع کننده بیاورم. زمانیکه از طرف مقابل واکنشی جدا می دیدیم با عکس العملهای آنی و پرخاشگرانه جواب می دادم. توقف مبارزه مسلحانه و قرار عقب نشینی نیروها از دیدگاههای مختلف تحلیل می شد در میان کادرها هم چنین حال و هوایی وجود داشت که احتمال دارد که تمام نیروها سلاح خود را کنار بگذارند و به ترکیه بروند. درک عمیق جزئیات مسئله و متناسب آن آمادگی لازم برای تغییراتی که

اجتناب‌ناپذیر بودند برای من کار راحتی نبود چون صاحب یک سیستم فکری قدرتمند نبودم که تمام ضروریات را تحلیل کنم.

این ابهام فکری و عدم درک عمیق مواضع رهبری در افکار کادرها جستجوهای نو و مفاهیمی عجیب پدید آورده بود؛ ارتباطات رنگی دیگر می‌گرفتند. از فرم‌های اجتماعی دور از یک حیات انقلابی صحبت می‌شد. من در آن زمان چنین فکر می‌کردم که یا تصفیه خواهیم شد و یا حزب به طور کلی فائق خواهد شد و آنهایی که به مفاهیم صحیح تغییرات نرسند در زیر بار تغییرات سریع له خواهند شد. بعد از کنگره ۷ شخصاً هر اندازه که برخی از تغییرات را ضروری می‌دیدم اما عمق تحولات را درک نکرده بودم. زمانیکه برخی مفاهیم و انحرافات جداگانه خود را بر حزب تحمیل کرده بودند من می‌گفتم حزب باید همه این افراد را اعدام کند و به‌خصوص برای دختران (مدیریت زن) نظرم این بود که آنها شایستگی این همه توجه و لطف رهبری را ندارند. من تنها به این نتیجه رسیده بودم که بایستی آدم خشک و رادیکالی باشم و کوچکترین خطا را قبول نکنم.

من قبل از ملحق شدن به حزب، YNK و ویژگی توطئه‌گرانه رهبر این حزب را می‌شناختم. او در مقابل خون پیشمرگان دموکرات ایران رانت می‌خورد تا حدی دریافته بودم که مبارزه ما با YNK مبارزه دو خط جداست. درگیریهای انجام شده را ضروری می‌دانستم اما نقطه‌ای که به نظرم آن زمان هم خطا بود عقب‌نشینی حزب و نیروهای ما بعد از جنگ از بعضی از مناطق سوران بود. پیروزی حزب در این درگیری پیامی جدی بود برای تمامی آنهایی که مترصد فرصت بودند تا با ضعیف گردانیدن حزب و مدیریت آن یک نوع جنگ روحیه‌ای ویژه را به راه اندازند.

در لیتراتور اجتماعی ایران و مبانی حقوقی اسلامی برای زن جایگاهی مثل فرد در نظر گرفته نشده است. هنوز ذهنیت حاکم بر روابط زن و مرد خود را از واپسگرایی فئودالیسم نرهاییده است برای همین حتی امروز نیز در رادیو و تلویزیون ایران نیز تضادهای میان مرد و زن موضوع نخست است. این مسائل از یک طرف و شرایط خاص اجتماعی زندگی من که در همان اوان کودکی می‌بایست مثل تک مرد خانواده عمل کنم بر ایستار و موضع شخصی من نسبت به زن تأثیر بسزایی گذاشته است تا جایی که بعضی اوقات زن را در درجه دوم اهمیت اجتماع می‌نگریستم؛ بر خورد مالکانه نسبت به زن اگر به شدت هم نباشد اما گاهاً ظاهر می‌شد. اصطلاح ناموس در چهارچوب تنگ فئودالی و مناسبت‌های آن تا قبل از الحاق من به حزب به تمام روابط من با زن شکل داده بود به‌خصوص زمانی که در دوران کودکی و نوجوانی قادر نبودم با استفاده از اقتاع و توجیه منطقی مسائل را برای مادر و خواهرانم ایضاح کنم متوسل به سرکوب می‌شدم و چون

همیشه آنها کوتاه می‌آمدند من نیز تلاش نکردم که راهی منصفانه‌تر در پیش گیرم و این برخوردها امروز وجدان من را عذاب می‌دهد. فقر اقتصادی شدید و اوضاع مشقت‌باری که ما در آن به سر می‌بردیم نه تنها سبب می‌شد که از متولدشدن خود ناراحت باشم بلکه سبب می‌شد که هرگز به مسئله ازدواج و یا انتخاب همسر فکر نکنم؛ همیشه در برخوردهای من در روابط با زن یک منطق عاطفی موجود بود. زندگی مشترک با زن را بزرگترین قید و بند می‌دانستم. من معتقد به یک نوع تقسیم کار بودم که در آن زن تنها بایستی ضروریات روابط زناشویی و زنانه‌اش را آماده می‌کرد. اما امروز در مقابل خط فکر رهبری برای آزادی زن می‌توانم صمیمانه بگویم که هنوز جوهر و محتویات مجادله جنسی و تئوریهایی که در این زمینه ارائه شده‌اند را به خوبی درک نکرده‌ام برای همین هم در این سطح هستم. کادر در حاکمیت بر عواطف و غرایز و حتی در مناسبات اجتماعی خود با زن بایستی فداکار عمل کند اما مفهوم این فداکاری در ذهنیت، مرا به این سطح ارتقاء نداده است که برای یک مجادله جنسی که در آن چاره‌یابی این مشکل به شکلی عمیق و ریشه‌ای صورت گیرد، تلاش کنم. یعنی تنها در مرحله ابتدائی مجادله قرار دارم و این در حالی است که بر این مهم واقفم که هر زمان و در هر شرطی احتمال دارد که این مشکل با تمام جزئیات آن مانع‌ساز باشد. بسیار بر این امر تأمل می‌کنم که چگونه می‌توان بدون اینکه مالکانه برخورد کرد و اسیر نشد بتوان با زن یک زندگی مشترک و برابانه را پیش برد؟ یعنی بدون آنکه اسیر و برده تعلقات شد، عشق ورزید و زیبا شد. چگونه می‌توان دوستی با زن را منبع قوت کرد؟ آیا بدون انجام یک مجادله جنسی راستین می‌توان از آزادی و مفهوم آن بحث کرد؟ اگر امروز به رنگ خشن آن بروز می‌کند اما ابعاد پسکولوژیک (روانی) و تخلیه آن ظهور می‌کند. متعقدم که اینها سیاهچاله‌هایی هستند در مقابل آزادی خلق. می‌خواهم برخی از معیارهای رهبری را درونی کنم اما آگاهی و درک یک نوع ارتباط اجتماعی راستین و انقلابی مشکل‌ساز خواهد بود. این در حالیست که در افکار و اتوپیای خود در جستجوی آن هستم که با رسیدن به معیار فرد آزاد و فداکار با تمام پدیده‌هایی که می‌توانند ابعاد ناتمام شخصیتی من را کامل کنند، دوستی کنم اما متزلزل نشوم. معتقدم که رسیدن به مفهوم واقعی پیمان اجتماعی و جستجو برای رسیدن به ابعاد پنهانی مجادله جنسی خود به منزله شناخت نیروهای درونی فرد است و زمانی که حرکت به سوی روشنگری در این مسئله شروع شد یافتن نیروهای بالقوه و تبدیل آن به قدرت بالفعل در زمان شایسته آن امکانپذیر خواهد بود. اما می‌توانم با جسارت بگویم که اگر محدود هم باشد برخی از جوانب خط آزادی زن را هضم کرده و از آن قوت می‌گیرم و برخوردهای من مشکل‌ساز نخواهد بود و تلاش خواهم کرد که این جوانب را مبدل به مبادی کنم.

پیروزی حزب بر مفاهیمی که در دوران حساس توطئه و کنگره هفتم خود را تحمیل می‌کردند سبب شد که به این اکتفا کنیم و یا مثل کادری پیروز، حزب را از آن خود دانستیم و ... نکته دیگر نفوذ دشمن با راههای مختلف در داخل حزب و تأثیرات سوء رسانه‌های تصویری و جنگ روانی دشمن در داخل ما می‌باشد و نقطه بسیار تأثیرگذار، سیاست نه جنگ و نه آشتی ترکیه بود. عدم درک اینها سبب شد که نه تنها قدر نباشیم در مقابل جنگ ویژه به مبارزه پردازیم بلکه بسیاری از انسانها در درون حزب، خود مبدل به شبکه‌های مدیا شدند که با جنگ روانی و پخش اطلاعات دروغین بر سرعت تأثیرات جنگ ویژه می‌افزودند. مثلاً سکوت ما در مقابل خط تحمیلی ... که کلکسیون تمامی مفاهیم بود نمایانگر این است که ایستارها و مواضع نابجا در مقابل مبانی حزب و رهبری خود را مشروع می‌کنند و کسانیکه با موضع میانه‌روی خود بر اینها مهر تأیید می‌زدند ما هستیم. در اصل کنگره ۸ برای این بود که به شیوه‌ای بسیار ریشه‌ای بیماریهای موجود در مواضع کادر و مدیریت را مورد توجه قرار دهد و به یک روشنگری بنیادین برسد. به نظر من ما در این نقطه غافل شدیم و همه پیروزی‌های رهبری را در زندان و بویژه در مورد دفاعیه به شکلی که گویی ما هم خیلی پیروز عمل کرده‌ایم! برخورد نمودیم در حالیکه می‌بایست یک بسیج عمومی و وجدانی از طرف هر کس اعلام می‌شد و ما در مقابل آن همه ایثار رهبری لازم بود راهکارها و سرعت عمل و ایستار شخصیتی خود را مؤاخذه می‌کردیم؛ با وجود این، کنگره در بسیاری از مسایل موفقیت‌آمیز عمل کرد. بعد از کنگره هشتم از یک طرف برخی از اخلاک‌گران مواضعشان روشن شد اما از طرفی دیگر مفاهیمی که بسیار خود را تحمیل کردند عقب‌نشینی کادر از یک مبارزه طبقاتی راستین بود یعنی کادر حزب قبل از هر چیزی تحولات نوین حزب را با حالات روحی و روانی خود وفق می‌داد یعنی برای حفظ منافع خود تحلیلاتی فردی پیش برد مثلاً تغییر نام PKK این طور تحلیل می‌شد که در داخل حزب هر ایستار شخصیتی اعم از دهاتی، فئودالی و خرده بورژوازی و... با مواضع خاص خود می‌توانند زندگی کنند و حرکت به سوی رسیدن به یک شخصیت صاحب رنج و پرولتار انقلابی یک اجبار و ضرورت تاریخی نیست. من یک سال در مدیریت مبارزین جدید بودم می‌دانم موضع مدیریتی من در مقایسه با خواسته حزب بسیار ناقص می‌ماند و بنام ایجاد یک تعادل و انسجام سازمانی تا حدی خود را فریب دادم زیرا که تعادلات در خدمت منافع سازمان قرار نمی‌گرفت و برخی‌ها از آن مواضع برای راحت‌طلبی خود بهره می‌بردند. در طول آن سال تنها از کار روزانه خود و تلاش شخصی خود راضی بودم یعنی سرعت عمل کاری من چندان بد نبود اما در مجادله با مدیریت و مفاهیم آن تا حدی تفاهم و سکوت را اختیار کردم.

جهت‌دهی‌هایی که علیه شورای رهبری در حزب صورت می‌گیرند نشان می‌دهند آنهایی که هر چیزشان را حتی ثانیه‌های زندگی خود را فدای حزب می‌کنند هنوز هم در اقلیت‌اند و پوزیسیون میانه‌گرای ما به خطوط خارج از حزب فرصت و جسارت می‌بخشد و از خلائی که در آن به سر می‌بریم، قدرت می‌گیرند. می‌دانند که اگر بتوانند شورای رهبری و بعضی از اعضای مدیریتها را بی‌تأثیر کنند و یا با... بتوانند محیط را دچار سردرگمی و ابهام کنند می‌توانند از آب گل‌آلود ماهی بگیرند. اگر من شخصاً در هر برخورد روزانه خود با زندگی، مواضع و ایستار انقلابی خود را منسجم و مقایسه‌ای منطقی در میان طرز کار خود با خواسته‌های سازمان در پیش نگیرم شاید خود را خارج از این مسایل و مفاهیم بدانم اما وقتی که روزانه چندین بار در مقابل مواضعی که منافع خود را اساس می‌گیرند و یا حاضرند با اسرار حزب بازی کنند، سکوت اختیار می‌کنم و یا قدرت آن را ندارم که زمینه‌ساز پیشرفت گفتگوهای سازمانی و مفید باشم که در آن مقابله کردن با مفاهیم خارج از حزب همچون مسئولیتی پذیرفته شود، احساس می‌کنم که حتی در روز زندگی نخواهم کرد، برای همین است که مدیریت‌ها نیز هرگز بر روی مسایل پیش‌برنده گفتگو نخواهند کرد و بیشتر انرژی خود را در حل مشکلات پیش‌پاافتاده و سطحی مصرف می‌کنند و هرگز قوت نهفته کادر را به خوبی نمی‌شناسند و در بکارگیری آن نیز راه به خطا می‌برند. زمانی که این عدم مسئولیت در سطح کادر و مدیریت با هم یکی می‌شوند ممکن نیست آینده‌نگری پیش برود و در عین زمان از امروز و حال نیز استفاده مفید نخواهد شد.

به نظر من هر دو نشست اخیر حزب یک ضرورت تاریخی و مرحله‌ای بود. می‌بایست هم کوئزکتور خارجی و هم اوضاع داخلی در مدت کوتاهی مدنظر قرار می‌گرفت. نشست KADEK از دیدگاه من دارای اتمسفر نقد ذاتی بود. برای وظایفی که در کنگره ۸ و مرحله بعد از آن می‌بایست عملی می‌شد بخصوص موضع مدیریتی و همگام با آن پوزیسیون موجود کادر دچار برخی از بیماریهای دراز مدت می‌شد و لازم بود این بیماریها شناخته می‌شدند زیرا که اگر با وجود بیماریهای درونی می‌خواستیم در این ترافیک سیاسی و اوضاع فوق‌العاده گام برداریم چیزی از پیش نمی‌بردیم. یک بسیج عمومی و همگانی لازم بود و از طرف مدیریت تا حدی این مهم به‌جا آورده شد اما عده‌ای محدود از کادرهای حزب این را همچون فرصتی شمردند تا موضع ناتمام خود را با آن پنهان کنند اما در معنای عام با خود یک سری تحولات بسیار عمیق را توسعه داد. عملکرد رفتاری و برخورد ما با زندگی حزبی تأثیر منفی خود را بر سیاست و تاکتیک مرحله گذاشته است. اگر تاکتیک پیاخیزی خلق به شکلی فعال پیاده نمی‌شود و یا کادرهای ما با ایستار و مواضع بدون استقرار خود پیروزمندانه عمل نمی‌کنند باید این نواقص را در خود جستجو کنیم. در مرحله و تاکتیک زمانیکه ما نمی‌توانیم به طور کلی وارد یک سیاست هجومی شویم

بیانگر این است که در مسایل درون حزبی نیز دارای نقاط ضعف هستیم. شاید دشمن در مقابله با ما وارد یک سیاست نظامی شده است اما در عمل کوشش می‌کند که از لحاظ تاکتیک و سیاست متناسب با مرحله چندان کارآیی نداشته باشیم. تمام این بیماریها اگر به شکلی مزمن هم نباشد در ایستار شخصی من وجود دارند چرا که اگر با یک سیر دیالکتیک به حزب مثل یک کل بنگریم یک فرد هم تأثیرگذار خواهد بود و اگر فرد در مبارزه با مفاهیم و گرایشات بیمار خود گام بردارد بر محیط تأثیر خواهد کرد. دیدگاه من برای انتقاد و خودانتقادی، دیدگاهی بسته است و این سبب می‌شود که این مکانیسم حیاتی از طرف من بخوبی بکار گرفته نشود. روزانه با مواضع و ایستارهای ناقص خود و محیط با یک دیدگاه منتقدانه برخورد نمی‌کنم، برای همین بعد از یک مرحله و زمانیکه یک مرتبه با تمام نواقص خود مواجه می‌شوم بر من سنگینی می‌کنند و در قبول آنها با دشواری مواجه می‌شوم. با دوستان نیز در زمان مناسب برای برطرف کردن نواقص آنها به بحث نمی‌پردازم و یا انتقاد نمی‌کنم و در من به رنگ عقده و احساس تنفر در زمانهای نامناسب بازتاب می‌یابند که هم طرف مقابل در قبول آنها دچار زحمت می‌شود و هم اینکه من شخصاً تحت یک فشار روحی و روانی قرار خواهم گرفت. در برخی از موارد تحت تأثیر یک فرهنگ مصرف‌گرایی فکری عمل می‌کنم به‌ویژه در پیشبرد پروژه‌ای که حاصل تفکر من می‌باشد و نتیجه‌ای مثبت برای سازمان به بار آورد بسیار تنبل برخورد کردم. در مقابل توقعات و خوشبینی‌های سازمان خود را موفق نمی‌بینم در حالیکه تاکنون پوزسیون من را پسندیده و انتقادات مفیدی را پیش نبرده اما راندمان کار، تغییرات مفید و پیشبرنده در من بسیار ضعیف است و از یک خلاقیت و انعطاف در فکر و عمل برخوردار نیستم و این نشان می‌دهد که تغییرات در من از سطح فرمالیته عبور نکرده و چندان درونی نشده‌اند.

قبل از دفاعیات من به این نتیجه رسیده بودم که رهبری متناسب با نیاز و فقر انسانها سخن می‌گوید. فقر به معنای جهالت است؛ اینطور فهمیده بودم که رهبری می‌خواهد هم همگان را متوجه منبع‌هایی کند که به خویشتن بازگردند و نقش خود را بیابند و هم اینکه نواقص و خطاهایی حیاتی وجود دارند که گریبانگیر عالم شده و لازم است برطرف گردند. بر این نقطه واقف بودم که متناسب اینکه رهبری بعضی از حقایق را آشکار می‌کند به همان اندازه سیما و ابعادش را تغییر می‌دهد و گسترش می‌یابد برای همین درک دفاعیه و پراکتیزه کردن جوانب آن در زمان مناسب می‌تواند در مقابل تحولات فوق‌العاده جواب مناسبی باشد. من تاکنون در مورد تمام موضوعات دفاعیه به خاطر برخی از شرایط سازمانی بحث نکرده‌ام و درک جوانب حقوقی-فلسفی کتاب رهبری برایم اندکی زحمت است. با توجه به حقیقت دفاعیات، موضع و ایستار خود را اینگونه می‌توانم تحلیل کنم: به‌عنوان عضوی از حزب با ایستار ذهنی و شخصیتی خود در

بسیاری از موارد نمی‌توانم پاسخگو باشم چرا که هم سطح تحلیلات من روی پدیده‌های مختلف در بعضی از موارد ناقص می‌ماند و هم قوت درک من از تغییراتی که سرنوشت من را در درون حزب رقم خواهد زد امروز با محدودیت فکری مواجه است. با توجه به اینکه رهبری حتی در تحلیل پدیده‌های تاریخی از یک فاکتور کوچک و کم تأثیر گرفته تا یک جنبه تعیین‌کننده و حیاتی از ایضاح هیچ یک از آنها فروگذار ننموده است و تاریخ را همچون یک ارگان زنده و کلی در نظر گرفته، این نشان می‌دهد که بسیاری از مواردی که من شخصاً روزانه از بررسی تأثیر آن در شخصیت خود چشم‌پوشی می‌کنم و یا جسارت تحلیل برخی از جوانب پنهان ذهنی و شخصیتی خود را ندارم، همه موانعی خواهند بود که همواره گامهای من را ضعیف خواهند کرد. تا زمانیکه در دیدگاه من احتیاج به تغییر و تحولات زود هنگام در تمام مواضع و ایستار انقلابی‌ام همچون نیاز به نان و آب حس نگردد و لوازم رسیدن به مرحله پراکتیزه کردن آنها را در شخصیت خود فراهم نیآورم هرگز نخواهم توانست همگام با سازمان به جلو گام بردارم و جزء کسانی خواهم بود که ارتجاع و واپسگرایی دامنش را خواهد گرفت و در مقابل تاریخ نیز همچون سیاهی لشکری خواهم بود که موجودیت خود را نتوانسته اثبات کند. زمانیکه مفاهیم رهبری برای خط آزادی و انسانیت را تا اندازه‌ای درک می‌کنم به این مهم می‌رسم که اگر تمام لحظه‌ها و با همه معضلات شخصیتی و رفتاری خود در کارزار نباشم و ضروریات تحمل تمامی سختیها را به شکلی عمیق درنیابم از نفرین شدگی رهایی نخواهم یافت؛ با جسارت می‌توان گفت: در بعضی از مسایل از درجا زدن و تکرار رها نشده‌ام و این نمایانگر آن است که بایستی مفاهیم تربیت، حاکمیت بر رفتار، اراده، فرد آزاد، مبارزه جنسی و طبقاتی از جانب من با توجه به خط فکری و فلسفی رهبری در دفاعیات تحلیل گردد. به نظر من مفاهیم فلسفی، علمی و ایدئولوژیک دفاعیات تنها در مرحله نقل درک نخواهد شد و زمانی می‌توان رهبری را تا حدی درونی کرد که شخصیت به یک سطح خود اتوماتیک برسد و در هر لحظه متناسب با نیاز حرکت کند و بتواند به یک مکانیسم داخلی نظارت بر اعمال خود برسد. من اغلب اوقات از مواضع رفتاری و عملکرد خود در زندگی راضی نیستم اما در اثر تکرار این مسایل گاهی مثل اینکه برخی ایستارها مبدل به عادت شده باشند، ظاهر می‌شود. زمانیکه این نکات را در خود می‌بینم هرچند از آنها متنفر می‌شوم اما مثل اصرار بر عادت‌های کهن می‌مانند و اصرار بر عادات بیانگر وجود یک مکانیسم دگماتیسم است.

به این نتیجه رسیده‌ام که در طرز و شیوه تفکرات، فداکاری و از خودگذشتگی کاستیهایی دارم. عدم فداکاری خود را در راحت‌طلبی فکری و اکتفا کردن به سطحی از اندیشیدن می‌بینم که پاسخگو نخواهد بود. به نظر من زمانی می‌توانم مثل یک سرباز رهبری به خود نگاه کنم که



نه تنها ضروریات و مسئولیت‌هایی که حزب بردوشم می‌نهد به‌جای آورم بلکه اگر حتی یک ثانیه هم برای خود داشته باشم از آن بگذرم و یا زمانی می‌توانم از خود راضی باشم که احساسات و عواطفم به یک نهادینه‌شدن تربیتی برسند.

در این اواخر با قوتی که از دفاعیات رهبری گرفتم و محاسبه برخی از جوانب شخصیتی خود به این نتیجه رسیده‌ام که بایستی از نرمال بودن، سطحی‌نگری و محدودبینی رها شوم، بایستی خلاء فکری موجود در خود را با تمام جزئیات آن تحلیل نمایم و بتوانم پیش‌زمینه تبدیل قوت و نیروهای خود را به پتانسیلی بالفعل که هم بازتاب درونی داشته باشد و هم انعکاس خارجی را فراهم آورم و در این راه بایستی جدی، فعال و قاطع باشم زیرا که تکرار خود نشان عدم اصرار بوده و توقف در مواضع و ایستار قبلی، نشان بر تنبلی فکری و نیز عدم موفقیت در حاکمیت بر رفتار نشان بی‌استقراری من در مجادله است. برآستی هم برای رسیدن به یک شخصیتی فوق‌العاده که بتواند رهبری را در خود درونی کند و در مقابل هر نوع تغییراتی آماده باشد به نظر من تحلیل برخی از شخصیت‌های سمبولیک و برجسته حزب که در این راه از هیچ کوشش و ایثاری دریغ نورزیده‌اند بزرگترین موتور قوت می‌باشد. به نظر من این خود رسیدن به رمانتیسیم انقلابی موجود در سوسیالیسم حقیقی است یعنی با درک شخصیت آپوئستی و کسانی مثل رفقا حقی قرار، خیری دورموش، مظلوم دوغان، عگید و زیلان و... و متناسب با مرحله‌ای که در آن زندگی می‌کنیم و با مد نظر قرار دادن وضع موجود رهبری و ملت می‌توان ضروریات را درک و در عمق تمام دشواریها همچون انسان آزادی که برای برطرف کردن نیازها در حال حرکت است عمل نمود اگر جسارت در میان ابعاد نهانی و نواقص شخصیتی به سطحی برسد که از خود گذار شود بدون آنکه تنها همچون مریدی باشیم که بدون هضم مسایل، آنها را بپذیریم، آن هنگام می‌توان فردای خود را پیش‌بینی کرد و ضروریات آن را بجا آورد. در پایان می‌توانم بگویم که برای خدمت به منافع ملت و حزب خود در هر زمان حاضر و معتقدم که با قوتی که از دفاعیات گرفته‌ام و با مد نظر قرار دادن روح ایثارگری ملت می‌توانم لیاقت یک سرباز حزب را داشته باشم.

با سلام و احترامات انقلابی  
۲۵ | ۲۰۰۳ | عاکف مامو  
زاگرس

# لاوانی رۆژه‌لات دینامیزی گه‌وره‌ی شو‌رشن

وته‌کانی شه‌هید ئاکیف له‌ کۆنفه‌رانسی لاوانی رۆژه‌لات

به‌ کورتی له‌ سه‌ر چه‌ند خا‌ل را‌ده‌وه‌ستم، به‌که‌م‌ین ده‌س تئ‌ وه‌ردانی‌ک له‌ رۆژه‌لاتی ناویندا ده‌ستی پئ‌ کرد، به‌ سه‌ر کئ‌شی ئام‌ریکا، ئه‌و مۆداخه‌ و ده‌س تئ‌ وه‌ردانه‌ ئئ‌ستا که‌وتوه‌ته‌ ناو ئالۆزئ‌ و قه‌یرانی‌که‌وه‌، وه‌کوو ئام‌ریکا و هئ‌زی هاو‌په‌یمان ب‌ریاریان گ‌رتبوو نه‌ی توانی سه‌ر بکه‌وئ‌ت به‌لام ئه‌وه‌ به‌و واتایه‌ نایه‌ت که‌ ده‌ست له‌و پیلانه‌ به‌ر ده‌ده‌ن یان به‌ واتای شک‌ست و به‌ واتای پاشگه‌ز بوونی ئام‌ریکا له‌ پیلان وه‌ کۆن‌سپتی خۆ له‌ رۆژه‌لاتی ناوین دا نایه‌. یانئ‌ ئه‌و ئامانجانه‌ی که‌ گ‌رتبوویانه‌ پئ‌ش وه‌کوو ئه‌وه‌ی که‌ له‌ کاراکته‌ری چه‌ند ولاتی‌ک له‌ رۆژه‌لاتی ناوه‌راستدا مۆداخه‌ پئ‌ک بئ‌ت وه‌ ئه‌وه‌ بئ‌بئ‌ته‌ مۆده‌لی‌کی سه‌ره‌کی بۆ رۆژه‌لاتی ناوه‌راست، هه‌روه‌ها بتوانن ئه‌و مۆدیله‌ له‌ هه‌موو جی‌گایه‌ک پیاده‌ بکه‌ن به‌ پئ‌ به‌رژه‌وه‌ندی وه‌ به‌ پئ‌ مه‌سه‌له‌حه‌ت وه‌ مه‌نفه‌عه‌تی هئ‌زی ده‌ره‌کی، ئه‌وه‌ رووبه‌رووی هه‌ندی‌ک هئ‌رش بووه‌وه‌ و ئئ‌سته‌ش به‌ ته‌واوه‌تی که‌وتوه‌ته‌ ناو بۆنبه‌ستب‌که‌وه‌.

ه‌که‌م له‌ ئی‌راقتا ئه‌و مۆداخه‌یه‌ نه‌ی توانی به‌ ته‌واوه‌تی خۆی سه‌قام‌گیر بکا، ئه‌و سیسته‌می که‌ خۆی پئ‌ناسه‌ کرد بوو له‌ چه‌ند پئ‌ ئه‌ساسی وه‌ هه‌روه‌ها فۆرمۆلاسیۆنی‌کی چاره‌سه‌ری له‌ ئی‌راقتا پئ‌شکه‌ش کرد، ئئ‌ستاش که‌وتوه‌ته‌ ناو قه‌یرانه‌وه‌ هه‌م ئه‌و فیدرالیزم که‌ پئ‌شبینی کرا بوو له‌ سه‌ری قسه‌ کراوه‌ له‌ سه‌ر ئه‌و ئه‌ساسه‌ سیسته‌م سه‌ر له‌ نوئ‌ خۆی دا‌رشتوو، ئئ‌ستا هه‌ر چه‌ند که‌ حکومه‌تئ‌ک درووست کراوه‌ به‌لام سه‌رکه‌وتنی به‌ده‌ست نه‌هئ‌ناوه‌. شه‌ری تایفه‌یی، شه‌ری دینی، شه‌ری مه‌زه‌به‌ی له‌ ئی‌راقتا په‌ره‌ی ستاند. وه‌کوو ده‌بینین هه‌ر رۆژ به‌ ده‌یان مرو‌ف گیانی خۆی له‌ ده‌ست ده‌دات. له‌ نیوان شئ‌عه‌ و سۆنی دا، له‌ نیوان شئ‌عه‌ بۆ خۆی دا، له‌ نیوان عه‌ره‌ب و کۆرددا، له‌ نیوان تۆرکه‌من و کۆرددا وه‌ له‌ نیوان هه‌موو پئ‌که‌هاته‌کانی دینی، ئه‌تنیکی، که‌لتووری له‌ ئی‌راقتا شه‌ر وه‌ پئ‌ک‌دادان به‌رده‌وامه‌ و ئی‌راق له‌ نیو ئالۆزیه‌کدا ژبان ده‌کات. دووه‌م وه‌کوو پئ‌شبینی ده‌کرا، ئه‌و پرۆژه‌ی ده‌ست پئ‌ کردنی ئاشتی له‌ فه‌له‌ستین و ئیسرائئ‌ل ئه‌ویش سه‌ری نه‌گ‌رت. هه‌ر وه‌ک ده‌زائئ‌ هه‌ر چه‌ند که‌سه‌ نه‌ی ده‌ویست له‌ هئ‌زی ده‌ره‌کی که‌ حیماس بئ‌بئ‌ته‌ ده‌سه‌لات، حیماس بوو به‌ ده‌سه‌لات، وه‌ له‌ که‌سایه‌تی حیماس دا پش‌تیوانی کردن له‌ پرۆسه‌ی که‌ له‌ فه‌له‌ستین و ئیسرائئ‌ل دا پئ‌ش ده‌که‌وت، هئ‌دی هئ‌دی پاش خرا، هه‌ر وه‌کوو ده‌زانن

## ئەو دوو كچەي كە بە كراسى گىر بە شدارى شورش بوون

ئاكىف مامو زا گروس

"لە دەقەرى ماكۆ، دوو كچى لاو كە دەيانە ويىست بە شدارى رىزە كانى پارتى ژيانى ئازادى كوردستان بن، لە لاين بنە مالە وه ئاستە نگیان بۆ دروست كراو ئاگريان لە جەستە يان بەردا و گیانيان لە دەست دا".

ئەو دەقى ئەو ھەوالە دالتە زینە بوو كە چەند رۆژ لە مەوبەر گوچكەي زەين و ھەست و ویرژدانمانى زىكاندە ھە. ھاوكات گىرى ئاگرىكى بى ئەمان دزەي كرده رۆج و گیان و ئەندىشە مان. ئاگرىك كە غونچەي پرسىيار و مەراقمانى پشكواند. ئەو ھۆكارانە چىن كە دوو كچى لاوى خولیا بە ژيانىكى نووى دەكاتە دوو پەروانەي تەمەن كورت و شەيدا بە ئاگر؟ ياخود بلیسەي ھەمان ئاگرى پىرۆزە دەمى ئەوین و ئازادى دەخاتە ھەناسە يان و كراسىكى بوکینی لە گریان بە بالادا دەبىرى بۆ پىشوازی لەكە ژاوەي مێژوویەكى شەتەك دراو؟ بلیى ئەم گىرە مەشخەلى چ پەيامێك بێت لە تارىكخانەي مێشكماندا؟

ئەگەر كەم تا كورتىك ئیستای كۆمەلگای ئىرانمان شوپاندى، دەبینین ژمارەي ئەو كچانەي كە بە پۆل و تاك ھەولێ پساندى تیل و تان و رابەلى دەورى دەست و پىيان دەدەن، كەم نین و بگرە رۆژ بە رۆژ لە زىاد بووندايە. دەستەيەك لەو كچانە كە بە خەيالى گەيشتن بە بەختە وەرى و ئاسۆيەكى پونتر، دوور لە سىبەرى باوك و برا مى رىگە خەيالىەكان دەگرەن بەر، غافل لەوہى بە دەركىكى سۆزدارى و لاوہكى لە قەفەسى ئاسنىنى بنە مالە دەركە وتوون و لەو لاشەوہ پە رژىنىك لە پۆلا بە دەركى شىتە لكارى پىاوانە سنوورى خەيالە كانيانى دەور داوہ، بە ئاواتى فرین و دۆزىنە وەي مەملەكەتىكى تر داویك دەپسینن و لەیەكەم و ئىستگە دا دەكەونە تۆرىكى گەورە و ئايندە يان دەستگىر دەكرى، يان ئەوہ تا لەكارگە بچووك و گەورە كاندا دەبنە ئامراز و بەچركە سات دەستدریژی دەكریتە سەر جەستە و خەونە كانيان و ھەرە دوايىش لە نۆو كۆمەلگادا ھەك فایرۆس چاويان لى دەكرى، ياخود بە چاويلەكى پىاوانى قاچاقچى سەردەم ھەرە بەختە وەرو سەر كە وتوويان دەبیتە بەرپرسى مالىكى سۆزانیەكان و سەرۆكى تۆرىكى قاچاقچى مەرۆ.

دیویكى تری ئەم حەقیقەتە تالە، ئەو دەستەيەن كە بەوشىاریبەكى دەرونیبەوہ لەم قەفەسە دەردەكەون. ئەوانە بەقوولێ لە راستیەكانى كۆمەلگاو پىنگەي خویان لەم كۆمەلگایە گەيشتون و بەپىچەوانەي ئەو دەستەيەي ئاماژەمان پىدا، تەنیا ئامانجى رىزگار كردنى خود نیبە بەلكو زۆر گەورە تر دەروانى و دەبەھەوئێ تىكەل بە دەریای تىكۆشان و ئازادى سەر جەم ژنان و مەرۆفە ئازادىخوازەكان بێت. بەواتایەكى تر ئەوان ئامانجیان پاكردن نیبە بەلكو سەنگەرگرتن، خۆتە ياركردن و خۆبونیادنانە وە و بەشپۆھەيەكى تر گەرانە وەيە بۆ تىكدان و پمانى قەلاكانى داب و نەرىت و ستەمى

سەر ژنان و ههروهه پوخوانی سه‌رجه‌م ستوونه‌کانی ده‌سه‌لات و پاو‌نخو‌ازی. به‌ده‌رکه‌وتنیان به‌ردی بنا‌خی‌ی‌ئو‌ جه‌ساره‌ته‌ دانه‌نێن‌ که‌ هه‌ولێ‌ تیک‌دانی‌ ده‌وله‌تۆ‌که‌ی‌ بنه‌ماله‌ و گۆ‌رینی‌ ئی‌ما‌ژه‌کان‌ و پو‌خانی‌ چه‌مک‌ و پیناسه‌ کۆ‌نه‌کان‌ و له‌به‌رامبه‌ری‌ دا‌ سه‌ر‌ له‌نوێ‌ دا‌رشته‌وه‌یانه‌.

بێ‌گومان‌ له‌و‌ جو‌گرافیا‌یه‌ی‌ دا‌ شو‌رشی‌ ئازاد‌یخو‌ازی‌ به‌به‌ش‌داری‌ هه‌موو‌ چین‌ و تو‌یژه‌کانی‌ کۆ‌مه‌لگا‌ تیشکی‌ هاو‌یشتبێته‌ هه‌موو‌ سو‌ج‌ و که‌لێنێک‌ و پاشه‌کشه‌ی‌ به‌سو‌پای‌ شه‌وه‌زه‌نگ‌ و ژۆ‌رو‌ سته‌م‌ دابێ‌، حه‌قیقه‌ت‌ و مه‌یلی‌ ئازادی‌ و ئامانجێکی‌ ئینسانی‌ ده‌بێته‌ په‌یژه‌یه‌ک‌ بۆ‌ هه‌لکشانی‌ کچان‌ و ژنانی‌ زه‌جرچیشتوو‌ به‌ره‌و‌ پووناکی‌ و ژیا‌نیکی‌ ئازاد‌. له‌ به‌رامبه‌ردا‌ هه‌ر‌ ئه‌و‌ تو‌یژه‌ش‌ گه‌وره‌ترین‌ دنه‌ده‌رو‌ پالنه‌ری‌ شو‌رشه‌. چونکه‌ ئه‌وان‌ به‌ببینی‌ رووداو‌ه‌کان‌ و هه‌لسه‌نگاندنی‌ په‌وشی‌ خو‌یان‌ له‌گشت‌ بواریکه‌وه‌، باوه‌ش‌ و ئامیژی‌ شو‌رش‌ به‌تا‌که‌ په‌نا‌گه‌ ده‌بینن‌.

بارو‌دۆ‌خی‌ ژنان‌ له‌کو‌ردستان‌دا‌ به‌گشتی‌ وه‌ک‌ یه‌که‌وه‌ هه‌موویان‌ خاوه‌ن‌ په‌نجیکێ‌ هاو‌به‌شن‌. به‌لام‌ له‌گه‌ڵ‌ ئه‌وه‌ش‌دا‌ له‌هنه‌دیک‌ شو‌ین‌ لایه‌نی‌ تاییه‌تی‌ تر‌ به‌خۆ‌وه‌ ده‌گرێ‌ و چه‌ندین‌ په‌هه‌ندی‌ دیکه‌شی‌ ده‌که‌وێته‌ پال‌ و کیشه‌که‌ هینده‌ی‌ دی‌ ئالۆ‌زتر‌ ده‌کات‌. باکووری‌ خۆ‌ره‌له‌اتی‌ کو‌ردستان‌ هه‌ر‌ ئه‌و‌ شو‌ینیه‌ی‌ تازه‌ به‌تازه‌ دوو‌ کچ‌ خو‌یان‌ کرده‌ قوربانی‌ بلیسه‌ی‌ ئاگر، یه‌کیکه‌ له‌و‌ ناوچانه‌ که‌ ژنان‌ تا‌ دوا‌ ڕاده‌ ده‌چه‌وسپێنێنه‌وه‌ و له‌سه‌ره‌تایی‌ ترین‌ مافه‌کانیشیان‌ بێ‌ به‌شن‌. سه‌دان‌ دیاره‌دی‌ دزیوی‌ کۆ‌مه‌لایه‌تی‌ و کۆ‌نه‌پاریزانه‌ بینه‌قاقای‌ گرتوون‌ و ته‌نگی‌ پێ‌ هه‌لچنیون‌. گشت‌ مه‌راق‌ و حه‌زو‌ جوانیه‌کانیان‌ ده‌خنکێندری‌ و هه‌موو‌ رێگا‌کانی‌ خو‌ناسین‌ و خۆ‌دۆ‌زینه‌وه‌ی‌ به‌تێل‌ درۆ‌ی‌ شه‌رم‌ و نامووس‌ به‌ربه‌ست‌ ده‌کرێ‌. ده‌رکی‌ ئه‌و‌ تینویتی‌ و شه‌یداییه‌ی‌ لێ‌ داده‌خری‌ که‌ ده‌یه‌وێ‌ به‌ده‌رباز‌کردنی‌، ده‌رکه‌کانی‌ تری‌ خو‌یندن‌ و وشیری‌ له‌سه‌ر‌ پشت‌ بکاته‌وه‌ و له‌م‌ گه‌ردوونه‌ به‌رینه‌دا‌ بتوانێ‌ پیناسیکێ‌ بۆ‌ خۆ‌ی‌ و بۆ‌ جیهانی‌ ده‌ورو‌به‌ری‌ هه‌بێت‌. جه‌سته‌ی‌ شلک‌ و ناسکی‌ هه‌ر‌ له‌تافی‌ منالیه‌وه‌ ده‌دریته‌ به‌ر‌ کاری‌ تا‌قته‌ت‌ په‌روکێن‌ و سنووری‌ جوانی‌ و به‌ده‌وی‌ تیک‌ده‌دریته‌ و سیمای‌ سروشتی‌ ده‌شیوێنری‌.

به‌لێ‌، ئه‌وان‌ که‌ پێ‌گای‌ رزگاریان‌ دیتبۆ‌وه‌، که‌ بپاریان‌ گرت‌ بچنه‌ ناو‌ کاروانی‌ سه‌رفرازی‌ و پال‌ ژن‌ و سروشت‌ و ئازادی‌، که‌ پیاوانی‌ عه‌شیره‌ت‌ بوونه‌ به‌ربه‌ست‌ و هه‌رپه‌شه‌ و گو‌ره‌شه‌یان‌ لیک‌کردن‌، که‌ تاشه‌به‌ردی‌ داب‌ و نه‌ریت‌ و تابۆ‌کان‌ ویستی‌ ببێته‌ ئاسته‌نگێک‌ له‌به‌رده‌م‌ هه‌ستی‌ خرو‌شاو‌ و سه‌ره‌ه‌لگرتوویان‌، په‌نایان‌ برده‌ به‌ر‌ ئاگر. ئه‌وان‌ ده‌سته‌ملانی‌ ئاگر، سه‌مایان‌ کرد‌ تا‌ ته‌سلیم‌ نه‌بووبێتن‌، تا‌ خو‌یان‌ نه‌کوشتبێ‌ و ساده‌ و سانا‌ نه‌چووبێتن‌، تا‌ به‌گو‌یچکه‌ی‌ تاریکیان‌ دا‌ چرپاندبێ‌، ئی‌مه‌ له‌هه‌گبه‌ و فه‌لسه‌فه‌ی‌ می‌ژووی‌ دوورمان‌، له‌مه‌شخه‌لانی‌ راپه‌ردوومان‌، ئه‌و‌ بلیسه‌نه‌ی‌ ئاگرمان‌ ده‌سته‌چن‌ کردووه‌ که‌ هی‌مای‌ خۆ‌راگری‌ و مانه‌وه‌مان‌ بووه‌، تا‌ به‌م‌ چروسکی‌ جه‌سته‌یان‌ په‌یامیان‌ به‌شو‌رشیک‌ له‌ئاگر‌ و می‌ژوویه‌ک‌ له‌گر‌ دابیت‌: هه‌ین‌ و تین‌ و پووناکی‌ و تیشکتان‌ په‌سیئو‌ و په‌نای‌ ئی‌ره‌شی‌ گرتۆته‌وه‌.

## شەھیدان دوینی و ئەمرۆ و داھاتوومانن

شەھادەت یان شەھید بوون، کۆپەك لە بەھا پێرۆزەکانە لە میژووی مرقایەتیدا وەکوو رمز و سیمبۆل گەرەتەرین کاریگەری لە سەر ژيانی تاک و کۆمەڵ کردوو و وەکوو رۆح و سەرمايەي مەعنەوی و دەروونی ژيانی مرقایەتی دەبیریت. شەھید و شەھادەت نرخیکی ھاوبەشی ھەموو ھەز و ئایدۆلۆژیاکانە لە جیھاندا و لە ھەموو قوناخەکانی میژوودا بەرۆ و پێرۆ دەبیریت. شەھادەت کۆپەك لە نرخە برز و بلندەکانە کە ناوەرۆکە مەعنەوییەکی ناگۆردریت، کۆن نابیت و لە نێو ناچیت، بەلکو راستی و حەقیقەتی خۆی ھەتا ھەتایە لە رۆحی وەمەن و سەردەمەکاندا دەپاریزی و نوێی دەکات و ھەر دەمی ئێتە وە. شەھادەت و شەھید بوون یەکیکن لە و نرخە و بەھا بەرز و پێرۆزانەي کە لە میژوودا ون نابن، شەھید بۆ ھەر گەلێک و کۆمەلێک واتایەکی ھەمیشە نوێ و زیندوو و پێرۆزە و ھە کەسێک لە ھەر قوناخ و جی و شوینێکدا بەو پەپری سۆز و پەیمانە و سەری ریز و نەوازش بۆ شەھید دەبات و لە بەرامبەریدا خۆی بەرپرسیار دەبیریت. لە پێواژۆی تیکۆشانی ئازادبخوازی ھەموو گەلندا لە تەواوی قوناخەکانی میژوودا شەھادەت وەکوو "گەرەتەرین و پێرۆزترین و مەعنەویترین بەھای ئازادی بئەست و چەساوہکان" پەیمانێکی سروشتی و مەعنەوی و زانستی پەسند کراو و ھەر ھەموو کەس و لایەتیک پابەندیی. ئازادی خەیاڵی ھەرە پێرۆزی مرۆق و کۆمەلە بئەستەکانە. ئازادی ئەوەندە پێرۆزە کە پێرۆزترین نرخەکانی پێشکەش دەریت. پێوەندی ئازادی و شەھادەت پێوەندییەکی میژوویی و اتادارە. ئازادییەکی راستەقینە نیە کە بە بێ شەھادەت بەدیھاتی و بۆیە دەلێن "داری ئازادی بە خوین ئاو دەدریت" بۆیە شەھیدان رۆح و حەقیقەت و خواوہنی راستەقینەي ئازادین. چ خەیاڵێکی ئازادی لە خەیاڵ و ئامانجی شەھیدان بۆ ئازادی بەھێزتر و دروستتر نیە تا ئەو رادەيەي شەھید خۆی بۆ ئازادی بەخت دەکات و ھەتا ھەتایە خۆی بۆ تەرخان دەکات و لەگەڵیدا دەبیتە یەك و بۆیە شەھید مەشخەلی ھەمیشە داگەرساوی ئازادییە. میژووی چەساوہی و ھەر و ھەما میژووی تیکۆشانی ئازادبخوازانەي گەلی کورد درێژخایەتترین میژووە لە ھەموو جیھاندا نمونەي نەبیراوە. بۆیە زۆرترین رەنج و ماندوویی و قوربانی و شەھید لە میژووی نووسراو و تۆمارنەکراوی گەلی کورددا شاراوہیە. چەندە شەھیدان وەکو بەھای پێرۆزی ئازادی، بە

ژماره و به ناو و به پووداو له میژووی تیکوشانی گه لدا تۆمار کرابن و ئه مرۆ بناسرین و یادی تایبه تییان بکریته وه و مزاره که یان دیار بیت، ئه وا له راستی ئه م و لاتهدا چه ندين هینده ی ئه وه ش شه هیدی بیسه ر و شوین هه ن که ناو و رووداوی شه هاده ته که یان نازانری و بو ئه وه ی ئه مرۆی گه لی کورد هه ر له ئاستی معنه و بیه تدا وه کو نرخ و به هابیکی گشتی ده بینریت و خاوه ن کاریگه رین له سه ر هه مو بواره کانی ژیا نی کۆمه لگا. له نیو ئه و راستیا نه ی کوردستاندا که چ که لینیکی ژیا ن به بی چاودیری و کاریگه ری شه هیدان نایبیرته وه، ئوا چونایه تی هه لسوکه وت و خاوه نداریتو سوژ و په یمان به شه هیدانه وه، سه ره کیتین بابه تیکه که پۆیسه وه کو به ما و پیاو ن، هه تاک و کۆمه ل و لایه نیکی سیاسی و هند ی پۆه هه لسه نگی ندریت. "پ.ک.ک" و بزافی ئازاد یخوازی گه لی کورد به شیوازی مؤدیرنی ئایدۆلۆژی و فه لسه فی و چه مک و ریبازی ژیا نی خو ی، له راستیدا جیاوازیه سه ره کیه که ی له گه ل چه مک و هز و ریبازه کانی تر له چه مک و بۆچوونی تایه ت بو شه هاده ت و چۆنییه تی و لامدانه وه و خاوه نداریتی له شه هیدان ده رده که و پته روو. هه ر ئه و پیناسه یه ی که "پ.ک.ک" پارتی شه هیدانه "بۆ خو ی راستی و چه مک و خویندنه وه یه کی نوپیه که رۆحی راسته قینه ی ئازاد یخوازی له که سایه تی شه هیداندا ده بین ی و وه کو وره و هیز و رۆحی تیکوشان له که سایه تی تیکوشه ران و گشتی گه لدا په ره ی پیده دات و قوولی ده کاته وه و رۆح و ئامانجی شه هیدان وه کوو پیشه نگی هه میشه یی و هه تاهه تای ی پیناسه ده کات و چه مک و ریبازی ریکخستنی و سیاسی و ئایدۆلۆژی و ژیا نی له سه ر ئه و بنه مایه قوول ده کاته وه و هاوکات ده سه که وته کانی شو رش و گه لیش به هه مو ره هه نده کانی به وه هه ر له سه ر ئه و بنه مایه تۆمار ده کرین و شه هیدان خاوه نی راسته قینه ی ده سه که وته کانی شو رش و گه ل ده بینرین. دیار چه مک ی و انستی بو ژیا نی کردنه وه ی ریبا ن، ئامانج، که سایه تی، رۆح و کولتوری شه هیدان له نیو ئه و ده سه ته واژه یه و له نیو ئه و دیره دا شارا وه ی. هه مو مه زنا یه تی "پ.ک.ک" که له خویندنه وه و هه لسوکه وتی له مه ر شه هاده ت سه رچاوه ده گریت. ئاوا بوونی پ.ک.ک و لامیکی راسته قینه و و انستییه بو ژیا ندنه و و هه میشه یی که نه وه ی یادی "شه هید حقی قه رار" به سیسه ته مکر دنه وه ی ریبا ن، ئامانج شه هیدیک بنه ره تیرین چه مک ی معنه وه، ئه خلاق ی و سه ردیری هه مو نرخ و ئه و ده سه که وتانه یه که "پ.ک.ک" ئافران دویتی و هه مو ره مز ی سه ره که وتووی "پ.ک.ک" یه. له "پ.ک.ک" دا شه هید پیشه نگی ریبازه که ی خو یه تی و پیشه نگایه تییه کی هه تاهه تای ی بو ده کات. شه هید وره یه، هیله، ریبازه و پیاو نه یه بو گه یشتن به ئامانج. شه هید سه ره که وتووی که هه میشه ییه. شیاو بوون و پیاو نی معنه وه ی و گریدان و ئه شق بو شه هیدان، یه ک بوونه له گه ل ئامانجی شه هیدان و نه سه ره وتنه بو سه ره که وتن و ئازادی. شه هید پیشه نگ و هیز و وره و رۆحی سه ره که وتنی هه ر قوناخیکه. ناسنامه ی ته واوی قوناخه کانی شو رش که ده سه که وتی گه وره و قه له مبابی میژووی خولقاندوه، هه ر یه که ی به شه هیدیکه وه ده ناسریت. واتا مؤرکی په له زینه کانی میژووی شو رشی ئازاد یخوازی گه لی کورد به شه هیدانه وه نه خشینراوه. دیاره به هیژترین لایه نی ئه خلاق ی و معنه و ی و رۆحی له فه لسه فه ی ژیا نی و ریکخستنی و تیکوشان له

سەر ئو و بنه مایه ده بێنریت. نه مرۆ و هه میسه بیبوونی دهسکه وته کانی "پ.ک.ک" و ئه وهی که له بێر و هزر و دلێ هه کوردیک و هه مرۆفیکێ ئازاد یخووزدا نه خشکراوه، سه چاوه که ی له ویوه دیت. بویه دهسکه وته کانی شوێرش مهعنه وی ده بێنرین و گه له گلینه ی چاوی باشتر ده ینا پارێزیت. "پ.ک.ک" ئو لوتکه یه یه که شه هیدان به شیوه یه کی راسته قینه خۆیان بۆ به خت کردوه و بۆ گه یشتنی هه که سیکیش ئه رکیکێ هه تاهه تایی ده خاته سه شانی هه مرۆفیک. شه هید "حه قی قه رار" ئو که سایه تیه بلیمه ت و ره نجه ره یه که له ئاستیکێ به رزی زانست و هزر دا کاریگه ری به شدارییه کی به واتای له قونای تیکۆشانی ئایدۆلۆژی بزافی ئاپۆچیتیدا هه یه. شه هاده تی شه هید حه قی قه رار و بۆ یاری وه لامدانه وه یه کی زانستی به وه شه هاده ته له لایه ن رێبه ر ئاپۆوه به بنیادنانی "پ.ک.ک" به ئاکام ده بیئت، که گه وره ترین و به هیزترین و مۆدیرنترین بریاری تیکۆشانی ئازاد یخووزیه له ته وای میژووی دور و نزیکێ گه لی کوردا. بوونه وه لام بۆ مه زنی حه قی قه رار سه رچاوه یه و هه ر ئه وه ش ده بیته نه ریتیکێ نوێ و میژوو ده رازینتیه وه. شه هید "مه زلوم دۆغان ئه وه که سایه تیه میلیتان و پێشه نگه یه که له دژواری بار دۆخی ژبانی له زیندانی ئامه د له نیو که مترین بوار و ده رفه تدا به چالاکیه گیان بازیه که ی نه ورۆزی ژیده ستان ده ژینتیه وه و هینده ی ره مزی کاوه ی ئاسنگه ر کاریگه ری له سه ر میژووی هه ریمه که داده نیت و ده بیته پێشه نگ و ره مزی قه له مازی به رخۆدانی گه لانی چه وساو و ژیردست و وه ی هه تاهه تایی "به رخۆدان ژبانه" ده کاته نیو دلێ میژوو وه. شه هیدان که مال پیر، مه ممه د خه یری دورموش، عاکف یلمان، عه لی چچه ک ئالا هه لگرای رۆج و وه ی به رخۆدانی که سایه تی ئازادن له به رامبه ر ته وای ره هه نده کانی سیسته می داپلۆسینه رانی زیندانی دورم و چه مک و ئاکاری بۆ ئیراده پوو چکرده وه ی مرۆف که میژوو هه کی هینده ی میژووی چه په لێ داپلۆسینه ری ده سه لات و سیسته می زولم کاری ده بیئت. به رخۆدانی "۱۴ ی ته مموز" چالاکی نواندنی هه لۆیست و ئیراده ی ئازاده و پیناسه ی که سایه تی ئازاده له هه مبه ر سیسته می ئارنایی زیندان و ئه شکه نجه و چه مکێ خۆبه ده سه ته وه دان. ئه و چالاکیه له رۆحی خۆیدا به واتای بیکاریگه ر کردنی ته وای میتۆده خراپ و گلاوه کانی میژوو هه که مرۆفی پی بئیراده و کوئله ده کريت. شه هید عه گید "مه حسون کۆرکماز" پێشه نگێ به رخۆدانی زانستی و مۆدیرنی گه لانی ژیردست و به تابه تی گه لی کورد، سازمان کاری ئه رته شی پاراستنی ره وای ژیرده ستان، ئه و که سایه تیه ی که به قه له مازی "۱۵ ی ته باخ" مه زنترین رێچه کی ئازادی خوازی دینتیه وه نیو نه ریتی به رخۆدانی خۆره لاتی نافین و که سایه تی و رۆحی فیدایی و قاره مانی و سیمبۆلی گه ریلای ده خولقینت. ئه و که سایه تیه ی که چالاکیه که ی و یه که مین فیشه که که ی هه مو ره هه نده کانی بیهیزی و بیچاره یی و خۆبه ده سه ته وه ده ری و خه یانه ت و هاوکات خه مو چه مک و عه قلیه تی ده سه لاتداری ره ها و داگیره ر و داپلۆسینه ر پی: وه ده کاته ئامانج و یه که مین هه نگاری کرداری بۆ ژبانه وه ی نه ته وه یی و کۆتایی هینان به هه مو په رته وازه یی و پارچه بوون و ژیرده سته ده ها و ئریت. شه هید زیلان "زه ینه ب کناجی" خودا وه ندی ئه وین بۆ ژبان و بۆ ئازادیه. ژنیک که بلیندترین

رهمزه کانی پیلانگيری و هه موو دیارده ژۆیه کانی سیسته می پیاوسالاری دهه ژۆینیت. زیلان بورکانی تۆلهی هه میشهیی ژۆیکه که له سه ر بنه مایه کی زانستی و ریکهستنی و پشت ئه ستور به ئایدۆلۆژیای نازادی ژن و ئافرانندی ژبانی نازاد و ژنی نازاد و ئه وینی راسته قینه بۆ ژبان، زیلان پیناسه ی ژبانی نازاده بۆ ژن. شه هید بئیریتان "گولناز قه ره تاش" مانیفیستۆی به رخۆدان له به رامبه ر پاشفه رۆیی و خیانه ت که به هه زاران سا له گه لی کورد و ژنی کوردی تیدا خنکاندوه. شه هید "نه ردا ل" ئه و که سایه تیبیه ی که له نیو ئه گه رمه ی هه ره شه کانی چه مکی ته سفیه کار و پاکتاو که ردا پیداکیری له سه ر میلیتانی تی ئاپۆچی تی کرد و بوو به بناخه ی هیژ و وره ی بریاری میژوویی به رخۆدانی دووباره ی گه لی کورد له لایه کی حوزه براندا و ریگه ی میلیتانی قوولتر کرده وه و دا کۆکی لیکرد. شه هید فیان "له یلا والی حسین" ئه و کاروانه و ئه و قه له مباحه به چالاکی ئاگرینی خۆی ئه مرۆیی و هه میشه یی ده کاته وه. شه هید فیان په یامی په کگرته وه ی گوتن و کرده وه و چه مکی هه فالۆتیبیه کی راسته قینه له گه ل سه رۆک ئاپۆ ده خاته نیو په له کانی میژووه وه.

"پ.ک.ک" و ده سه که وه ته کانی شوژی نازادیخوای وه کو چو له چه مکی ئایدۆلۆژی و سیاسی و نه ته وه پیدا سنوور نانسیت و تا دیت په ره ده ستینیت ئه و ئه و چه مک و ریباز و ژبانه به فیداکاری و قاره مانی و رۆحی به رپررسیاری و فیدایی ده یان شه هیدی قاره مان وه کو شه هید نه وزاد کومار، حقه ی، ده مهات، سه سن و دلخواز و زاگروس ده بن به پردی راسته قینه ی گواسته وه ی ئه و بیر و هزره بۆ رۆژه لاتی کوردستان و قه له مباحی میژوویی تیکۆشانی ئاپۆچی تی له و پارچه یه ی کوردستان ده ستی پیکرد و رۆژه لاتی کوردستان بۆ ته گۆره پانی تیکۆشانی لاوانی ئاپۆچی. وه کو ده سه که وت، نوینه ر و به شیکی بزافی ئاپۆچی تی له رۆژه لاتی کوردستاندا چه مک و ریباز و فله سه فه و ئایدۆلۆژیای ریبه ر ئاپۆ په یرو ده کات. هه ر بۆیه شیاهه بلین "PJAK" یش هه ر وه کوو "پ.ک.ک" پارتی شه هیدانه و باوه ری به هه مان چه مک و بۆچوون له مه ر شه هیدان و به ها پیرۆزه کانی نازادی هه یه. سه ره کیرتین هۆکاری مه عه وه ی و رۆحی بۆ دامه زرانندی پارتی ژبانی نازادی کوردستان PJAK قه له مباحی خاوه ندری تی و یادی راسته قینه وازانستی به شه هیدانی "۳ی ره شه مه ی ۱۹۹۹" په که به وه یه ی گیانبازی و رۆحی فیداییه وه له چوارده وری ریبه ر ئاپۆ خۆیان کرده قه لخان و بوونه له مه پریکی به هیز بۆ پوچلکرده وه ی پیلانگيری نیونه ته وه یی. ئه وه قه له مباحی تیکۆشانی نازادیخوای گه لی رۆژه لاتی کوردستان به پیشه نگایه تی ریبه ر ئاپۆیه که هه تا ئیستا به ده یان شه هیدی قاره مان به رۆحی فیدایه تی خۆیان پیشه نگایه تی بۆ ده کن و ئه مرۆکه ئیدی په لکه ژیرینه کانی میژووی کوردستان به شه هیدانی وه کو هیرش کارزان، زاگروس، دلبرین، شیار، شوژش، زیلان، مونزور و شیلان و عاکف و سیروان نه خشیتراره و دیاره ئه و کاروانه هه ر به رده وامه.

شه هید عاکف مامۆ زاگروس، لاویکی به جۆش و خرۆش، مه تین، ره نجه در و زانا و ئاشنا له گه ل مه ینه تیبیه کانی ژبانی ژۆرده ستی به شداری ئه کاروانه بوو. شه هید عاکف هیشتا له ته مه نیکی زۆر بچووکدایه که باوکی له نیو ریژه کانی "حیزی دیمۆکراتی کوردستانی ئیران" دا شه هید بووه.



شەھىد عاكف بە ھەتتە گەورە دەپتە ۋە لەو پەرى ھەژارى بىنەمالە كەيدا ھەر لە مندا لىيە ۋە ھەكو كۆمەلەى مال ھەر چەشەنە كۆپرە ۋە ھەببەك دەبىنەت. كار دەكات ۋە دەخوئىت ۋە ناچار بە بەخوئوردنى بىنەمالە شە. كۆلانەكانى شارى بۆكان بە لىگەرىن ۋە تىكۆشانى عاكف لە بەرامبەر ژيان، ئاشنان. عاكف ھەر لە ۋە ئەنە ۋە ھەرگىز سەر بۆ مەبىنەتەكانى ژيان دانانە ۋە ئىتتە، ئە ۋە ژيانەى كە لە بەرامبەر ھەول ۋە ئىرادەى پۆلايىنى ئە ۋە ناچار چۆك دەدات. لاۋىكى بەرھەلىستكار ۋە كۆلنەدەر كە ھەر لە مناللىيە ۋە بە چەمكى بەرخۇدان ئاشنايە ۋە لە گۆرەپانى بەرخۇدانى ژياندا سەردەكە ۋەتت. شەھىد عاكف لاۋىكى ئاشنا بە رەنج، ئە ۋە كەسايەتتەى كە لە گەل رەنج راھاتبوو، دەيزانى چۆن ۋە لە پىناۋى چى رەنج دەدات. عاكف ئە ۋە كەسايەتتەى كە بۆ خۆى ۋە بە ھىز ۋە توانا ۋە ۋە ۋە نەھاتوۋى خۆى، خۆى بارھىناۋە ۋە پەرۋەردە دەكرىت، ئامانچ ۋە خەون ۋە خەيالەكانى زۆر مەزن بوون ۋە بىچان ھەولى بۆ دەدا. شەھىد عاكف لاۋىكى لە گەل رەنج ۋە مەبىنەتەكانى ژيان دگاتە لوتكەى ئامانچ ۋە بە قوۋلى باۋەرى بە ۋە دىنەت كە چارەسەرى كىشەى بىندەستى ۋە ھەژارى ۋە نەزانى گەلەكەى تەنبا بە تىكۆشانىكى چر ۋە پەرھەسەر دەبىت. بۇيەش دواى لىگەرىنكى زۆر ۋە لە گەل رامان ۋە تىكۆشانى رىبەر ئاپۆ ۋە پەلەزىرىن ۋە سىرچا كىشەكانى "پ.ك.ك" ئاشنا دەبىت. بۆ عاكف "پ.ك.ك" ئە ۋە ۋە ۋە بە كە تەۋاۋى ژيانى بە چەمك ۋە دل ۋە مېشك بەدوايدا دەگرا. پىشۋازى ژيانى شەھىد عاكف ئە ۋە بە روۋنى ديار دەكات كە "پ.ك.ك" ۋە بوۋى عاكف بوو ۋە ئە ۋە ۋە ۋە ھەموو بوارەكانى ژيان ۋە كەسايەتتە لە گەلدا بوو بە يەك. برىارى بەشداربوۋى "پ.ك.ك" بۆ شەھىد عاكف برىارىكى زۆر قوۋل ۋە ھەمەلايەنە ۋە لە ھوكمى سەرلەنۋى لە داىكبوۋنە ۋە داىە. "پ.ك.ك" بۆ شەھىد عاكف تىگەبىشتىكى ژيانىيە. چ رەھەندىكى ھىزى ۋە ژيانى ھەتا كىردارى عاكف نە بوو كە نەگاتە ۋە "پ.ك.ك" ۋە لە گەل "پ.ك.ك" نەبىتە يەك. لە لايەنى زىھنىيەتى ۋە ئايدۆلۋىكىدا لە ۋە مۇقە شۆرشىكى زانست بەدېھاتبوو. تىروانىنەكانى رىبەر ئاپۆ ۋە "پ.ك.ك" لە ھەموو بوارەكانى رامانى ھەقال ۋە عاكفدا بەرجەستە بوو ۋە خۆى گەياندبوۋە سىستەمىكى قوۋل ۋە دياربوو كە نەرىت ۋە زانستى كۆنى يان سىرپوۋەتە ۋە يان گۆرىنكى بىنەگەى تىدا بەدېھاتبوو. لە بوارى چەمكە ۋە تىروانىنكى زۆر ۋە ۋە بۆ تەۋاۋى ئە ۋە چەمك ۋە ئامراز ۋە نەرىتەنى كە سەرچاۋەكەى لە سىستەمى زۆلم ۋە دەسەلات ۋە داگىرەكەرىيە ۋە بە سەرتاك ۋە كۆمەلگەى كورددا خۆى گەياندبوۋە ئە ۋە ئاستەى كە چۆن ۋە بە چ رىبازىك بۆ شەر ۋە تىكۆشان لە دىنى ئەۋانە پەرى ۋە بكات ۋە لە ھەمان كاتدا لە چۆنىيەتى شەر ۋە تىكۆشانى ئازادى رىگە ۋە رىبازەكانىدا شارەزايەكى تەۋا ۋە دەستىكى بالاي ھەبوو. ھەر بۇيەش بىچان ۋە ماندو ۋە نەسانە خەبات ۋە تىكۆشانى دەكرد. چەمكى خىزمەت كىردن بە گەل بۆ ھەقال ۋە عاكف پىرۆزترىن چەمك ۋە بەرسىارى بوو لە بىنەماى باۋەرى بە نەتەۋى دىموكراتى كورد ۋە ھاۋكات باۋەرى بە يەكسانى بە بىجىاۋازى ۋە بە بى چاۋەروانى بە ھەمو ھىزى خۆيە ۋە تىدەكۆشى ۋە خىزمەتى دەكرد. بە نىخ ۋە بە ھە ئەخلاقىيەكان بۆ شەھىد عاكف ھەمىشە ۋە ھەكو ھىلى سور بوون ۋە لە سەر ئە ۋە بىنەمايەش ۋە ھەكو كەسايەتتە ك بەگۆرەى پىۋانە ۋە مەبدە ئەخلاقى ۋە ئايدۆلۋىيەكان ھەلسوكەوتى

دهکرد. شهید عاکف که سایه تیه کی رۆح سووک و پرجۆش و خرۆش بوو هه ر به و تابه ته ندییانه شه وه رۆر له دلی هه موو که سیکدا جیگای خۆی ده کرده وه. هه ر تابه ته ندییه ک که له که سایه تی هه قال عاکفدا بهرجهسته ببوو ئه وهش له نه ریت و دانوستاندن رۆژانه یدا ده بینرا. بۆ هه قالیتی و پۆه ندییه کی راسته قینه ی هه قالیتی بایه هیککی زۆری داده نا و هه تا دوای پۆه ی په یه وهست بوو. شهید عاکف له بواری سیاسیه وه خاوه ن تیگه یشتنیکی قول و چاوکراوه یی و وریاییه کی بیسنور بوو و خویندنه وه یه کی وشیار و هه ستیارانه ی بۆ پێشاهت و رووداوه سیاسیه کان له ئاستی هه ریمی خۆره لاتنی ناوه راست و ئیران ده کرد و به تابه تیش رامانکی زۆر به هیزی له مه ر ورده کاریه کانسی راسته تی نکۆلی و قپکردنی گه لی کورد له رۆژه لاتنی کوردستان هه بوو. له ئاستی سه رکرده ییدا رووداوه کانسی تاوتوی ده کرد و به دوایدا ده چوو و ته گیری پۆه یستی بۆ ده گرتن. باوه ری به سیاسه تی گه ل و ئه وه هیزی و ئیراده سیاسیه ی که له ژیرخانی کۆمه لگاره هه لده قولاً هینابوو و هه موو هه وه که ی له وه دا چرده بوو که گه ل و چین و تویره کانسی کۆمه لگای کورد له رۆژه لاتنی بگه یه نیته ئاستی هه لویت و نواندنی ئیراده و ده ریزی قۆناخی چالاکیان بکات. هه قال عاکف بۆ خۆی لاییک بوو و هه تا دوازه ش باوه ری به لاوان هه بوو، بۆ پیگه یاندنی و په روه رده کردن و پێشخستن و به ریکه ستنکردنی لاوان تیده کۆشی. هاوکات ریزکی تابه تی ده دایه ژنان و تیکۆشانی ئازادبخواری ژنان و هه تا دوای به پیوانه کانسی نایدۆلۆژیای رزگاری ژن و پیودانگه کانسی ژنی ئازاده وه گریه دراو بوو. کادی و میلیتانیکی لیها توو، تیگه یشتن و زانست و قولایی هزی نایدۆلۆژی و سیاسه ی خۆی له گۆره پانی کرده وه، واته گۆره پانی ریکه ستندا، ده گه یه نیته واری جیبه جیکردنه وه و له و گۆره پانه دایه که "پ.ک.ک" و زانستی میلیتان و شوپشگیزانی "پ.ک.ک" له بواری چه مک و ریبازه وه جیاوازی خۆی ده نوینیت.

تیوری پراکتیک له که سایه تی "پ.ک.ک" ییدا ئه وه نده نزیک یه کدی ده بنه وه که چه مکی وه هه دده که ویت (چه نده ده زانی و چه نده تیده گه ی ئه وه نده ش جیبه جیکه) له نیو دونه یه کی پر له به رژه وه ندی په رستی و پاوانخوازی که سنووری و یست و کرده وه ی هه ر که سیک هه تا سنووری به رژه وه ندییه کانسی پر ده کات، ئه وه که سایه تیه "پ.ک.ک" ییکه به بی چ چاوه روانیه ک خزمه ت بۆ گه ل و مرۆقایه تی به بنه ما وه رده گری. شهید عاکف که سایه تیه ک بوو که به راستی نوینه رایه تی ئه وه ریبازه ده کرد و هینده ی ئاستی تیگه یشتنه که ی خه باتی ده کرد و تیده کۆشی و ئه وه شی به میتۆدیکی زانستی و له سه ر بنه ماکانی ریکه ستنکی کۆلیکتیف که هه موو که سیک تیدا به شداریه کی چالاکانه ی هه بیت، به ریوه ده برد. شهید عاکف هیزیکی له راده به ده ری هه بوو که مرۆقه کانسی ده رووبه ری خۆی به شداری کار بکات و ئه وهش تابه ته ندییه کی سه ره کی سازمانکاریه و زیاتر له که سایه تیه سه رکرده و پێشه نگه کاندایه دی ده کریت. له چوارده وری هه قال عاکف دا هه میشه جم و جۆل و خه باتیکی بیوچان به ریوه ده چوو.

شەھید عاکف مامۆ زاگروسی یەکیک لەو کەسایەتیانە بە کە ھەر لە سەرەتای دەسپێکردنی خەباتی ریکخستنی بزافی ئاچی لە رۆژھەلاتی کوردستاندا لە ھەموو ئاستیکدا دەوریکی چالاکانە گێرا و یەکیک لە سەرکەوتنێ دامەزینەرەکان و بەرپۆلەبەری پارتی ژبانی ئازادی کوردستان بوو. شەھید عاکف سەرەرای ئەوەی کە تەمەنی لە ناو رۆژھەکانی گەریادا زۆر درێژ نەبوو بەلام لە ھەموو ئاستیکدا توانی ھەنگاوی زۆر گەورە بەھۆی و خۆی بگەینێتە ئاستی میلێتان و کادیریکی پیشەنگ و بەرپرسیاری گەورە بگرتە ئەستۆ و رۆژیکی بەرچاوی لە قوناخە ھەرە درۆار و ھەستیاریەکانی شۆرشێ ئازادیخوازانە گەلە کە ی بگێریت.

شەھید عاکف یەکیک بوو لەو کەسایەتیانە کە کاتیکی ئەرکێکت پێسپاردایە ئەوا بەھەموو شیوەیە کە باوەری دەدا و پشتت پێ قایم دەبوو کە بەوپەری توانیەوێ جێبەجێ دەکات. شەھید "سێروان ناری" لە راستیدا نمونەی شۆرشگێریک روناکبیری بوو و ئاستیکی بالای لە بواریەکانی زانستی کۆمەڵناسی، مێژوو، ئەدەبیات و ھەرۆھا راگەیاندن و میدیادا دەستەبەر کردبوو. شارەزاییەکی بالای لە ھزر و ئایدیۆلۆژیای ریبەر ئاچۆ دا ھەبوو، لە پێناو رۆشنگری گەلە کە ی بیوچان تێدەکوژی و پیشەنگایەتی خەباتیکی چر و بری ئایدیۆلۆژیای لەسەر ریباز و بنەما فەلسەفیەکانی ریبەر ئاچۆ لە رۆژھەلاتی کوردستاندا دەکرد. شەھید سێروان میلێتانیکی لێھاتوو و کادیریکی پیشەنگ بوو، کە چەمکی خزمەت کردن بۆ گەلە کە ی تا دوا رادە ماندوونەناسانە ھەولێ دەدا و بە دلێزمی پابەندی بە پێوانەکانی ژبانی شۆرشگێری لە ناو ھەفالانیدا ناسرابوو. فیداکاری و رۆحی بەرپرسیاری شەھید سێروان بە تابیەتی لە گۆرەپانی خەباتی روناکبیری و راگەیانندیدا شۆینیکی بەرچاوی ھەبە و لەو خەباتەدا بەرەنجی خۆی بە دەیان بەرھەمی ئایدیۆلۆژی و بواریەکان تری بەرھەم ھێناوە. شەھید سێروان ئەندامیکی چالاکێ بەرپۆلەبەری کۆمیتە ی راگەیانندی "ک.ک.ک" و لە ھەمان کاتدا بەرپرسیاری ناوەندی راگەیانندی "پەژاک" بوو. "پەژاک" ھەرچەندە وەکوو پارتی تەمەنی زۆر نەبیت بەلام لە لایەکی ترەو وەکوو دەولەمەندی ئایدیۆلۆژی، فەلسەفی پالی داوێتە بنەرەتیکێ بەھێزی بزافی ئازادی گەلی کورد و ھەموو میراسەکانی مێژویی تیکۆشانی ریبەر ئاچۆ ھەبوون و راستی ئەو پارتییە پتەوتر دەکات. لاپەرە مێژویی شۆرش و ھەموو ئەو قەلەمبازانە کە بە شەھیدانەوێ تۆمار کرارە، ھاندەر و پیشەنگی "پەژاک" ھ و "پەژاک" ھەبوونی خۆی لەو پۆلە دەگرت، واتا فەلسەفە و ھەبوونی "پەژاک" لە شەھیدانەوێ ھەبە. دیارە لە قوناخی ئەگەر می تیکۆشانی ئازادیخوازی گەلە کەمان لە رۆژھەلاتی کوردستاندا، "پەژاک" واتادارترین بەھای خولقاندوو و بەتوانا ترین رۆلەکانی گەل و کادیرائی پیشەنگی خۆی بە رۆحیکی فیداییەوێ بەخت کردوو. لە بەرپۆلەبەر و کادیرائی "پەژاک" لە ھەر ئاستیکدا شەھادەتی بەنرخ و پیروژ ھاتووێتە ئاراوێ. ئیدی گۆرەپانی رۆژھەلاتی کوردستان بە شەھادەتی کادیرائی "پەژاک" قوناخیکی نوێی لە باوەری و وری تیکۆشانی ئازادی دەستەبەر کردوو و ئەو ھەش سۆز پەیمانیکێ و ھەبە کە گەرانەوێ ریبازی ئازادی بەھێج شیوەیە کە نابیت و ناشیت. ھەرچەندە شەھادەتی ھەر یەک لە ھەفالانمان بۆشاییەکی گەورە

دهبیت به لام فەلسەفەى خاوەندارىتى له وان و خو گەياندن به رۆحى گيانبازى و تاييه تمەندى ميليتانى و فيداكارى و سەرکەوتوبووى ئەو شەهيدانە و رەو باوەريكى وەها لە گەل خووى دىنيتت كە تاك بە تاك ئەندامان و لايەنگرانی "پەژاك" و ھەموو گەلى رۆژھەلاتى كوردستان خويمان بە قەرزارى شەھيدان دەبىزن و بەردەوامى رێگەكەيان خاوەن ھەلوئىستىكى پتەو و ئىرادەيەكى پۆلايين بين. پيويستە ھەر شەھيدك ببيتە پيشەنگ بۆ قوناخىكى نووى تىكۆشانى گەل. شەھيد عاكف و سىروان، ھەررەكوو چۆن بە خەبات و تىكۆشانى خويمان لە ريزى پيشەوھى كاروانى ئازاديدا جييان دەگرت و بەراستيش شياوى پيشەنگايەتى بوون، وەكوو دوو لاوى شوپشگير سەرھەراى تەمەنكى كورت، شوپينكى ديار و رۆلىكى بەرچاويان لەو تىكۆشانەدا گيړا، ئەو شەھادەتى ئىوانيش بە واتاى قەلەمبازىكى نووى و سەرھەتاي قوناخىكى بەھيزترى تىكۆشانى ئازادىخوانى گەل كەمانە. لە رۆژھەلاتى كوردستاندا لە ئاكامى سايەتى نكۆلى و قى كردنى گەلى كورد و كارىگەرييەكانى لە ھەموو ئاستىدا لە سەر تاك و كۆمەلگاي كورد، بە سەدان و بگەر بە ھەزاران نەخۆشى كۆمەلەيەتى و رەھەندەكانى ژيانى ژيردەستى پەرەى سەندووه. لەو شوپينەى كە كۆمەلگاي كورد بە فەرھەنگ و ماف و ئازادىيەكانى خووى بيبەرى كراوه، كۆمەلگا تووشى نايەكسانى و زەحمەتى و دووربەريزى لە سايەت و بيباوەرى و بى ئىرادەيى و... ھاتووه. لەو شوپينەى كە لاوھەكان ئيفليج كراون و قەيرانىكى كەسايەتى و رۆحى، بالى بە سەرياندا كيشاوه، لەوشوپينەى كە زىندانەكانى بە مرۆقى ئازادىخوواز پى كراوه و بىدەلى و بى عەدالەتى تا دوا رادە پيشكەوتووه، لەو شوپينەى كە چ رۆژك نىيە مرۆقى كورد تووشى ئەشكەنجە و سۆكايەتى و ئازار و كوچبەرى و كوشتن نەبیتەوھ، لەو شوپينەى كە سەرھەتايى ترين ماف و ئازادىيەكانى زەوت كراوه" دەرکەوتنى مرۆقى بە ئىرادە و خاوەن ھەلوئىست، رەنجەر، تىكۆشەر و بىياردانى مرۆقى بۆ تىكۆشانى ئازادى، شتىكى سانايى نىيە. ھيز و باوەرى و وەرەيەكى تاييەتى دەوى. رۆحىكى گيانبازى و بەرخۆدانى دەوى. باوەرييەكى بەھيز و ئايدىلۆژى و فەلسەفەيەكى بە ھيزى دەوى. ئەو رۆحەى كە شەھيد عاكف و سىروان لە نىو تارمايەكانى ژيانى ژيردەستيدا دواى لىگەرينىكى زۆر زەحمەت، ئايدىلۆژى ريبەر ئاپۆ و "پ.ك.ك" دەبىنەوھ و بەشدار دەبن، بۆ خووى قەلەمبازىكى ميژووبى و سەرلەنووى لە دايبكوونەوھى ئەوانە. خو پەرورە كوردن و گەيشتن بەرامان و ريباز و كەسايەتى ميليتانى ئاپۆچى بەو ھيز و تواناييەوھە خزمەت كوردن و پيشەنگايەتى كردنى كاروانى تىكۆشانى ئازادىخووازى و بوون بە پردى گواستەوھە و پيشەنگايەتى سەقامگير كردنى فەلسەفەى ريبەر ئاپۆ، بنەماكانى كەسايەتى و ژيانى ئازاد لە رۆژھەلاتى كوردستان و ھەررەھا شكاندى قوناخى بىدەنگى و سەرلەنووى ھەلخراندن و دەسپىكردنەوھى تىكۆشانى ئازادى گەل لەو پارچەى و بەھەموو شياو بوونەوھە گەيشتن بە پەلى بەرز و پىروۆزى شەھادەت و بوون بە مەشخەلى ھەميشە داگىرسا و پيشەنگى ھەتا ھەتايى ئەو تىكۆشانە، قەلمبازىكە ھىندەى رۆل و كارىگەرى مەزلووم دۆغان و ئەگيد و شىلان و دلخوواز كارىگەرى لە رۆح و ھزرى تاك و كۆمەلى رۆژھەلاتى كوردستان دەكات. عاكف نوپنەرايەتى رەنج و

ماندوووبوون و خزمهت به گهل و لیتهاتووایی و رووناکبیری و سه رکردهیی و میلیتان ئاپۆچی دهکات و سه رقافلّهی کاروانی شههیدان رۆژه لاتی کوردستانه. عاکف هیلّ و ریبار و مهعنه وییاتی پیروژ بزافی ئاپۆچی له رۆژه لاتی کوردستان و درێژه پیدهری راسته قینهی ریباری مهزلووم دوغان، کهمال پیر، بیڕیتان، زیلان، شیلان و قبانه. شههید ره مزنی سه رکه وتنه، بۆیه پیویسته پیداکری له سه ر سه رکه وتن ببیته چه مکی ژیا نی هه ر که سیك. وه لأمی شههیدان ته نیا به سه رکه وتن ده بیته. پر کردنه وه بۆشایی شههید عاکف و سهیوان کارئیکی ئاسایی نییه، به لأم هه موو گرانییه که شی به پر سهیارییه کی شۆرشگێرییه بۆیه بۆ وه لات و گه لی کورد و به تاییه تیش لاوانی رۆژه لاتی کوردستان پابه ندی و سۆز و په یمان به ریباری شههید عاکف و شههید سهیوان ئه رکی سه ره کییه، پیویسته به تیکۆشانی بیوچان و پابه ندی راسته قینه به ریبه ر ئاپۆ وه و به هیز کردنی خه بات و تیکۆشانی ئازادیخوازی گه له که مان له سۆز و هاو په یمانی خۆمان بۆ شههیدان خاوه ندرایی بکه ین. ته نیا به سه رکه وتن و ئازادی ده توانین شیاوی شههیدان ببین. له سه ر ئه و بنه مایه ش سۆز و په یمانمان بۆ سه رکه وتن له گه لیاندا نوی ده که ینه وه.

## ماهیت توطئه بین‌المللی ۱۵ فوریه

عاکف مامو زاگرس

ماهیت توطئه ۱۵ فوریه که علیه رهبری خلق کردطرحریزی شد، تحلیل گردید و آشکار نمودن وجهه درونی و ابعاد مختلف آن برای خلق کرد که صاحب تاریخی است مملو از توطئه و دسایس و خیانت، امریست ضروری و آموزنده. توطئه مذکور در آخرین سال سده بیستم به وقوع پیوست و رهبری را مورد هدف قرار داد، لذا از لحاظ وسعت و گستردگی، پدیده کرد و تمام جوانب آنرا شامل شده و در بعد زمانی هم تنها مختص به مقطع کوتاهی از تاریخ نبوده زیرا که خود جنبش آزادیخواهی خلق کرد به رهبری عبدالله اوجالان و PKK در نتیجه تحلیل و ارزیابی واقعیت تاریخی و اجتماعی چند هزار ساله خلق کرد پا به مرحله ظهور نهاده و در حکم یک مداخله اجتماعی است که فرمهای اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی ما قبل تحمیل شده از سوی نظامهای حاکم را زیر سؤال برده و در راستای آفریدن حیاتی نوین، وارد مبارزه‌ای همه جانبه و فراگیر شده است. بنابراین ۱۵ فوریه ۱۹۹۹ نماد پلیدترین توطئه است که سردمداران بین‌المللی و نمرود و فرعونهای معاصر جهت تداوم اقتدار خود، در شخص رهبری علیه خلق کرد در راستای تکرار جذامیت اجتماعی و تاریخی، بدان متوسل شده‌اند. به همین خاطر بررسی اجمالی تاریخ مبارزات آزادیبخش کرد و تاریخ توطئه‌های به وقوع پیوسته در قبال آن بسیار مفید و حیاتی خواهد بود.

توطئه‌گری یکی از پدیده‌های متداول جامعه طبقاتی بوده و در مراحل غیر عادی علیه نیروهای اجتماعی و میراث آن بوجود آمده و برای تحقق بخشیدن به اهداف غیر انسانی خود به راهکارهای فریب ایدئولوژیک و در صورت عدم کفایت آن به سرکوب و زور متوسل گشته‌اند. پس توطئه‌گری از یک خاستگاه تاریخی و قدمت برخوردار است و از ابداعات تمدن سومر می‌باشد. آفریدن اساطیر توسط کاهنان سومر و سیستماتیزه نمودن نظام آسمانی و مطلقیت بخشیدن به اراده سلاطین بعنوان نمایندگان عینی آن، اولین و بزرگترین تحریف تاریخی می‌باشد. از این رو پرستشگاههای سومر نخستین قرارگاه توطئه و انکی هم از بزرگترین طراحان توطئه می‌باشد. زن به مثابه انسانی است که اولین توطئه و دسیسه علیه او چیده شده است چرا که قدیمی‌ترین شکل طبقاتی با سقوط جنس زن ظهور می‌یابد و جهت استمرار و نهادینه شدن این هدف، در وهله دوم خود زن نیز به مثابه یکی از ابزارهای انحطاط جهت شکار مرد بکار گرفته

خواهد شد. نکته حائز اهمیت این است که اقدام نخست سومریان در خارج علیه گروه‌های اتنیکی کرد صورت می‌گیرد و داستان گل‌گمش و انحطاط کشیدن انکیدوی مزدور توسط زن اثبات تاریخی این مسأله است. در پدیده کرد، نقش کرم درخت و تغذیه همیشگی این کره‌ها از موجودیت اجتماعی، مولفه‌ای است که ریشه‌های تاریخی دارد. سقوط تروا که در انتقال ارزش و میراث تمدن آناتولی به اروپا نقش داشته، نیز از راه توطئه تحقق یافته است. خیانت یهودا اسکاریود به عیسی مصداق عینی این پدیده است.

در قرون وسطی وحدت یافتن خدا به عنوان قدرت واحد طبقه حاکم بزرگترین یاور سلطان شد و همزمان با افزایش خصوصیات طبقاتی، سیاسی، صفات و نفوذ آن، نقش و تحکم پادشاه نیز ارتقاء می‌یابد و این گونه خدا به عنوان تعریف نوین جامعه و طبیعت با تکیه بر اندیشه فلسفی و علمی آن زمان بسوی وحدت و انسجام در ابعاد تئوری و عملی گام بر می‌دارد. در عصر مذکور توطئه‌گری با پوشش دین و خدا بهانه‌های لازم جهت سرکوب اجتماع را به دست می‌آورد. مهم‌ترین عملیات تاریخی قرون وسطی از بین بردن انسان آزاد در عرصه حیات است. معاویه و خاندان عباسی با مشاهده شکست خود با اتکاء به قرآن جنگ را متوقف کرده اما بعدها از زمره قاتلان اهل بیت شدند. اغلب امامان با توطئه به قتل می‌رسند. جنایات بیشماری با الصاق ماسک‌های تکیه‌نشین و اعتکاف صورت می‌پذیرد. در این عصر زن مبدل به ملکی شده که به بدترین شیوه مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. در مسیحیت اجرای انگیزاسیون و در اسلام بستن درهای اجتهاد، گسترده‌ترین تروری است که بر روی ساختار ذهنی انسان اعمال می‌شود. بیگانگی خلقها با هویت فرهنگی آنها نیز نمونه دیگری از این اقدامات است. فرهنگ مزدوری بر جای مانده از عصر نخست در میان کردها در این دوره خود را با دین یکی کرده و مزدوران بهترین بندگان سلاطین خواهند شد. خلق کرد تنها از طریق مذاهب و طریقتها از خود مقاومت نشان می‌دهد.

ملی‌گرایان سرمایه‌داری نقش دین تازه‌ای را ایفا نموده که به جای ایدئولوژی دینی و مفاهیم آن از اصطلاح دولت، ملت، مدیریت و ... سود می‌جوید. بدین معنی که به جای توتم قبیله و عشیره، توتم ملت جایگزین آن می‌شود. با وجود اینکه در ابتدا ملی‌گرایی نقش مثبتی در احیای فرهنگی و اجتماعی ملتی بازی نموده، اما ارتجاعی شدن سرمایه‌داری و دستیابی ملی‌گرایی به مولفه‌های شوونی، راه را بر تحقیر موجودیتهای دیگر باز کرده و مبدل به ابزار سلطه و سرکوب شده است. اقدامات هیتلر و موسولینی از زمره توطئه‌های این عصرند. مفهوم مذکور ملی‌گرایی با میهن دوستی و احترام گذاشتن به موجودیت دیگران در تضاد است، ایدئولوژی رئال سوسیالیسم نیز با اتکاء بر تفکر فشرده دولت - جامعه در نهایت مبدل به توطئه‌گری علیه جامعه

شد. بدین معنا که ملی‌گرایی خواه بصورت شوونیسم باشد خواه به شکل سوسیال شوونیسم، معادله را تغییر نمی‌دهد.

خلق کرد در این عصر، با وجود اینکه به ظاهر از قید و بند دینی قرون وسطی رها شد، این بار در منجلا ب ملی‌گرایی و دامهای این مسأله افتاد، در داخل از سوی نظامهای حاکم و مفاهیم ملی‌گرایی ابتدایی و در خارج نیز در تله مبدل شدن به کارتی همیشگی قرار گرفت و در زیر نقاب ملی‌گرایی دچار فلاکتی معاصر گشت.

بطور اجمالی مراحل توطئه‌گری در منطقه بدین صورت است، از ۱۸۴۰ تا ۱۹۴۰ در این دوره تأثیر ملی‌گرایی محلی و ابتدایی که از سوی شیخ، امیر نشین و روسای عشایر نمایندگی می‌شود، بوفور به چشم می‌خورد. امپریالیسم انگلیس در جستجوی یافتن پایگاه وابسته خود بر می‌آید. به همین خاطر سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن، به شیوه‌ای بیرحمانه به مرحله اجرا گذاشته می‌شود. در این مرحله شیوخ و روسای عشایر دولتهای منطقه و اقلیتهای موجود را تحت فشار قرار داده و عصیانهای متعدد شکل می‌گیرند، رهبران آنها به شیوه‌ای نامردانه به قتل رسیده و بخاطر عدم سازماندهی و فقدان برنامه‌ای مناسب، خلق کرد از هر طرفی متضرر شده و حکام مذکور نیز تنها در صدد حفظ منافع سنتی، شخصی و خانوادگی خود بر آمده‌اند، از این به بعد ملی‌گرایان وابسته و نوپای ترک، عرب و ایرانی و ملی‌گرایی ابتدایی کرد بیشتر تحریک می‌شود. در نتیجه جنگها و توطئه ملی‌گرایانه، بسیاری از اقلیتهای نابود شده و با اینکه دچار کوچ دسته جمعی اجباری خواهد شد. مرحله دوم از ۱۹۴۰ تا ۱۹۷۵ است که طبقه بالای کرد با سود بردن از نتایج جنگهای جهانی و متأثر شدن از پیشرفتهای جهانی، به دنبال دستیابی به خود مختاری خود را به عنوان ملی‌گرایی بورژوازی اعلام می‌نماید. اما از یک ساختار فئودالی، خرده‌بورژوازی یا فراتر نهاده و فئودالیت بسیار غالبتر می‌باشد در ابتدا با تکیه به شوروی و بعدها به سبب ماهیت طبقاتی خود به نیروهای دیگر همچون آمریکا و اسرائیل نیز وابسته شد. از این به بعد جهت کنترل پتانسیل انقلابی و مردمی خلق کرد، نیروهای مذکور، KDP آنها را به هر شیوه‌ای بکار می‌گیرند و در این مقطع حساس بسیاری از انقلابیون برجسته از جمله سلیمان معینی، سعید قرمزی توپراق و اغلب پیشاهنگان کرد بوسیله KDP به شهادت رسیده و بدین صورت احزاب مزدور در منطقه نهادینه می‌شوند، مبارزه با PKK و توطئه‌های عملی شده، علیه این سازمان نیز از این حقیقت نشأت می‌گیرد.

مرحله سوم نیز ۱۹۷۵ تا ۲۰۰۰ مرحله ظهور PKK است، به حقیقت هیچ سازمانی به اندازه PKK با توطئه و دسایس و از سوی نیروهای مختلف مواجه نشده است. فرمهای حیات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ... که بوسیله ایدئولوژی رسمی دولتها و نظام اقتدار طلب در کردستان



ایجاد شده بودند، خلق کرد را از ریشه اصلی خود بریده و با دشوارترین تراژدیهای تاریخ بشریت مواجه ساخته بود. ظهور PKK در این مقطع حساس تاریخی همچون یک مداخله اجتماعی است که مشروعیت نهادهای مذکور را زیر سؤال برده و جهت ایجاد فرمهای نوین وارد مبارزه‌ای فراجانبه شد و اگر بنا بود حقیقت کرد حیات خود را تداوم بخشد، این مهم تنها از طریق بازسازی خود بعنوان انسان نوین، هویت نوین و اراده آزاد مقدور می‌گشت. مرتبه‌ای که کرد بدان نزول کرده چنان در قعر بود که دیگر چیزی نمانده بود که از دست بدهد. جهت آشکار ساختن این مهم ارزیابی PKK از زوایای مختلف و در مراحل جداگانه امری ضروری است زیرا که ۱۵ فوریه نماد پلیدترین توطئه‌ای است که علیه خلق کرد و PKK اعمال شده است. PKK این حقیقت را شناخته و وارد عمل شد.

۱۹۷۰ تا ۱۹۷۸ مرحله ظهور PKK که با تکیه بر آخرین ارزشها و شواهد بازمانده در کالبد جامعه کرد و با ادعای "من هستم" صورت گرفت در حالیکه در هر شهر و کناری دامی افکنده شده و مزدوری در کمین است. جامعه‌ای که تا اوج بی‌ادعا شده، با ادعا، اصرار و عناد گروهی از جوانان که برآستی تداعی کننده یاوران عیسی بودند، جنبش گام بر می‌دارد، در این سالها گروه چندان سازمان نیافته و فقر گریبان گیر آنها بود. در همین گیرودار نخستین توطئه یعنی شهادت رفیق حقی قرار در ۱۹۷۷ اجرا شد. که البته نقشی تاریخی در زمینه ادعا و جدیت و رادیکالیسم انقلابی ایفا نموده است. این حادثه غم‌انگیز و اصرار گروه بعد از شهادت برخی رفقا بر انتشار و گسترش سازمان در هر جا تداعی کننده فعالیت مسیحیان و یاوران عیسی بعد از مصلوب شدن وی می‌باشد و این مسئله در اعلام رسمی موجودیت حزب و هجرت گروه، نقشی تعیین کننده بازی نموده است. در ۱۹۷۸ توطئه قتل خلیل چاوگون جهت سرکوب گروه تشکیل شده در حلوان عملی شد. در بدو ظهور PKK توطئه‌گران مرتجع محلی نقش بارزی داشته و این در حالی است که دولت هنوز با موضع مشخص در صحنه ظهور ندارد. PDK که هم به امپریالیست و هم به حاکمان محلی ملل حاکم به شدت وابسته بود جهت نابودی گروههای انقلابی میهن دوست از هیچ اعمالی فرو گذار نکرده است. اما برای اولین بار در تاریخ کردها PKK صاحب ایستاری مصمم و مستقل در مقابل توطئه شد. از ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۸ که به نحوی می‌توان گفت مرحله اشاعه توطئه داخلی بود بعد از خنثی سازی توطئه‌های نخستین این بار دولت تنها به مزدوران محلی و سازمانهای وابسته خود در نابودی PKK بسنده نموده است. در عملیات حلوان سیورک بر مرتجعان بومی فائق آمده و تحت کنترل در آوردن آن بسیار دشوار شده است. بناچار با کودتای ۱۲ سپتامبر مرحله نوینی از حملات همه جانبه ترکیه شروع می‌شود که PKK نیز بسیار از آن متضرر شده است. در این مرحله کثیره یلدرم و شاهین دونمز دو تن از

مزدورانی هستند که در مقابل خط مشی وابستگی و مزدوری آنان، خط‌مشی مقاومت شکل گرفت.

علی چتینر، محمد شتر، سلیم چروک کایا نیز از زمرهٔ توطئه‌گران و مزدورانی بودند که در راستای تشکیل جبههٔ کرد متشکل از PDK و PSK و بازمانده‌های PKK توسط دولت‌های اروپایی از ماهیت مزدوری این افراد نشأت گرفته است. و اقدامات آنها از ۱۹۹۰ به بعد گواهی بر این حقیقت است که بعد از ناکام ماندن، مستقیماً وارد عمل شده و در توطئه ۱۵ فوریه نقش بارزی داشته‌اند. علیرغم این همه تلاش‌های مزدورانه و توطئه‌گری‌های مختلف، PKK (با وجود اینکه با ماجرا و رویدادهای تراژدیکی مواجه بوده) گام‌های خطیری برداشت. ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۸ که رهبری این مرحله را تحت عنوان مرحله شرارت و مافی‌اگری تعبیر می‌کند، یعنی مقطعی که PKK به مبارزات خود شدت بخشیده بود و گرایشاتی که از درون بوسیله برخی از افراد سر بر آورد، خواستار انجام مبارزه‌ای مسلحانه، بدور از معیار و مطابق هوس سیاسی خود بودند و با بکارگیری برخی از کادرها، برخوردهای توطئه‌گرانهٔ خود را در راستای نابودی سطح ایدئولوژیک سازمان گسترش دادند و بجای ارتشی شدن اقداماتی شرورانه در پیش گرفتند و می‌توان به عملکرد این افراد شرور "کنتر گریلا" گفت. در این مسئله عدم آموزش کافی و در خور پرسنل و کادرهای صادق و همچنین تلاش‌های مزدورانهٔ خورده بورژوا بسیار تأثیرگذار بوده است، لذا تلاش‌های آگاهانه توطئه‌گر و مساعدتهای مداوم نیروهای مزدور و PDK ها را نمی‌توان نادیده گرفت، ۹۰ درصد تلفات بیهوده در میدان جنگ دلیل این انحراف است. مبارزه آزادی که می‌توانست در سال ۱۹۹۳ گام‌های دمکراتیک بردارد، قربانی این توطئه‌گری‌ها شد و این رویدادها از کنترل دولت و PKK خارج گشت و دولت نیز بسوی برخوردهای غیرقانونی انحراف یافت، بخصوص در زمان حکومت چیلر، دولت به اقدامات غیر حقوقی دست یازیده در این میان حزب‌الله بر خلق میهن‌پرست کرد حمله‌ور شد و هزاران عمل و جنایات وحشیانه صورت گرفت، چهار هزار روستا خالی از سکنه گشته و رفتارهای غیر اخلاقی و غیر انسانی بر خلق تحمیل گشته است. دولت نیز در این مرحله از لحاظ ایدئولوژی به جمهوری طریقه‌های ارتجاعی تبدیل شد.

نقشهٔ نابودی PKK و آفریدن کردی مزدور بر اساس آموزش آنکارا، واشنگتن - لندن در سر لوحه کار توطئه‌گران بود؛ به همین خاطر آتش‌بس تک‌جانبهٔ PKK که زمینه مساعدی جهت برقراری تفاهمی دمکراتیک مهیا کرده بود با منافع دولتهای مذکور و جنگ‌طلبان و رانت‌گیران همخوانی نداشت، بنابراین به مبارزه‌ای همه‌جانبه بر علیه PKK پرداخته و توطئه‌ها با دستگیری رهبر آپو به اوج خود می‌رسد.

در آغاز دهه ۹۰ توطئه‌های داخلی و خارجی روز به روز فزونی می‌گرفت. به قتل رسیدن قدیمی‌ترین دوست رهبری یعنی حسن بیندال به اصطلاح با تیر قضا در ۲۵ ژانویه ۱۹۹۰ رویدادی اسرارآمیز بود و به گفته رهبری به احتمال قوی به دست ساری باران، محمد شنر و شاهین بالیج عملی شد. جهت از میان برداشتن کلیه کادرهای پایبند و صادق مرحله‌ای را آغاز کرده بودند که نخستین قتل مشکوک شهادت معصوم کورکماز (عگید) بود. صدها تن از کادرها و میهن‌دوستان با زدن برچسب جاسوس بودن مورد مجازات قرار دادند. میزان اختیارات و فرماندهی برای آنها (شرووران) عبارت از دستیابی آنها به توطئه و جنایت بود در این مرحله کنترل شرات از سوی دولت نیز دشوار بود. ارتباط برخی از آنها با دولت قطعی است و آنها نه به عنوان جاسوس دارای هویت بلکه بصورت توافق مخفیانه بر پایه منافع شخصی و خانوادگی این کارها را انجام می‌دادند. به همین خاطر سال ۱۹۹۳ در تاریخ دولت و PKK همچون شکستی محسوب می‌شود قتل تورگوت اوزال و عده‌ای از فرماندهان و جنایات حزب‌الله، PDK و KUK علیه خلق کرد گواه این حقیقت است. مهمترین سوء قصد توطئه‌آمیز در این مرحله انفجار اتومبیلی حاوی نیم تن مواد منفجره در حوالی منزل رهبری در دمشق در تاریخ ۶ می ۱۹۹۶ می‌باشد که نخست وزیر وقت چیلر برای این عمل تروریستی ۵ میلیون دلار بهای مالی پرداخته بود.

### پیش زمینه توطئه ۱۵ فوریه:

۱- جنایت پالمه یکی از مهمترین حلقه‌های این مرحله بود خود پالمه مخالف زدن برچسب تروریست به جنبش آزادیخواه کرد بود. تئوری ردپای کرد در کشته شدن وی تلاشهایی مبنی بر اعلام PKK بعنوان تروریست و ممنوع سازی آن بود. (در حالی که این مسئله به سازمان گلا دیوی ناتو مرتبط است). توافق آلمان با ترکیه و اعطای امتیازات اقتصادی از سوی ترکیه به این کشور سبب شد یک مرحله ایزولاسیون علیه PKK در سراسر اروپا آغاز شود. دستگیری اعضای PKK در اروپا و بیانات مطبوعاتی ترکیه دال به این حقیقت است که لندن نیز نقش بارزی در راستای تصفیه PKK بازی نموده است. در ۱۹۹۱ طالبانی در وین پایتخت اتریش با حکمت چتین وزیر امور خارجه ترکیه در مورد اعلام PKK بعنوان تروریست مخفیانه توافق کرده بود.

۲- بعد از ۱۹۹۳ و شکست آتش بس، سیاست "آری برای PKK و خیر برای آپو" اتخاذ شد، بنابراین دولت سعی بر ایجاد کادرهای مزدور نمود، بعنوان مثال شم‌دین ساکیک را مرد دوم اعلام کردند و کانی یلماز را بکار گرفتند.

۳- همراه با پیمان اسرائیل - ترکیه در سال ۱۹۹۶ روابط ترکیه با سازمانهای کرد و ترکمن در شمال عراق گسترش یافت.

ماجرای ۱۹ اکتبر ۱۹۹۸ در اوج پیچیدگی آغاز شد. در نتیجه پیمانهای شوم مابین ترکیه، آمریکا، اسرائیل و ... و تهدید سوریه از سوی ارتش ترکیه، رهبری مجبور به ترک سوریه گشت. دولت یونان از طریق مقام وزارت خود در یک مکالمه تلفنی رفتن رهبری به یونان را تأیید نموده است.

تنها دو راه در پیش روی رهبری بود یا رفتن به کوهستان و ارتقاء جنگ به سطحی بالاتر و یا تلاش برای جستجوی سازش و چاره‌یابی در اروپا با شرایط خاصش. در صورت عزیمت به کوه احتمال به کارگیری هر گونه سلاح و توطئه علیه خلق کرد و جنبش آزادیخواه آن وجود داشت و از سوی دیگر رهبران مزدور کرد در راستای عملی سازی هر گونه توطئه و رفتار استثمارگونه آماده بودند و فرصت احتمالی صلح و برادری بکلی از دست می‌رفت. به همین خاطر رفتن به اروپا و چاره‌یابی مشکل کرد از این طریق تا اندازه‌ای از شناس‌هایی برخوردار بود.

رهبری در یونان در می‌یابد که نه دوستی در کار است و نه روابطی در این سطح، بلکه با کسانی همچون کلاندریس که نقش یهودا اسکاربوت معاصر را بازی کرده و به استواراکیس رئیس اطلاعات برخورد می‌کند. همه مسائل از برخورد تغییر نیافته تاریخی ۳۰۰۰ ساله هلنها سخن می‌راند آنهایی را که با منافعشان جور در نمی‌آید بربر و بیگانه می‌خواندند و این در حالی است که یونان می‌توانست از ایشان بخواهد که به آنجا نرود به قول رهبری (احتمال قوی آنست که آگاهانه سبب جدایی‌م از خاورمیانه شده باشند) نیروهای مختلفی در صحنه وجود دارند قانون مفاد حقوق بشر اروپا در مورد رهبر آپو صدق نموده و منافع صرفاً سیاسی و اقتصادی را در بر ندارد.

۱۵ فوریه بدین لحاظ بسیار مهم است. نیروها و نهادهای اروپا، ایالات متحده آمریکا و ... با توسل به یک مفهوم سیاسی استعماری در نتیجه برخوردی مغایر با حقوق و برپایه پایمال کردن قرار دادهای حقوق بشر اروپا این وضعیت را بوجود آورده است. مد نظر قرار دادن مسئولیت غیر اخلاقی و غیر حقوقی این نیروها بر ضد اراده آزادانه کردها در شخص رهبری در دادگاهی از اولویت برخوردار است. استراتژی و تاکتیک آنها، بکارگیری PKK، کردها و ترکیه و ارتقای تعمیق این سیاست تا جایی که رهبری را به دست ترکیه تصرف کند (بکشد). پاکترین جنبه رهبری، میهن‌دوستی و رفاقت و مفاهیم وی در این مورد از سوی آتن و مسکو به شدت مورد استفاده قرار گرفته شده است. موضع روسیه در این توطئه نیاز به تحلیل علمی دارد. روسیه در مرحله بحرانی قرار داشت نخست وزیر پریکوف و یلتسین از خائنان برجسته رئال سوسیالیسم

بودند و به سبب منافع اقتصادی و وابستگی به سیستم مخفی و کثیف اطلاعات در آن مرحله شرایط جهت فروختن رهبر آپو مساعد بود و به قول رهبری (توقع احترام به ارزشهای آزادی از فروشندگان سوسیالیسم خودفروبی است) جهت اخذ امتیازاتی از IMF تمام ارزشهای اخلاقی را زیر پا گذاشتند در حالی که دوما (مجلس روسیه) با اکثریت ۲۹۸ رأی موافق در برابر یک رأی مخالف حق اعطای پناهندگی سیاسی به رهبری را تصویب کرده بود. سفر رهبری به رم در ۱۲ نوامبر ۱۹۹۸ با مساعدت رامون مونتاویانی صورت پذیرفت. حکومت ماسیودالیمبا به قول رهبری صاحب برخوردی زیگزاکی بود نه از لحاظ سیاسی و نه از لحاظ حقوقی برخوردی صریح از خود نشان نداده فشار دول اروپایی بر ایتالیا این مسئله را تشدید می‌کرد به همین خاطر توسط گروههای پلیسی بر رهبری فشار روانی وارد می‌آمد تا جایی که اجازه خروج از ایتالیای داده نمی‌شد. همه مسائل نشان می‌داد که باید آنجا را ترک کند.

در حالی که نیت رهبری کشاندن مسئله کرد به یک پلانترم دمکراتیک و فراخوانی دولت ترکیه بود اما اروپا موافق حل مسئله نبود و نزاع در خاورمیانه با تکیه بر کردها بیشتر به سودشان بود. در واقع سیاستهای ۲۰۰ ساله اخیر ادامه می‌یافت. برای آنان یک پدیده کرد که برای مدتی طولانی مشکل آفرین باشد لازم بود تا به وسیله آن ترکیه بحران زده را محتاج خود کنند. نقش موساد در این ماجرا بارز و تعیین کننده بود. اسرائیل بویژه بر مواضع اتخاذ شده از سوی ایتالیا و مسکو بسیار تأثیر گذار بوده است. برای ممانعت از ماندن رهبری در مسکو از یک وام ۸ میلیارد دلاری IMF استفاده شده بود، همچنین امتیاز گاز طبیعی از ترکیه مطرح بود. همه و حتی بروکراهای کنیا از موقعیت دشوار رهبر آپو سوءاستفاده کرده و از هم امتیاز می‌گرفتند. در مقابل اعمال جنگ روانی ایتالیا رهبری مجبور به ترک آنجا شد و قرار شد بار دیگر به مسکو برگردد که در نتیجه تدارکات قبلی نیروهای مذکور یک هفته در پایتخت تاجیکستان نگه داشته شده و به‌همراه نماینده PKK در یونان به آتن می‌رود. این دهه پانکالوس وزیر امور خارجه به ترفندی دیگر متوسل شده و گروهی اطلاعاتی عالیرتبه را به منزلی که رهبری در آن مستقر شده می‌فرستد که در این اثنا از سوی این گروه رهبری به ترک آنجا در بیست و چهار ساعت تهدید گشته تا اینکه کالانداریس جهت انتقال رهبری به کنیا که برنامه‌ای از پیش طراحی شده بود به شرف دولت سوگند یاد کرد که ظرف مدت ۱۵ روز رهبری با پاسپورت به آفریقای جنوبی منتقل خواهد شد. در مرحله انتقال رهبری راننده تاکسی عمداً با هواپیمایی که لازم بود رهبری سوار آن شود تصادف کرده و مجبور به گرفتن هواپیمایی دیگر، (احتمالاً هواپیمایی سرویس اطلاعاتی انگلیس یا آمریکا) شدند. همه چیز برنامه‌ریزی شده بعد کوستولاس سفیر یونان در کنیا رهبری را به راحتی می‌پذیرد و مطابق دستوری که از آتن رسیده بود خواستار آن شدند که

رهبری از سفارت بیرون انداخته شود و افرادی جهت این کار گماشته شده بودند. بعدها دستور صادر شد، برای اینکه رهبری تا ۱۵ فوریه از آنجا خارج شود و اگر اینطور نمی شد احتمال کشتن رهبری نیز وجود داشت. رهبری حتی به این مورد نیز اشاره نموده است که به احتمال زیاد در این مرحله از داروهای به میزان لازم جهت اختلال حواس و جلوگیری از سالم اندیشی ایشان استفاده کرده باشند. در هنگام خروج از کنیا و سوار شدن هواپیما انسانهایی با سلاحهایی اتوماتیک که انگار آدمهای ویژه CIA یا موساد بودند دیده می شوند و در داخل هواپیما نیز تیم ویژه ترک رهبری را دستگیر کرده و دهان و چشمان رهبری را می بندند و به ترکیه (جزیره امرالی) می برند.

۱۵ فوریه دارای ویژگیهای تاریخی مهمی بوده که با شناخت این عوامل وجه درونی این توطئه و موقعیت خلق کرد و دیدگاههای ارائه شده در مقابل این مسئله بیشتر آشکار می گردد.

۱- توطئه حقیقت درگیری شرق و غرب را نشان می دهد و این مهم تداعی تاریخ جدایی شرق از غرب و حملات هلیکوپتر بر ماد و پارس است. از اینجا بماند مشارکت این همه نیروی غرب تنها بیانگر این است که موقعیت رهبری سیاست سنتی غرب را بر روی کردها به لرزه در آورده است.

۲- عدم توان ساختار فرهنگی اروپا در هضم رهبری در این توطئه عوامل مهمی بوده است چرا که هرگز نمی توانستند کسی را بپذیرند که سیاست متمدن بربر و مفاهیم آنها را رد می کند.

۳- سرمایه داری اروپا در جوهر خود سیاست ۲۰۰ سال اخیر را در قبال کردها اشاعه داده و استفاده ابزاری از کردها بعنوان اهرم فشار در سرلوحه کار آنهاست.

۴- در بنیان این توطئه تصفیه حرکت آزادیخواهی کرد و ایجاد ارتباط با کرد مزدور وجود دارد. توطئه ۱۵ فوریه پدیده کرد و رهبری را بر سر دو راهی قرار داد یا خودکشی یا ایجاد حیاتی جدید. آمریکا و همدستانش بخوبی تأثیر زنده ماندن یا مرگ رهبری را به نظام خود محاسبه کرده بود، حتی احتمال زنده ماندن رهبری را نمی دادند. می گفتند یا خودکشی خواهد کرد و یا به شیوه ای دیگر خواهد مُرد. برای همین بدون هیچ ضمانتی رهبری را تحویل دادند. موضع آنها مصداق ضرب المثل (هم گوشتش و هم استخوانش مال تو) بود. PKK پنج هزار عضو خود را با هدف عملیات انتحاری برای جنگ آماده می کرد. افکار عمومی ترکیه در انتظار اعدام رهبری به سر می برد. عملیات خودسوزی برای رهبری ادامه داشت. آمریکا، یونان و ... بر این باور بودند که با آغاز موج کشت و کشتار متقابل می توانند سیاست خود را عملی کنند و مطمئن بودند که با تحریک احساسات شوونیستی ترکها و ملی گرایی کرد، آنها را به خود وابسته سازند. می خواستند تاریخ تکرار شود. انگلیس می خواست PKK را تحت یک رهبر دیگر به خود وابسته کند. می خواستند همانند شیخ سعید با رهبری رفتار کنند. حتی حکم

اعدام ایشان در روز ۲۹ ژوئن ۹۹ یعنی سالروز اعدام شیخ سعید صادر گردید. رهبری در این مورد می‌گوید: نمی‌توانستم خودکشی را انتخاب کنم به این فکر افتادم به یاد کمال پیر هم که شده به اعتصاب غذا تا دم مرگ دست بزنم. حتی در زمانیکه در هواپیما بودم به این فکر افتادم که هیچ حرفی نزنم اما تا اینکه نگاه کردم هدف توطئه نیز این است و با این کار بازیگران واقعی توطئه شناخته نخواهند شد. همچنین انسانهایی که نباید بمیرند خواهند مرد و خواهند کشت و فرهنگ نیرومند همزیستی مسالمت‌آمیز خلقها به پایان می‌رسد، از آن منصرف شدم. می‌بایست به همین خاطر تصمیم به ادامه زندگی می‌گرفتم. واضح بود که باید شخصیت خویش را به تمامی بازنگری کرده و متحول کنم. به قیام و تظاهرات و داشتن سازمان و خلق را برای شخص خود صحیح نمی‌دانستم چرا که اهداف توطئه نابودی همه اعضا بود. برخی از حائین به PKK و مزدوران با گفتن آپو مقاومت نکرد و پنهانی تسلیم دولت شد در صدد استثمار در جو موجود بر می‌آمدند، از طرفی احترام نسبت به شهدا مرا وادار می‌کرد بجای تقلید از آنها به شیوه‌ای واقع‌بینانه زندگی آزاد و شرافتمندانه را انتخاب کنم به همین خاطر وارد مرحله تحول شدم.

علیرغم تمامی توطئه‌ها و ترفندهایی که خلق کرد با دستگیری رهبر آپو با آن مواجه شده، رهبری از روز نخست تا کنون جهت مبدل ساختن ۱۵ فوریه به دمکراسی و صلحی پایدار یک تائیه بدون تلاش نمانده و به حقیقت و با توجه به تمامی داده‌های موجود و عملکردهای رهبری در امرالی، میلاد سوم فوریه در حال زایش است. رهبری، صلحی بر پایه مشارکت آزادانه‌ی موجودبتهای فرهنگی را صحیح‌ترین پاسخ به رنسانس آناتولی و مزوپوتامیا قلمداد کرده و با مد نظر قرار دادن اصل هر جنگی، صلحی را در پی دارد، تلاشهای آشتی جویانه خود را ادامه می‌دهد. بنابراین این مرحله برای خلقمان مرحله میلاد است. از دولت گرفته تا اقتصاد، از سیاست گرفته تا حقوق و از اخلاق گرفته تا هنر و تمامی عرصه‌ها متزلزل و بدنبال راه حل هستند.

امرالی تشریح‌کننده چاره‌یابی است. کردها در این مرحله حیاتی آزاد و فرصتی می‌طلبند تا با تأسیس جمهوری لائیک و دموکراتیک، زندگی را از سر بگیرند و این حقیقت با ذهنیت منفعت‌طلب و رانت‌گیر تحقق نمی‌یابد و با شیوه بر خوردهای انکار و امحاگرانه عملی نخواهد شد

#### منابع:

۱- از دولت کاهنی سومر بسوی تمدن دمکراتیک عبدالله اوجالان، ۱۳۸۳، انتشارات پیام

امروز

۲- کرد آزاد، هویت نوین خاورمیانه، عبدالله اوجالان، ۱۳۸۲، نشر گریلا

۳- Bir halkı savunmak (دفاع از یک خلق)، عبدالله اوجالان، ۱۳۸۳، انتشارات آرام





## زنان در دام برده‌داری مدرن

عاکف مامو زاگرس

تجزیه و تحلیل تراژدی تجارت انسان و به ویژه قاچاق زنان و دختران که امروز همچون یک بحران فراگیر جامعه‌ی بشری را به سوی فلاکت سوق داده و پیامدهای منفی آن حیات اجتماعی را با خطر مرگ ارزش‌های والای انسانی مواجه ساخته، بدون بررسی و تحلیل نظام کنونی دنیا و هویت ایدئولوژیک آن در چارچوب آنالیز کردن حقایق دوران برده‌داری و راهکارهای این نظام در مقابله با زن نتایج مفیدی با خود به همراه نخواهد آورد! چرا که نظام‌های سرمایه‌داری و سوسیالیسم رئال با توسل به شگردهای خاص خود در جهت توسعه‌ی ساختارهای زیربنایی و روبنایی، به شکل جدید و تکامل یافته‌ای از سیستم برده‌داری رسیده‌اند و کارایی عناصر و اجزای جامعه‌ی برده‌داری را چنان دگرگون ساخته‌اند که باز شناخت آن چندان ممکن نیست. هویت ایدئولوژیک و عقلانیتی که سرمایه‌داری به نام علم و فردباوری به ترویج آن مبادرت ورزیده، سردمداران نظام را مبدل به خدایانی نموده که حاضرند تمام تاریخ و جامعه‌ی بشری را با استفاده از انفکاک علم از اخلاق و بکارگیری متدهای ناقص و تحریف شده فدای منافع و غرایز پست خود نمایند. همچنان که تمدن برده‌داری با بکارگیری راه کارهای مکارانه‌ی خود و متوسل شدن به هویت نظام طبقاتی و مرد سالاری، با به بردگی کشاندن زن سرنوشت تاریخ و سیر طبیعی آن را دگرگون ساختند.

با وجود آن که در اعلامیه‌ی حقوق بشر ماده‌های مختلفی از جمله ماده‌ی ۴ که بردگی را در حکم نفی بی‌رحمانه‌ی حیثیت و کرامت انسان معرفی نموده است، و یا معاهده‌ی مجازات خرید و فروش انسان و بهره‌کشی از روسپیگری که از سال ۱۹۵۱ به اجرا گذاشته و هفتاد و یک دولت عضو آن شده‌اند، همچنین معاهده‌ی تکمیلی الغای بردگی و خرید و فروش بردگان که در سال ۱۹۵۱ به اجرا گذاشته شده و ۱۱۶ دولت به آن پیوسته‌اند و معاهده‌ی رفع هر نوع تبعیض علیه زنان وجود دارد و حتی سازمان ملل متحد تا کنون چند کنفرانس جهانی را به ترویج و تقویت حقوق زنان اختصاص داده است و علی‌رغم ارتقای سطح آگاهی و دانش زن نسبت به جهان و نظام‌های هژمونی آن و ایجاد سازمان‌دهی‌هایی در این راستا، متأسفانه شکل معاصر از تجارت زن و بردگی این جنس رواج پیدا کرده و در صورت عدم تشخیص سرچشمه‌های اساسی و

عوامل تعیین‌کننده‌ی این بحران جان‌کاه، جامعه و تاریخ به سوی انحراف شتاب پیدا کرده و بار دیگر محکوم سرنوشتی خواهند شد که با هویت و نظام ارزش آن در تضاد است.

با توجه به مدخل فوق، تحلیل این بحران در چارچوب شرایط زمان و مکان، ساختارهای زیربنایی و روبنایی نظام‌ها و دیدگاه سیستم‌ها نسبت به زن و شکل خانواده، راه‌گشای حقایقی خواهد بود که اغماض از آن‌ها به تداوم سیستم‌های حاکم مشروعیت می‌بخشد. در این راستا ارائه‌ی برخی از داده‌ها و ارقام حاصل از پژوهش‌های این روند و پیشبرد تحلیلاتی بر این مبنا سودمند خواهد بود.

هر چند که اغلب کشورها معاهده‌ی سازمان ملل مبنی بر دفاع از حقوق زن و الغای بردگی وی را امضا کرده‌اند، اما اکثر قریب به اتفاق این دولت‌ها نه تنها به این نظام ارزشی و اخلاقی پایبند نیستند و تصمیمات معاهده‌ها را اجرا نمی‌کنند، بلکه به تجارت جنسی و خرید و فروش زنان همچون شکل نوینی از اقتصاد معاصر می‌نگرند و در این راستا برنامه‌ریزی می‌کنند.

تجارت زن مبدل به صنعت فراملیتی عظیمی شده است که از کشورهای فقیر و پر هرج و مرجی که از فروپاشی اتحاد شوروی سر بر آوردند، آغاز می‌شود و تا اروپای غربی، آمریکا و خاورمیانه ادامه پیدا می‌کند. در اروپا سالانه بیش از دویست هزار نفر زن و دختر که تقریباً یک چهارم زنانی است که در جهان قاچاق می‌شوند، از آسیای مرکزی و سایر جمهوری‌های سابق شوروی به خارج منتقل خواهند شد. وضعیت کنونی این کشورها ارتباط مستقیمی با هویت سوسیالیسم رئال و اقمار این کشور در اروپای شرقی و همچنین فروپاشی این قطب دارد. ارزش تاریخی و ماندگار یک انقلاب را با تحولاتی که در هویت بشر و حیثیت فرد به وجود می‌آورد، می‌سنجند و عظمت آن به زندگی و خلاقیت فردی که می‌آفریند وابسته است. سوسیالیسم رئال فردگرایی را همچون دستاورد سرمایه‌داری ارزیابی نمود، به همین خاطر موجودیت فرد و حقوق وی را به فراموشی سپرد و بی‌عدالتی این نظام بیشتر در مورد فرد و هویت متعلق به آن صورت گرفته است. هویت ایدئولوژیک و شکلی از حیات اجتماعی که این نظام برای فرد ترسیم نمود از یک طرف و پیامدهای ناگواری که در نتیجه‌ی فروپاشی این نظام و به ویژه ساختار اقتصادی آن به بار آمد. از طرف دیگر، میلیون‌ها انسان و به ویژه زن، قربانی فلاکت اقتصادی این کشورها شده و رویاهای پاک آنان برای برخورداری از یک زندگی بهتر در غرب به یک فرصت طلایی برای قاچاقچیان زن تبدیل شد! چرا که انسان‌ها سرمایه‌داری را علی‌رغم تمام نواقص آن در مقایسه با سوسیالیسم رئال ترجیح داده و به آغوش فریبکارانه و به ظاهر آراسته‌ی آن شتافتند. تا جایی که پس از سقوط شوروی دویست تا چهار صد هزار زن اغفال شده و به عنوان برده‌ی جنسی به فروش رسیده است.

در کشورهایی مثل مولداوی، ترکیب جمعیتی این کشور با زنان روسی، رومانیایی، یهودی و اکراینی سبب شده که زنان این منطقه (به خصوص زنان و دختران زیر بیست سال) طالب زیادی داشته باشند. فقر اقتصادی و ناتوانی خانواده‌ها در اداره‌ی امور زندگی روزمره، روند تجارت زن را تسریع کرده و تحقیر و تبعیضاتی که بر زن روا داشته می‌شود، امکان مبارزه با این بحران را به حداقل رسانده است.

پیامدهای ناگوار جنگ، عدم جذابیت سیستم‌های آموزشی، کم‌رنگ شدن ارزش‌ها و سنت‌ها، سیاست‌های نادرست دولت‌ها در زمینه‌های نظامی، کاهش خدمات اجتماعی و رفاهی و نابرابری‌های حقوقی زن و مرد در توسعه‌ی تجارت قاچاق زنان نقشی حیاتی دارد. به طوری که بالکان و مناطق همجوار آن امروز مبدل به بازار خرید و فروش زنان شده است. اگر وجود زنان اغفال‌شده‌ی آسیای مرکزی و اروپای شرقی را جهت تغذیه‌ی اماکن فساد شهرهای بزرگی از جمله لندن، آمستردام، پاریس و... تحلیل کنیم، بیشتر بر عمق و کنه این حقیقت واقف خواهیم شد.

روند جهانی شدن برای زنان سوای پیامدهای مثبت، ناقل برخی از اثرات منفی و ناگوار نیز می‌باشد. جهانی شدن از یک سو به نظام ارزشی خانواده‌های سنتی و عرف و قوانین حاکم بر آن حمله برده و نظام‌های فرسوده‌ی مبتنی بر دیدگاه‌های دینی، طبقاتی و مردسالاری را با خطر نابودی مواجه می‌کند، از سوی دیگر هنجارها و قالب‌هایی را که تا به حال هویت جنسی بر مبنای آن تعریف شده است، به بن بست می‌رساند و این در حالی است که یک نظام ارزشی - اخلاقی نوین را که بیان‌گر گوهر راستین و واقعیت زن باشد، با خود به ارمغان نیاورده بلکه به بیان «آلبرتو ملوچی» "در دنیای جدید انسان و" به ویژه "زن همچون خانه به دوشی است که همه چیز خود را در چمدانی جای داده و به دنبال معنای جدیدی از زندگی و هویت است." یعنی از قالب‌های یک‌پارچه‌سازی که نظام‌های کهن به زور تحمیل می‌کردند، رویگردان شده و سرگردان به دنبال یک هویت نوین، بار دیگر به دامن نظامی در غلتیده است که تنها کارکرد عناصر و ساختارهای خود را با ترفندهای نوینی رنگ‌آمیزی نموده است و در لابه‌لای صفحات اغلب روزنامه‌ها، مجلات، ماهنامه‌ها... جملات و اخباری از این دست به چشم می‌خورند؛ در ایران ماهانه حدود ۴۵ دختر ایرانی ۱۶ تا ۲۵ سال به افراد ثروتمند در کراچی فروخته می‌شوند. بعد از دختران روسی، زنان و دختران ایرانی بیشترین روسپیان و رقاوه‌های دبی و سایر کشورهای حوزه خلیج فارس را تشکیل می‌دهند، دختران ایرانی در کربلا به گدایی گماشته می‌شوند، هر سال بالغ بر صدها زن و دختر به شمار افراد خیابانی و باندهای فاحشه‌گری اضافه می‌شوند و هزاران حادثه و ماجراهایی از این قبیل؛ و این موارد همچون بحرانی در حیطه بحث و بررسی قرار می‌گیرند.

درحالی‌که منشاء، علل و رفتارهایی که بعنوان فاکتورهای تعیین کننده و علل و روابطی که همچون عوامل تأثیر گذار، محرک و مشوق زنان به دامن این بحران می‌باشد به باد فراموشی سپرده شده و مطرح کردن این مسأله و ارزیابی ریشه‌های آن به این صورت نه تنها ما را در نیل به کاهش و پیشگیری این بحران یاری نمی‌کند بلکه برخی از نگرشها و سیاست‌های مردم‌محوری نظام و دستگاه‌های وابسته به آن نگاه‌های ما را نسبت به این بحران اجتماعی و اخلاقی معطوف به یک طرف قضیه و یا یک کفه ترازو نموده است. به طوریکه قبل از آنکه ابعاد مختلف این چالش را مورد بررسی قرار دهیم یک حکم قطعی و یا فتوایی مطلق در این باب که "این زن است که خود را همچون کالایی بر فروشندگان عرضه می‌کند" صادر نموده‌ایم و این حکم و فتوای بیرحمانه خود را به تمام زمینه‌ها تعمیم خواهیم داد.

تنها با درک ضرورت تغییر نگرش و مشاهد از زوایایی متفاوت قادر خواهیم بود که تحلیلات جامعه‌شناختی این بحران اجتماعی را با اتکا به اصول اخلاقی به سرمنزل راهکارهای منطقی و راه‌حلهای بنیادین این معضل رهنمون سازیم.

نظام‌های حاکم در توجیه بحران‌هایی که خود مولد آنند، سعی می‌کنند که با ارائه تعاریفی ناقص و مبهم اذهان عمومی و حافظه اجتماعی را مشوش و منحرف سازند. پس تجارت زن و یا روسپیگری بایستی از نو تعریف شود؛ چرا که روسپیگری یکی از پیامدهای تراژیک نظام‌های استبدادسالار است که مردان با دستاویزهای شوم خود آن را طرح‌ریزی می‌نمایند. شکاف طبقاتی حاصل از نابرابریهای حقوقی ما بین زن و مرد، فقدان آزادی‌های فردی و اجتماعی زن، تبعیضات جنسی و ساختار قدرت، سیاست، اقتصاد، فرهنگ و بازتاب آن بر زنان در نظامی که مرد نمایندگی آن را بر عهده دارد، نه تنها سبب می‌شود که نظام موجود درمقابل حل این بحران ناتوان بماند، بلکه روزه روز روند این بحران را تشدید و تسریع می‌کند. ساختار سیاسی رژیم ایران با تعمیق انحصار و استبداد قدرت که به تعبیر آنها رجال سیاسی و ولایت فقیه، نمایندگی آن را با اخذ پایه‌های مشروعیت از طرف خدا بر عهده دارند، بنیان‌های اقتصادی و فرهنگی ایران را به ارتجاع کشانده و از فرایند توسعه‌یافتگی دور نموده است و هرگز پاسخگوی مطالبات و نیازهای اقشار مختلف جامعه و از جمله زنان نخواهد بود.

قانون اساسی ایران با وجود اینکه از حضور گسترده زنان در عرصه‌های مختلف بحث می‌کند، اما ارائه جملات و مصوباتی که حقایق را در هاله‌ای از ابهام باقی گذاشته و مناصب حکومتی را در انحصار مردان محدود نموده است، سبب شده که زنان در تصمیم‌گیری، طرح و تکمیل استراتژی توسعه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و در مباحث مربوط به از میان برداشتن فقر، بی‌سوادی و هزاران بحران و نابهنجاریهای اجتماعی و... کوچکترین نقشی نداشته باشند و به

حاشیه و فرع سوق یابند. بویژه اینکه سیستم حقوقی ایران که ارزش زن و حقوق وی را معادل نیمی از حقوق مرد می‌داند به نوع نگرش‌های مرد و نظام موجود نسبت به زن مشروعیت بخشیده است.

در تحلیل روسپیگری و تجارت زنان بایستی دید معرفت‌شناسی خود را نسبت به زنان مشخص کنیم. این تغییر نگاه است که به تغییر اجتماعی و تحرک شخصیتی و ذهنی زن می‌انجامد در حالیکه زنان در جامعه‌ی ایران از تحرک اجتماعی و طبقاتی دور شده‌اند و بایک نوع مرگ تدریجی گریبانگیرند. خانواده در ایران بسان حربه و ابزاری شده است که مردان همچون نمایندگان نظام سیاسی جهت فروکش کردن ندهای فرد و اجتماع از آن سوء استفاده می‌کنند و خانه مبدل به محیطی شده که زن و مرد تنها همدیگر را تحمل می‌کنند و بنا به عادات و رسوم با هم به سر می‌برند.

تداوم انگاره‌های پیشین و اسطوره‌سازی‌های خرافه‌ای و بی‌پایه درباب هویت زنان و قانون اساسی که زن را نصف یک انسان کامل می‌شمارد، سبب شده که هم تبعیضات و خشونت‌های اعمال شده بر زنان همچون یک مساله خصوصی تلقی شود که به ظاهر متضمن انگاره‌های اجتماعی و حیثیت خانوادگی است و هم اینکه صدای اعتراض زنان و مطالبات انسانی آنها در چهار دیواری خانه پنهان مانده و به حیطه پژوهش و بررسی‌های معضلات نپیوندد و این در حالیست که برخی از فقهای شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام اعلام کرده‌اند که مواد «کنوانسیون بین‌المللی منع شکنجه و تبعیض علیه زنان» در مقایسه با حقوق و قانون جمهوری اسلامی ایران در رابطه با زن بسنده نیست.

امروزه در تحلیل پدیده تجارت و قاچاق زن سعی می‌کنند با بکارگیری چند واژه‌ی فقر، دوستان ناباب، تربیت غلط و... ماجرا را فیصله دهند به طوریکه بیماری روانی رژیم که بر همه مطالبات مردمی برچسب‌های جدا می‌زند، به نظریه پردازان و تحلیلگران جامعه‌شناسی و همچنین به مردم نیز سرایت کرده است. به طوریکه یک دختر زیر بیست سال را به آسانی می‌توانیم روسپی بنامیم در حالی که تنها یک قربانی نظام و ساختارهای موجود است که برخی از فرایندهای نهفته و علل و عواملی که ریشه در نوع تربیت مصطلح رژیم دارد، وی را به این باتلاق کشانده است. شاید بتوان در مبتلا شدن برخی از زنان به این بحران، مساله فقر اقتصادی و... را عامل اساسی بر شمرد اما در دختران این مسأله ماهیتی واکنشی دارد که حاصل وجود نابهنجاری‌هایی اجتماعی و سیاسی نظام و سیستم آموزشی آن می‌باشد که گرایش ذهنی را به سوی اعلام موجودیت به راه‌های دیگر و از جمله ارضای تمنیات سوق می‌دهد.

رژیم ایران که یکی از نمایندگان نخستین نظام مردسالار در جهان است، در توجیه این بحران، زنان را همچون عرضه کنندگان کالایی می‌داند که به دنبال تامین نیازهای زیستی و غریزی خود می‌باشند. تبعیضات و نابرابری‌ها حتی به دامنه تحلیلات نیز سرایت نموده است. در شکل‌دهی این بحران نقش مردان و دستاویزهای نظام را که همچون مشتری مستقل و مبتکر همه چیز را تعیین می‌کند، نادیده گرفتن تاجران اصلی زنان از تمام توجیحات و امکانات جهت اینکه همه‌ی گناهان را برگردن زن بیندازند، برخوردارند. رژیم نیز امروز با توسل به برخی از مکانیسم‌های نظارتی و ارگان‌های خاص خود جهت عوامفریبی و تحمیق مردم مبنی بر اینکه در صدد پیشگیری و کاهش این بحران است، می‌کوشد. این در حالی است که مافیاهای درون نظام اعم از مراکز مبارزه با فساد، نیروهای انتظامی و اطلاعات خود به درون این باندها غلتیده‌اند و این گروه‌ها را چنان سازماندهی کرده‌اند که نفوذ به داخل آنها مشکل است. از طرف دیگر نگاه‌های اخلاقی و عرف‌گرایانه نظام تئوکراتیک که با راهکارهای علمی و منطقی در تضاد است، راه به جایی نخواهند برد. یک گونه ضد فرهنگی را تنها می‌توان با تولید فرهنگی مهار کرد، در حالیکه فرهنگ در ایران به سوی رکود در حرکت است، فقر، فساد و بزهکاری‌های اخلاقی با راهکارهای نظام موجود رخت بر نخواهد بست. تنها راه حل تمام معضلات و بحران‌های اجتماعی، تغییرات بنیادین در ساختارهای رژیم و دگرگونی نظام است.

# ایران معاصر و گذار از یک کائوس

مصاحبه مجله هژین با عاکف مامو زاگرس

**هه ژین: به نظر شما کشورهای دمکراتیک از چه معیارهایی برخوردارند و در سطح جهانی و منطقه‌ای ایران چقدر توانسته است سیستم خود را دمکراتیزه نمایند؟**

**رفیق عاکف:** هر چند دمکراسی در حیطه علم زبانشناسی به مقطع خاصی از تاریخ مربوط است لذا شکل‌گیری مفاهیم دمکراتیک و یا موضوعاتی که امروزه همچون مبانی و اصول آن مطرح می‌گردد، حاکی از مبارزات بی‌وقفه بشری است که در طول تاریخ از سوی گروه‌های مختلف انسانی به انجام رسیده است و اگر چپاول، غارت، قتل‌عام، توطئه، اقتدار، مفاهیم دولت‌گرایی و... به مثابه بخشی از واقعیت‌های تاریخی به ثبت رسیده است، بخش دیگری از واقعیت‌های تاریخی نیز به فرهنگ مقاومت، قهرمانی و مبارزه خلقها در راستای دفاع از میراث و ارزشهای جامعه طبیعی اختصاص دارد که لحظه‌به‌لحظه و با فدای خونهای بیشمار و تحمل شیوه‌های مختلف شکنجه، انزوا، زور و سرکوب نظام استعمارگر ادامه یافته است. ظهور نخستین شکل مقاومت تاریخی از جنبشهای پیامبران و فیلسوفها، از شکل‌گیری حلقه‌های نخستین گروه‌های باطنی و مستیک و عارفانه گرفته تا انقلابات معاصر انسانی، مبارزات طبقات کارگری، جنگ‌های رهایی‌بخش ملی خلقها و شکل‌گیری جنبشهای مدرن و امروزی، همگی بیانگر وجود یک فرهنگ تاریخی و ارزشمند مقاومت بشری است که در بطن خود، مولفه‌های برابری، برادری، آزادی و مفاهیم دمکراسی را پرورانده و همچون دستاورد تاریخی در مرحله گسترش تمدنها به مبارزان و انقلابیون معاصر منتقل گشته است. در چارچوب یک منظر و خاستگاه تاریخی می‌خواهم معیارهای دمکراتیک امروزی را ارزیابی نمایم. نایستی دولت‌ها را موسس دمکراسی معرفی نمائیم چرا که ملتها به حقیقت، دولت ندارند و دولت و یا ذهنیت دولت‌گرا پدیده جامعه طبقاتی بوده بنابراین نه خلقها به شیوه‌ای گسترده می‌توانند از آن یک طبقه

(فرا درست) باشند و نه دولت که ذهنیت طبقه بالای یک گروه انتیکی و یا عده‌ای خاص است، می‌تواند از آن تک‌تک افراد یک جامعه باشند. با توجه به این واقعیت‌های تاریخی مبارزات مردمی است که دموکراسی و مفاهیم آن را آفریده است. از این رو معیارهای دموکراسی نمی‌تواند موضوعاتی خارج از ایده همزیستی مسالمت‌آمیز، تحمل دموکراتیک و احترام نسبت به همدیگر، آزادی فکر و بیان، رفاه اجتماعی، اقتصادی و توسعه سیاسی، فرهنگی، دیالوگی مستمر و تفاهم در میان خلقها و گروههای مختلف و... باشد. به نظر من همه مبارزاتی که در مقابل زور، استثمار، غارت و ذهنیت اقتدارگر تلاش نموده‌اند، در انتخاب این مشخصه‌ها و معیارها همفکرند. اینکه امروز دولت‌ها فرم و یا معیار و مفاهیم دموکراسی را مشخص می‌نمایند خود تا حدی به تحریف این مبادی می‌انجامد زیرا دولت که خود نماد و ذهنیت طبقه بالای یک جامعه است با مفهوم مردم بر مردم و یا اراده سیاسی خلقها در بسیاری از مواقع منافات دارد. از آنجائیکه گفتگوی ما در این حق مطلب را ادا نماید و سوال شما نیز تنها در زمینه مشخص نمودن تفاوت مابین دو دیدگاه و یا دو ذهنیت است، با این توضیح به بخش نخست سوال شما پاسخ می‌دهم که در کشورهایی که ظرفیت سیاسی در حد بالایی است و توزیع قدرت صورت می‌پذیرد، نهادهایی مطابق با نیازهای مردم و جامعه شکل می‌گیرند که این نهادها خارج از حیطه و سیطره قدرت و یا نظام دولتی خود را سازماندهی می‌نمایند و در زمینه سیاست‌گذاری گرفته تا رفع برخی از نیازمندیهای جامعه صاحب ابتکار عمل و خلاقیت هستند و توسعه این عرصه (عرصه سوم) تا جایی است که در صورت نهادینه شدن این تشکیلات در تمام سطوح و زمینه‌ها روزبه‌روز نقش دولت محدودتر شده تا جایی که در نهایت خود دولت نیز به مثابه نهادی هماهنگ کننده عمل می‌نماید و از این مهم‌تر با خود ذهنیت و فضایی بازتر در زمینه‌های مختلف را گسترش داده و دولت نیز به این واقعیت صحنه می‌گذارد که با سهیم نمودن جامعه است که قادر خواهد بود گام بردارد و با این وجود عملی نمودن یک طرح سیاسی و دیپلماتیک موفق نیز ممکن خواهد بود. بدین معنا که چنین کشورهایی در زمینه سیاست خارجی خود نیز با یک راندمان فکری و روحی بهتر تلاش می‌کنند چرا که هر چند به نظر من این مقدار نیز کافی و بسنده نمی‌باشد اما دولت و یا نظامی که بنحوی مشروعیت خود را از جامعه و یا خلق اخذ نماید، به یقین سیاست خود را در ابعاد فکری و علمی ضمانت نموده است. مختصات بافت سیاسی ایران یا شالوده فکری نظام با واقعیت تاریخی ایران از هر لحاظ منافات داشته و با آن در تضاد است. مغایرت رژیم فعلی با گوهر راستین تاریخ خلقهای ایران و غنای فکری - فرهنگی آن چنان است که تضاد و شکافها نه تنها به تمام سطوح و واحدهای ملی، فرهنگی، دینی سرایت نموده بلکه این شکافها مابین فرد - جامعه ایران با نظام سیاسی چنان عمیق گشته که وضعیتی بحرانی و کائوتیک حاکم شده است. با وجود اینکه



نیرومندترین فرهنگ مقاومت از آن خلقهای این جغرافیاست و در راستای دفاع و پیشبرد میراث و ارزشهای جامعه طبیعی و حیاتی آزاد و برابر در این سرزمین، لحظه‌ای توقف و رکود تقبل نشده است و هزاران سال، از مهمترین مراکز گسترش تمدن بوده و بسیاری از جوامع و تمدنها مدیون خلاقیت و دسترنج تاریخی گروههای اتنیکی این مرز و بوم بوده‌اند و به حقیقت در بطن مبارزات این مردمان، مفاهیم دمکراسی به شیوه‌های مختلف مهر خود را بر مقاطع مهم تاریخ زده است. متأسفانه نهادهای نهادینه‌شدن و ذهنیت مغایر با این همه دسترنج و خونها توسط رژیم جمهوری اسلامی ایران، تحریف‌کننده این غنای فرهنگی و تاریخی است. جغرافیای طبیعی، انسانی و اقتصادی ایران از قابلیت و استعدادی سرشار در زمینه گسترش توسعه فرم و معیارهای دمکراتیک برخوردار است و این شاخص‌ها به‌علاوه فرهنگ مقاومت تاریخی خلقهای موجود در آن، ظرفیت تحمل مولفه‌های از جمله تمرکز شدید قدرت، یک فرهنگ تک‌گفتمانی، محدودیت و محرومیت‌های سیاسی و انکار هویت‌های مختلف و تبعیضات قومی و مذهبی را نداشته و تاریخ مبارزات طبقات فرودست، جنبشهای باطنی و مستیک و ظهور فلیسوفانی پرتلاش، اثبات این حقیقت است. بنابراین هویت ایدئولوژیکی نظام کنونی و سلسله مراتب حکومتی و نهادهای زیرمجموعه این نظام نیز از دیدگاه جامعه ایران صاحب مشروعیت نبوده و معیارهای تحمیل‌شده از سوی رژیم با مفاهیم دمکراتیک و اراده سیاسی خلقها در داخل ایران همخوانی نداشته و به حقیقت چنین دیدگاهی نمی‌تواند متناسب با قرارداد و مفاد پیمان‌نامه‌های حقوقی و دمکراتیک در سطح جهانی باشد و همچنان که مستحضرید از سوی سازمانهای حقوق بشر سالانه چندین گزارش مختلف و یا پرونده حقوقی علیه رژیم ایران صادر می‌گردد چرا که سازمانهای حقوق بشر، منع اعمال شکنجه و نهاد و موسسات مختلف در این زمینه‌ها در سطح دنیا خود زائیده مبارزات دمکراتیک خلقهای جهان بوده و میراث پاکترین تلاشهای مردمی می‌باشد.

**هه‌ژین: برخورد و عملکرد رژیمهای خاورمیانه و خلقها در قبال تغییر و تحولات جاری چگونه بوده و خصوصیات بارز این روند را چگونه ارزیابی می‌کنید و ایران تا چه اندازه با تحولات خود را سازگار نموده و مشکلات و موانع اساسی بر سر راه این دولت از کجا نشأت گرفته‌اند؟ آیا پیشینه‌ای تاریخی دارند؟**

**رفیق عاکف:** تحلیل خاورمیانه با یک تعبیر صرف جغرافیایی، ناقص خواهد بود. خاورمیانه یک هویت ایدئولوژیکی خاص را بیان می‌دارد که با ظهور تمدن و مسیر گسترش آن ارتباطی دیالکتیک دارد. بنابراین تشکیل‌دهنده پایه تئوری و تحلیلات عصر کنونی است. اصطلاح شرق - غرب و انفکاک تمدن، گفتگو و نبرد تمدنها، اختلاط فرهنگی و... زائیده مفاهیم، دیدگاهها و

مضمونات فکری، ایدئولوژیک، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و جغرافیایی متفاوت و منفک از هم می‌باشد.

اگر از یک منظر و خاستگاه تاریخی به این مقوله بنگریم، قادر خواهیم بود جوانب منفی یا مثبت این ذهنیت را دریافته و بدون اینکه به دام مواضعی همچون انکار واقعیات و یا سودای بی‌چون و چرا بیفتیم، می‌توانیم تحلیلی عینی و عقلی از روند تغییر و تحولات جاری و فلسفه مقاومت و یا مداخلات موجود داشته باشیم. با این توصیف خاورمیانه امروز هم نیاز به یک روند تغییر و تحول مستمر و توسعه ساخت و زیرساختهای مختلف دارد و هم اینکه بایستی برخی از مولفه‌های تاریخی و ارزشی خاص خود را حفظ کرده و وسعت بخشد. در بطن مقاومتها و یا نقطه مقابل آن تحولات جاری در این جغرافیا دو مولفه متضاد هم مثبت و منفی، مترجع و دمکراتیک نهفته است. در همه ادوار تاریخ خاورمیانه میراث جامعه طبیعی با ذهنیت اقتدارگرا و دولت‌خواه در مبارزه است بنابراین تحول‌خواهی و تلاش جهت تغییر نظام استبدادی و رفرماسیون پارالل ستاتوتلی، مقاومت محافظه کارانه در راستای حفظ نظام و قدرت دو مشخصه حیاتی این مرز و بوم است. شایان ذکر است گروههای قومی و اثنیکی که در راستای نظام ارزشی و انتقال این روح تاریخی به مراحل مختلف، نفس‌به‌نفس در مقابل پاسداری از نظام مستبد و مفاهیم آن مبارزه نموده است و خواستار تغییر ریشه‌ای و بنیادین این ذهنیت بوده است. با وجود اینکه طرفدار تغییر و تحول و یا توسعه یافت سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و... بوده لذا این فرهنگ و سنت مقدس تاریخی و مقاومت، تغییر و تحولاتی مطابق با واقعیت خود را می‌پسندد و در مقابل روند تحولات و مداخلاتی که اراده سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و میراث تاریخی وی را در مرحله فکر و عمل نمایندگی نکند، از خود واکنش و مقاومت نشان خواهد داد. البته این شیوه مقاومت که از آن مبارزان فداکار و پرتلاش این سرزمین است که در بطن مبارزات خود، مفاهیم عدالت، برابری، دمکراسی و... را حفظ نموده با شیوه مقاومت متعصب و مترجع رژیمهای حاکم در منطقه بسیار متفاوت است بنابراین تداخل خصوصیات مذکور فلاکت‌بار و پیامدهای آن جبران‌ناپذیر است و به تحریف دوباره تاریخ منجر خواهد شد.

تاریخ ایران هر دو خصوصیت را در ادوار مختلف دارا بوده و سرزمین ایران یکی از پایه‌های اساسی ذهنیت خاورمیانه است. خود هویت ایدئولوژیکی و مادی تمدن ایران وارثه‌ای از دست‌دوم جامعه طبقاتی سومر و خود اسلام نیز نسخه سوم اساطیر سومری است. بنابراین نظام فعلی ایران ترکیبی از مفاهیم مذکور بوده و خاورمیانه نیز در ساخت و زیرساختهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و... خود از ذهنیت موجود بسیار متأثر گشته است. بر این مبنا هر نوع تغییر و تحولی که در خاورمیانه صورت پذیرد، نظام ایران را نیز دستخوش تغییر خواهد نمود.

شایان ذکر است تفاوت‌هایی که در شکل حکومتی دولتهای خاورمیانه و با اختلافات جغرافیایی، اقتصادی، سیاسی و... که مابین این نظام‌ها وجود دارد، بایستی ما را دچار خطا و اشتباه راهبردی و راهکاری در تحلیل و تبیین اوضاع فعلی ننماید چرا که هم میراث و نظام ارزشی خاورمیانه در نتیجه تلاشهای مشترک تمام گروههای قومی و اتنیکی و مقاومت تاریخی آنان پدید آمده و در حفظ و گسترش آنها بایستی اهتمام ورزید و هم اینکه استبداد شرقی و پیامدهای سوءنظام اقتدارگرای خاورمیانه و هویت ایدئولوژیکی آغشته به بیماریهای قدرت در آن نیز محصول عملکردهای رژیمهای موجود در آن است که جهت گذار از آن بایستی بسیج شد. روند مداخلات جاری در خاورمیانه، ایران را از هر لحاظ با بحران مواجه نموده است. واکنشهای رژیم در مقابل معضلات داخلی و ازدیاد شیوه‌های زور و سرکوب علیه موج مخالفت درونی و ارائه بیانیه‌هایی با لحن و خطابت‌های قاطع در عرصه‌های مطبوعاتی و صدا و سیما در قبال سیاست و فشار دولتهای خارجی به معنای ثبات نظام و نهادینگی گفتمان اقتدار در ساختها و زیرساختهای اجتماعی نبوده و در اصل عاری از ماهیت توسعه و یا حمله نظام است؛ بلکه حاکی از یک ایستار متزلزل و تدافعی میباشد که استعداد و قابلیت تغییر و تحول از سوی آن به حداقل رسیده است و میتوان فرمولاسیون جمهوری اسلامی ایران را که از ترکیب مفهومی ولایت فقیه با مفهوم ایزدی - شاهی ایران باستان به وجود آمده است را آخرین رمق، تاب و توان تمدن اسلام نامید و بخاطر اینکه خود حکومت دستاورد یک گفتمان ایدئولوژیک خاص (شیعه روحانیت) نبوده، بلکه همچون واکنشی سیاسی اجتماعی در برابر رژیم مستبد و آنتی دموکراتیک پهلوی بود که با انحراف روح انقلاب و هویت غنی آن مورد استثمار قرار گرفت. از همان آغاز که مرحله دستیابی به قدرت و تحکیم پایه دولت بود، مشروعیت مردمی و اجتماعی را از دست داد، بنابراین در فلسفه نهادینگی حکومت، فریب ایدئولوژیک، خشونت و ارباب‌نقش چشمگیری پیدا نمود و تمام نهادها و تشکلات دولت همچون سد مانعی در مقابل دموکراتیزاسیون ایران و حقوق مشروع و دموکراتیک خلقها عمل نمودند. طبیعتاً نظامی که از درون سالم نباشد و مشروعیت خود را از بطن جامعه اخذ ننماید، هرگز قادر نخواهد بود توسعه سیاسی را سرلوحه کار خود قرار داده و یا دیدگاهی سیاسی، اقتصادی، دیپلماتیک و فرهنگی باز را دارا باشد و یا اینکه خود را با معیارهای دموکراسی معاصر و یا فناوری نوین سازگار نماید. اشاعه تروریسم منطقه‌ای و جهانی با نقاب دین و اسلام، غنی‌سازی اورانیوم و توسعه فعالیت سلاحهای هسته‌ای، تحمیل فشار بر زندانیان سیاسی، اعدام، شکنجه، اعمال خشونت بر زنان، تبعیض قومی، دینی و فرهنگی با مفاد قراردادهای حقوق بشر و مبارزات تشکلات مردمی و مدنی ناهمخوانی داشته و افکار عمومی در داخل و خارج نیز نگران وضع موجود هستند. نکته حائز اهمیت این است که

رژیم فعلی ایران تنها از سوی دولتها و نظام نوین جهانی تحریم نشده تا بتوان با سرپوش جنگ ایدئولوژیک و تمدن وار به توجیه آن پرداخت. دیگر نزاع و اختلافات به عرصه تضاد مابین رژیم ایران و خلقهای جهان منتقل گشته تا جایی که با عملیتهای دموکراتیک مردمی در داخل و خارج مواجه گشته و تنها در صدد حفظ نظام است. کارنامه حقوق بشر در ایران در شش ماه اول سال ۸۳ گواه این حقیقت است.

## ههژین: بطور اجمالی گذار از مفاهیم و ذهنیت فعلی نظام چگونه تحقق

### می پذیرد؟

**رفیق عاکف:** یک اصل دیالکتیک تاریخی جوامع و نظامها وجود دارد. هر نهاد اجتماعی بر پایه کدامین عوامل و شرایط داخلی و خارجی ظهور یافته باشد تا رسیدن به یک نهاد جدید تحت تاثیر همان عوامل ادامه حیات می دهد تا زمانیکه شرایط داخلی و خارجی که نقش تز و آنتی تز را دارند به یک سنتز نینجامد آن نهاد قبلی نقش خود را ادامه خواهد داد که در این صورت تغییر و تحولاتی ریشه‌ای و بنیادین لازم است. فرمولاسیون سیاسی و یا هویت ایدئولوژیکی نظام فعلی را به اجمال ارزیابی نمودیم با این توصیف بایستی از گفتمان حاکم در بافت سیاسی نظام که بر تمام عرصه‌ها سایه گستر شده، گذار نمود. خود توسعه سیاسی نیز فرایندی مستمر و تحولی ساختاری است و خود این روند نیز بایستی از پایین به بالا باشد چرا که بافت فعلی یک سلسله مراتب حکومتی از بالا به پایین تشکیل داده که عرصه‌ای در حیات باقی نمانده که بیماریهای ذهنیت اقتدارگرا و دولت خواه بدان سرایت نموده باشد و نکته تراژدییک همینجاست که تمرکز قدرت به شیوه‌ای سلولی و عمیق صورت پذیرفته که تفکیک ارزش و ضدا ارزش مفاهیم مفید و زیانبار در برخی از مواقع مشکل شده است و با قضایای اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی برخوردی سیستماتیک و کارکردی نخواهد شد و توجه به افکار عمومی و سهم نمودن اراده خلق به حداقل، نزول یافته است.

بنابراین فرایند لازم جهت گذار از این کائوس موجود بستگی به دیدگاه و نگرش نسبت به این پروسه و بهره برداری مفید و کارا از آن می باشد. ارائه طرح و پروژه‌های مختلف در تمام واحدها به شیوه‌ای کوتاه مدت و دراز مدت ضرورتی حیاتی است. شفافیت، انسجام و غنای برنامه و تاکتیک از مولفه‌های اساسی فرایند مذکور است. تعیین نقش هر انسان، گروه، تشکل، حزب و یا گروه اتنیکی و بحث و گفتگو در مورد آن از اولویتهای این فعالیت شمرده می شود. مفاهیم، تعاریف، عملکرد، متد، تاکتیک و عملیات بایستی از نو ارزیابی گردند. تمام امور و عرصه‌ها توسط جامعه و نهادهای اجتماعی تحلیل و ارزیابی شده و حتی برنامه ریزی و سرمایه گذاری فکری و عملی با ابتکار عمل و خلاقیت جامعه صورت پذیرد. البته نهادینه شدن عقلانیت

دمکراتیک بستگی به این دارد که جامعه و فرد، زنان خارج از مفاهیم و ذهنیت قدرت، به تعریف و تبیین موقعیت خود بپردازند و در تمام زمینه‌ها متناسب با نیازمندیهای خود، نهاد و موسساتی ایجاد نمایند که خارج از سیطره قدرت یا ساخت سیاسی موجود باشد به شیوه‌ایکه بتدریج نقش دولت محدودتر گشته و انفکاک ساختار یا توزیع مجدد قدرت و انتقال آن به واحدهای پایینی نهادینه شود. در این باره دین نیز می‌تواند از بافت سیاسی و از محدوده هویت ایدئولوژیکی رژیم خارج شده و بازتاب عملی دین برای انسانها مهم واقع گردد. با این وجود احزاب نیز تنها در صورتیکه از بطن جامعه ظهور یافته باشند و به مشکلاتی صرف سیاسی محدود و محصور نگردند، مشروعیت خواهند یافت. در صورت تحقق این اهداف در عرصه عمل، تاریخ و جامعه نیز از تحریف و مفاهیم ناصحیح‌رهای یافته و به سرچشمه اصلی خود خواهد پیوست و تعبیر تاریخ واقعی که تمام عناصر و مولفه‌ها و همه فاکتورها از کوچک تا بزرگ از تاثیرگذار تا تعیین‌کننده مورد ارزیابی قرار بگیرند و نادیده پنداشته نشوند، به منصفه حقیقت خواهد نشست.

**هه ژین: با تشکر ...**

## از شما بود که پرواز اعتماد را تجربه کردیم

نوشته عاکف مامو در مورد شهید روزاهلات

لحظه‌ها کشته می شوند اما گفته‌ها نمی میرند. سرها بریده می شوند اما سرها می مانند. جسم‌ها می خوابند اما عشق‌ها جاویدان خواهند ماند. آری ای رفیق تو آمده بودی تا بار دیگر روشنی خانه‌ها نمیرند و دیگر هرگز و هرگز کسی قهرمان داستانی سوخته نشود. من نیز آمده بودم تا همراه و یاورت باشم در اعماق و بیکرانه‌ها. اینک تو نمی گویی و من همه و همه را می شنوم و دیگر کوی‌ها و کوه‌ها بی‌نام و نشان نخواهند بود.

از جانب همه‌ی هم‌زمان برای تو مژده‌ای دارم. ای رفیق نهالی که شما شهداء با جان و دل آبیاریش کرده بودید اکنون شکوفه داده و پلی که بنا نهادید ما را به خلقتان رساند. شاد باشید که هر روز با شما سخن می‌گوییم با شما می‌خندیم، با شما می‌خوانیم و با شما آرام می‌گیریم. دیگر مادران پیرمان از افسانه‌های کهن برایمان چیزی نمی‌گویند. نفس نفس از شما می‌گویند و هرگز به پایان نمی‌رسد. داستان با شما بودن و ماندن در همه چیز و همه جا. ای رفیق بی‌شما چشمان جاده‌هایمان کوراند، گوش قله‌هایمان نمی‌شنوند، روشنی خانه‌هایمان می‌میرند.

از شما بود که پرواز اعتماد را تجربه کردیم و بر ماست که بارها و بارها درود بفرستیم و تمنای کنیم، از پای نیایستیم و رهرو راهتان باشیم. ما شاگردان مکتب عشقتان، شاید در آستانه‌ایم اما امیدهایمان بزرگند و غمهایمان راسخ.

رفیق روزاهلات فرزندی از یک خانواده‌ی بینوا بود که در کودکی شخصیتش با رنج و تلاش در آمیخته بود. این مبارز جوان به خاطر وضع مشقت بار زندگی، از خواندن در مدرسه محروم ماند. چیزی که او را بسیار می‌آزود درد ملتش بود. او دریافته بود که در آن بیابان پر از گرگ و نشیب و سنگ چاره‌ای جز مبارزه و ستیز نیست. در گرماگرم خیزش‌های شرق کردستان از زمزه‌ی اولین کسانی بود که با انقلاب و رهبری پیمان بست که مبارز راه آزادی شود. در تمام مدتی که با هم بودیم همیشه این سؤال را می‌کرد؛ چگونه می‌توان رهبری را خشنود کرد. به حقیقت همیشه در عمل در جستجوی یافتن جوابش بود. در برخورد با رفقا بسیار فروتن بود و عمق مشکلات را به خوبی در می‌یافت. می‌خواست در شخصیت خود معیارهای یک مبارز راستین را عملی نماید. همیشه اصرار می‌کرد که او را به جبهه‌ی جنگ بفرستند. انگار می‌

خواست خود را بیشتر و بهتر بشناسد و جواب سؤال همیشگیش را بیابد. آری! پس از مدت کوتاهی در تابستان ۱۹۹۹ در نتیجه‌ی پافشاری زیادی که برای رفتن به جبهه نمود او را به ایالت نامد(آمد) فرستادند. و هنوز یک سال از ملحق شدن او به حزب نگذشته بود که در کمین گاه دشمن و پس از مقاومتی بسیار زندگی را بدورد گفت:

ایستاده در کمین این مدار بی انتها

تا سیه‌چشمی مطلق‌ها را

در آسیاب دوران پیرمرد تاریخ

چنان بساید

که افق چشمان خسته در انتظار تمام دقیقه‌هایی عالم

این چنان وسیع گردند

که تمام گامها آغازین شوند.

همرزم شهید: عاکف مامو زاگروس

شماره ۲۲ پنج شنبه ۶ آذر ۱۳۸۲ آلترناتیو

## قیام‌های مردمی مقدس هستند

مصاحبه رفیق عاکیف مامو، عضو

کوردیناسیون PJAK با ROJ.TV

در سال ۲۰۰۶

در واقع، قیام‌های مردمی ۱۵ فوریه ۱۹۹۹ جهش و خیزش نوینی در طول تاریخ شرق کردستان بود. در یک جمله می‌توان گفت: رفراندم، عجین‌گشتن با رهبر آپو و تبلور اراده آزاد در این بخش از کردستان بود که با شهادت و نثار خون خویش این مهم را اثبات نمودند. رهبر آپو با فلسفه خویش شخصیت کرد آزاد را در این بخش از کردستان نهادینه نموده و بر خلاف ایدئولوژی-سیاسی در این بخش نقطه پایانی گذاشت. خلق کرد نیز برای هرچه بیشتر انس گرفتن با فلسفه آپوئیستی و دفاع از دستاوردهای جنبش آزادی کرد هرگونه فداکاری را به جان خریده و این مهم را به اثبات رسانیده که در این راه از فدا نمودن هیچ چیز خویش دریغ نمی‌ورزد. ۱۵ فوریه ۲۰۰۶ در شرق کردستان به معنی دادن پاسخی مثبت به رفراندم "من، عبدالله اوجالان را به عنوان اراده سیاسی خویش می‌پذیرم" می‌باشد. همچون تبلور اراده آزاد سیاسی کرد و آغاز نمودن راهپیمایی آزادی است با PJAK.

حملات و حشیهانه رژیم اسلامی بر خلق کرد در این بخش از کردستان تنها می‌تواند یک معنا داشته باشد و آن هم این است که رژیم اسلامی بار دیگر در انظار جهانیان، پیرو کردن سیاست قتل‌عام و راهکارهای ترورآمیز و خشونت‌بار را که در محتوای این رژیم وجود دارد، به اثبات رساند و نشان داد که رژیم اسلامی سرچشمه هرگونه ترور در منطقه و به‌ویژه علیه خلق کرد می‌باشد.

ما به عنوان PJAK این قیام‌ها را مقدس دیده و به اراده باشکوه خلق‌مان به‌ویژه خلق ماکو در شرق کردستان درود می‌فرستیم و اذعان می‌داریم که ما همواره به شکلی همه‌جانبه حامی و در خدمت خلق خویش بوده و خواهیم بود. بدان جهت که خلق‌مان در این برهه حساس تاریخی، پاسخی مثبت به رهنمودهای رهبر آپو و PJAK داده و در چارچوب این رهنمودها به قیام‌های دموکراتیک روی آورده است، اعلان می‌داریم که خلق‌مان بدون حامی و پشتیبان نیست و از هر طریقی از خلق‌مان دفاع خواهیم کرد. در مقابل همه شهیدان راه آزادی سر تعظیم فرو می‌آوریم



و به خانواده شهدا می‌گوییم که این شهدا، شهدای خلق کرد هستند و شهر ماکو، شهر شهید دلبرین می‌باشد. لازم است که خلق کرد در همه شهرها، روستاها و کلیه مناطقی که در آن زندگی می‌کنند، مجالس یادبودی برای شهیدان ترتیب دهند. از دیگر خلق‌ها یعنی آذری‌ها، فارس‌ها، بلوچ‌ها و دیگر اقوام و خلق‌های ایران دعوت به عمل می‌آوریم که حمایت خود را از خلق کرد اعلام دارند. زیرا خلق کرد در شرق کردستان در همه مراحل حساس تاریخی، موضع شفاف خود را نشان داده و از دیگر بخش‌های کردستان و خلق‌های دیگر موجود در ایران حمایت نموده است. ما با خلق‌های فارس، آذری، بلوچ، ترکمن و .... هیچ‌گونه مشکلی نداریم و یکی از اهداف ما آن است که در راستای برابری و برابری، زندگی‌ای مسالمت‌آمیز با آنها داشته باشیم. مشکل اساسی خلق کرد، رژیم غیر حقوقی و غیر دموکراتیک ایران است و ما به‌عنوان PJAK همراه با خلق کرد، فارس، آذری، بلوچ، عرب و ترکمن در راستای دموکراتیزه‌نمودن ایران و ایجاد سیستمی دموکراتیک در این کشور تلاش خواهیم کرد. در همین راستا از همه اقشار و طبقات مختلف موجود در جامعه به‌ویژه از زنان و جوانان دعوت به عمل می‌آوریم که اعمال ترورآمیز دولت را بی‌پاسخ نگذاشته و حمایت خود را از خلق کرد اعلان نمایند. زیرا با توجه به فشار و سرکوب رژیم اسلامی، صدای اعتراض‌آمیزی که از خلق کرد برمی‌خیزد در واقع صدای همه اقشار و خلق‌های موجود در ایران می‌باشد.

ما سال ۲۰۰۶ را به‌عنوان سالی سرنوشت‌ساز برای خلق کرد می‌بینیم و لازم است تا نوروز ۲۰۰۶ با شعار "بدون رهبر آبو، زندگی هرگز" به قیام‌های دموکراتیک روی آورند. خلق کرد به‌ویژه در شهر ماکو در ۱۵ فوریه امسال با الهام از رهنمودهای شهید دلبرین که همواره با عبارت "پیش به سوی کار" به فعالیت می‌پرداخت، حمایت خود را از رهبر آبو و PJAK اعلان داشتند. حقوق بشر و دموکراسی آن است که به هر شیوه‌ای که شده در مقابل اعمال پلید رژیم اسلامی سکوت اختیار نکرده و همه نهادهای مدنی، حقوقی و کانال‌های تلویزیونی و رادیویی به‌ویژه کانال‌های کردی، این اعمال را مورد ارزیابی قرار داده و موضع خویش را در مقابل آن نشان دهند.

# تعالی جریان اجتماعی؛ افول، ترمیم و رستوراسیون

## دولتی

از تحلیلات عاکف مامو زاگرس

در روزنامه آلترناتیو

مناسبات نادرست موجود در ساخت قدرت رژیم ایران را با فرایند رستوراسیون دولتی نمی‌توان پشت‌سر نهاد. گروه و جناح‌های منفک از ساخت سیاسی رژیم، فرصت رشد و بالندگی در عرصه فکر و عمل نخواهند داشت. طیف و جناح‌های سیاسی بی‌آنکه در ساخت قدرت تأثیرگذار باشند، و توازن و معادلات نوین بیافرینند همراه با اهداف و آرمان‌ها و حتی شعارهای خویش در بطن نظام استحاله می‌شوند. پس عدم شفافیت از مختصات ساختار سیاسی ایران است. طیف به اصطلاح اصلاح‌طلب ایران علی‌رغم عیان‌بودن تمام مسایل و کارنامه ۸ ساله خود، از ویژگی مذکور (عدم شفافیت) جهت توجیه شکست خود بیشترین سوءاستفاده سیاسی به عمل آورده است. انسداد شرایط سیاسی، تقلیل مواضع روشنگرانه جناح مذکور و سازش با دستگاه قدرت و... هر اندازه در روند سیاسی چند سال اخیر ایفای نقش هم کرده باشد، فقط حقیقت، گل‌آلودبودن سرچشمه آب است. در ظهور قارچ آسای این طیف و ایستار شخصیتی آنها مبالغه و صحنه‌سازی‌های زیادی در جریان بوده است مهرهای برجسته این جریان سیاسی، افرادی هستند که در اوایل انقلاب و در زمان حاکمیت خمینی، تحت عنوان صدور انقلاب به جهان بیشترین سرکوب‌ها را بر افکار و آرای سیاسی شخصیت‌های مختلف و مطالبات برحق و دموکراتیک خلق‌های ایران واداشته‌اند و با روی کارآمدن خامنه‌ای و شروع دوران ریاست جمهوری رفسنجانی این طیف به حاشیه رانده شده و از آن به بعد بود که رد صلاحیت خود را اقدامی آنتی‌دموکراتیک و نامشروع اعلام کردند و با جای‌گرفتن در دانشگاه‌ها و مدارس عالی کشور شروع به جوسازی‌های نوین سیاسی نمودند. نامه ۴۷ صفحه‌ای خاتمی خطاب به مردم ایران که مملو از دیدگاه و رفتارهای سیاسی دوپهلوی، مبهم و غیرشفاف بود، نه تنها بر هدف ایشان جهت تطمیع همه گروه‌ها، اقشار و خلق‌های ایران، جامه عمل نپوشاند بلکه سبب شد که این مهم بر همگان عیان شود که خود خاتمی زاییده ساختار موجود و پروسه اصلاحاتش نیز درون‌ساختاری

بوده و هیچ‌گونه اختلاف بنیادین دیدگاه سیاسی در عمل وجود ندارد و بر خلاف نظریات خاتمی و یارانش که می‌گویند "شاخصه‌هایی در تغییر ذائقه اجتماعی به وجود آمده و یا اینکه شعار مردم‌سالاری و حاکمیت قانون در طیف متوسط اجتماعی نهادینه شده و اصلاحات به حوزه اجتماعی و نهادهای مدنی منتقل گشته، این بار جریان اجتماعی و خلق‌های ایران در این مقطع مهم و حساس با تعمق در اینکه اصلاح‌طلبان بقای ساختار موجود را سرلوحه خود قرار داده و هرگونه تغییر و تحول و یا توسعه سیاسی در ایران فرایندی از پایین به بالاست، به این نتیجه رسیده‌اند که باید به افکار رفرماسیون دولتی، تز دولت مقتدر و کارا، نخبه‌گرایی و سردمداران آن پایان داد.

مجادلات لفظی و منازعات ظاهری مجلس ششم و هفتم بر سر تصویب برنامه چهارم توسعه و یا تصویب لایحه دوفوریتی رعایت حقوق شهروندی و آزادی‌های مشروع و... دیگر بر مطالبات دموکراتیک خلق‌ها سرپوش نخواهند گذاشت. چرا که تحریم انتخابات از سوی خلق‌های ایران از یک سو به معنای گذار از خاتمی و پایان‌بخشیدن به جریان دوم خرداد و از سوی دیگر به مثابه غیرمشروع بودن اقتدار و مجلسی تک‌گفتمانی است که خلق‌ها به مدیریت و نمایندگی آنها مهر تأیید نزده‌اند و این بر همگان آشکار است که مجلس هفتمین حرکت جامعه به سوی نرم‌های دموکراتیک را به مثابه خطری حیاتی می‌بیند. در مقابل روند تعمق مفاهیم دموکراتیک خلق‌های ایران به لاک دفاعی خود خزیده و این در حالی است که با بکارگیری اصطلاحاتی از جمله اندیشه‌های نو محافظه‌کاری و یا اصلاحات کنترل‌شده در صدد آنند که شعور و حافظه اجتماعی ایران را تشویق و تحریف کنند. فقط با جسارت می‌توان اعلام داشت که مجلس کنونی نیز صاحب هیچ‌گونه تفکر پیشرو و سازنده‌ای نبوده و از ارائه یک‌الگوی مناسب و جایگزین ناتوان مانده و دیدگاه سیاسی و دیپلماتیک آنها نیز خریدار چندانی ندارد و در نتیجه اندیشه‌ها و اقدامات درون‌ساختاری جناح‌ها، آلترناتیو نبوده و مطالبات خلق‌ها استراتژی گذار از جناح‌های موجود را سرلوحه کار خود قرار خواهد داد.

## حقیقت مستور سیاست‌های رژیم

مقاله عاکف مامو در روزنامه آلترناتیو

ارائه بیانیه‌هایی که با لحنی بظاهر خشنود و امیدوار کننده از طرف دولت در زمینه‌ی بحران انرژی اتمی ایران صورت می‌پذیرد و از آن به عنوان یک دیپلماسی موفق بر پایه‌ی عزت، شرف و مصلحت مردم ایران تعبیر و تفسیر می‌شود، بازتاب خشم و بیچارگی بیش از حد رژیم است که با لیبخندهای ظاهری مسئولین جلوه‌نمایی می‌کند. در حالی که بر همگان عیان است که هیچ دولتی طرفدار گسترش تسلیحات هسته‌ای ایران نبوده و اگر از طرف برخی از دولت‌های اروپایی به نمایندگی آمریکا سلام و علیک‌هایی با ایران مشروط به اخذ بعضی امتیازات از رژیم، رد و بدل می‌شود، تنها نشانگر یک تنفس موقتی نظام است که با وضعیت موجود آمریکا در عراق در ارتباط می‌باشد.

یکی از مقولات حساس و مهم دیگر، انتخابات مجلس هفتم می‌باشد. انتخابات یکی از معیارهای نظام دموکراتیک است و هر اندازه انتخابات صحیح و سالمی برگزار شود، به همان نسبت سیاست و راهکارهای نظام مشروعیت داشته و دموکراتیک است، اما سیاست‌های ورشکسته‌ی دولت و جناح‌های دنباله‌رو رژیم، امید خلق‌های ایران نسبت به بکارگیری این مکانیسم دموکراتیک جهت انتخاب نمایندگان برحق مردم را مبدل به یأس نموده است. بایستی خاطر نشان ساخت که نه ترفندهای محافظه‌کاران که به ظاهر از مشارکت گسترده‌ی مردم نیرو می‌گیرند ولی در عمل تقلیل مشارکت را می‌پذیرند و نه تبلیغات‌های اصلاح‌طلبان مآبانه‌ی برخی از گروهک‌های که بعد از دو دوره‌ی نمایندگی و با وجود آن همه پشتوانه‌ی مردمی کاری از پیش نبرده و به جای استحاله‌ی رژیم، خود در درون نظام استحاله شدند، برای خلق‌های ایرانی ارزشی داشته و تأثیر گذار خواهد بود. در ایران، دیگر شانس انتخاب از میان بد و بدتر نیز وجود ندارد. بنابراین برای مردم ایران، نظام و سیستم انتخاباتی، آن نیز دیگر مشروعیتی نداشته و برحق نخواهد بود.

سیاست‌های کلی رژیم در قبال برنامه‌ی چهارم توسعه که این روزها بسیار موضوع بحث است، سیاستی می‌باشد که از بطن نظامی غیر دموکراتیک برخاسته و با فرایند وسیعی که به تغییرات

بنیادی و ساختاری در تمام عرصه‌ها بینجامد در تضاد بوده و رژیم با کلی گوییها و تصمیمات مبهمی که در دستور کار خود قرار داده، در کمین است که با یک تیر دو نشان بزند. تحت عنوان اصلاح طلبی از یک طرف افکار عمومی دنیا را منحرف سازد تا فشارهای تحمیلی بر خود را کم کند و از طرف دیگر، در برابر بحران درونی به برقراری بعضی توازنات موقتی پردازد. در حالی که تأکید رژیم بر گسترش انرژی اتمی و کمک به مردم فلسطین و عراق در این برنامه بیانگر این حقیقت است؛ اولاً رژیم سرمایه‌های ملی و طبیعی ایران را جهت خرید بعضی تسلیحات - برای دفاع از موجودت رژیم - به باد داده و از طرف دیگر با تحریک و تشویق برخی سازمانها جهت انجام عملیاتهایی علیه اسرائیل و آمریکا سبب کشتار مردم بی‌گناه عراق و فلسطین شده و از راه بروز این تشنجات منطقه‌ای به ویژه در خارج از مرزهای خود، به مقاومت پردازد درحالی که این آخرین تپش قلب رژیم است.

این حقیقت به وضوح دیده می‌شود که رژیم ایران با وجود اینکه با مشکلات و بحرانهای عمیقی در داخل و خارج گریبانگیر شده است، به جای چاره‌یابی بنیادین این چالشها و معضلات به یک نوع سیاست سرپوش‌گذاری الصاق ماسک‌هایی که تظاهر به خوشبینی و حل مسئله می‌کنند، روی آورده است.

شماره ۲۳ آلترناتیو پنج شنبه ۱۳ آذر ۱۳۸۲

## به اجبار یا با انتخاب

عاکف مامو

توسعه و یا عدم توسعه‌ی شهرنشینی و روستا نشینی هر چند به عنوان مقوله‌ای خاص در حیطه‌ی دانش اجتماعی و به ویژه شاخه‌ی مستقلی از علم همچون جمعیت‌شناسی، جامعه‌شناسی روستایی و شهری مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد، در حین زمان با سایر علوم امروزی و به ویژه با علم سیاست، اقتصاد و علوم دیگر در ارتباطی تنگاتنگ و متقابل بوده‌ی پیامدهای ناسالم این مقوله در صورتی که روند مذکور همگام و موازی با شرایط عینی و ذهنی جامعه صورت‌پذیرفته باشد، جبران‌ناپذیر شده و بحران‌زا خواهد بود.

تحلیلات محض جامعه‌شناختی این پدیده در نظام جمهوری اسلامی ایران به ..... کاریها، رفتارهای سیاسی و برنامه‌ریزیهای نادرست و تبعیض اقتصادی، اجتماعی خدمت‌کرده و با ارائه‌ی استدلالهای مغالطه‌گونه از طرف عالم‌مآبان نظام، شعور اجتماعی و افکار عمومی از سوق‌یابی به فاکتور تعیین‌کننده در ارزیابی ریشه‌ای و بنیادین این پدیده بازمانده و از اتخاذ تدابیری مناسب و جایگزین در مقابل ترفندهای سیاسی و اقتصادی رژیم مزبور جهت توسعه و رفاه فرد و جامعه و پیش‌گیری از تشدید عوامل بحران‌زای موجود ناتوان می‌مانند، به همین خاطر ارزیابی این مقوله‌ی جامعه‌شناختی با اغماض از مسائل اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و ... ناقص می‌ماند.

ساختار سیاسی و هویت ایدئولوژیکی رژیم ایران که بر پایه‌ی شعار "نه شرقی نه غربی جمهوری اسلامی" شکل گرفته، کشور ایران را دور از مناسبات جهانی نگه داشته و به ویژه "اقتصاد دستوری خود کفایی" این کشور را از مزایای اقتصاد جهانی و بهره‌مندی از تجارب مفید در این زمینه محروم بوده است. به طوری که گردش سرمایه جهانی و اندیشه‌های متکی بر اقتصاد مدرن را تنها همچون استعمار و استثمار تعبیر نموده‌اند. اغلب کشورهای توسعه‌نیافته در مفاهیم نوین اقتصاد خود، بر روابط دیپلماتیک اصرار می‌ورزند، این در حالی است که رژیم ایران با تفاسیر مقطعی و وارونه از اقتصاد، هیچگاه مابین این عناصر رابطه‌ای برقرار ننموده است. این دیدگاه از یک سو رژیم را از توسعه‌ی علم و فناوری متناسب با عصر کنونی بازداشته و به تبع این حقیقت؛ با تقلیل کارخانجات و موسسات صنعتی که شمار زیادی از نیروی فعال بیکار مانده را می‌توانست تعدیل‌کنند این بار، به وجود این موج فعال در چنین عرصه‌هایی نیاز نخواهد

داشت. از سوی دیگر، جلوگیری از توسعه ی فرهنگ شهرنشینی و تبلیغ زندگی روستایی و اقتصاد مبتنی بر کشاورزی را برای دولت همچون یک ضرورت حیاتی می نمایند تا بدین وسیله از یک طرف اختلال در سیاست های اقتصادی خود را پنهان بدارد و از طرفی دیگر شریان حیاتی رژیم که همانا اقتصاد ب پایه کشاورزی است قطع نگردد. در مناطقی که اقتصاد مبتنی بر کشاورزی رایج است به دلیل مکانیزه نشدن سیستم زراعت و تداوم روش سنتی، کمی وسعت اراضی زیر کشت و تقسیم آن میان فرزندان یک خانواده، و مشکل کمبود آب از یک سو و اشاعه نظام ناکارآمد مالیاتی و به ویژه فعالیت های زیر زمینی که تحت نام این حکم اسلامی از ظرف ارگانهای دولتی در قبال هیچ گونه همکاری واقعی با ملت، وسعت می یابد و همچنین عوارض هنگفتی که به دلیل مصارف آب از آنها گرفته می شود، از سوی دیگر، روستاییان را در مضیقه قرار داده و سبب می شود که نیروی فعال مازاد از حد در روستا بیکار بماند و تنها همچون موجی مصرف کننده عمل کند. بیکاری موسمی ناشی از خصوصیات زراعت نیز بر این بحران افزوده و این نیروی فعال بازمانده از عرصه کار به ناچار به جستجوی یک فرصت شغلی بر می آید. رواج صنایع قالی بافی تا اندازه ای از این ضرورت ناشی می شود، اما تطاول و دست درازی های رژیم در این بخش و استعمار دسترنج کارگران این صنایع به خصوص ساختار دولتی فرش، استفاده از این فرصت شغلی برای قسمی از بیکاران روستا را نیز با موانع بسیار جدی روبرو ساخته است. به سبب اینکه در شهرهای همجوار این روستاها نیز مشکل بسیار حادتر شده است و به ویژه، توزیع نابرابر درآمدها و عدم اختصاص یک قسمت ناچیز بودجه ی کشور به این شهرها و تقسیم ناصحیح پتانسیل تولیدی در این مناطق نه تنها ظرفیت پذیرش این نیروی فعال بی کار روستایی را به درجه ی صفر رسانده بلکه خود این شهرها نیز از این بحران فراگیر می نالند. در چنین موقعیتی، یک حرکت و یا مهاجرت اجباری جمعیت از حاشیه به مراکز صورت می پذیرد. علاوه بر این در این سال ها شمار زیادی از روستاهای حاشیه ای به درون بافت شهرهای همجوار غلتیده اند و هویت خود را به عنوان یک روستا از دست داده اند.

سیاست های اقتصادی مملو از تبعیضات و جدانگاری های رژیم در برخی از مناطق (به ویژه کردستان، ایلام، کرمانشاه، سیستان و بلوچستان و...) نیز جوابگوی نیازها و تعدیل نیروی کار نبوده است. با نگاهی به تمام برنامه های دولت در دوران مختلف انقلاب به خوبی آشکار می شود که هیچ گونه توسعه ی اقتصادی و انسانی در کار نیست. چرا که توسعه، فرایند وسیعی است که شامل تغییر و تحولات بنیادین و ساختاری، فناوری و رشد فراگیر می باشد. فرایند توسعه نیاز به کاری بی وقفه و متعهدانه دارد. اگر در جایی توسعه - به معنای وسیع کلمه - صورت گرفته باشد، اثرات مفید و مثبت آن تنها در بعضی زمینه ها محدود نخواهد شد و با خود یک نوع

توسعه‌ی سیاسی، فرهنگی و انسانی را به همراه خواهد آورد که در آن سطح سواد و بهداشت، سطح مشارکت مردم در امور اقتصادی و توزیع عادلانه‌ی درآمد رو به بهینگی می‌نهد. برنامه‌های توسعه‌ی اقتصادی و سیاست‌گذاری‌های دولت در این زمینه یک رشد بی‌ریشه و یا بی‌آتیه می‌باشد که موجب بی‌هویت شدن جامعه شده است. ساختار درون‌گرای و انحصار در زمینه‌های تولید و استثمار سرمایه‌های مردمی و ملی از خصوصیات بارز سیاست اقتصادی رژیم بوده و این ذهنیت سبب سقوط قدرت خرید واقعی خانواده‌ها، بازدهی اندک کار و بنیادی شدن بیشتر اقتصاد گشته و همچنین اخراج هزاران کارگری که تحت عنوان تعدیل نیروی انسانی، روزانه از سوی مدیران کارخانجات داخلی صورت می‌پذیرد در تعمیق این معضلات و بحران‌ها نقش مهمی ایفا می‌کند.

ایران که در میان تمام کشورهای دنیا از بیشترین نیروی جوان و فعال برخوردار است متأسفانه با اعمال سیاست‌های ناکارآمد و فریبکارانه‌ی خود بر این پتانسیل سازنده، سبب شده است که بیش از شازده درصد این نیرو بیکار مانده و از ویژگی‌های سازندگی و تولیدکنندگی محروم باشد. با جرأت می‌توان گفت که روند به‌ظاهر توسعه‌طلبانه‌ی رژیم که در روستا و شهر در دستور کار خود قرار داده است، راه به‌جایی نخواهد برد و حتی وضعیت موجود به سبب عدم کارآیی و رواج رانت‌گرایی‌های دستگاه اجرایی و استثمار پی‌درپی دسترنج خلق‌ها وخیم‌تر شده و نه تنها به تضعیف بنیه‌ی اقتصادی زراعی در روستا خواهد انجامید، بلکه در بسیاری از مناطق محرومی که دیگر گروه‌های اتمیکی و قومی در آن به سر می‌برند، شیرازه‌ی تنظیم حیات اجتماعی و اقتصادی از هم گسیخته و جامعه‌ی ایران به سوی یک بحران اجتماعی در حرکت است. این سیاست‌ها درست نقطه‌مقابل مطالبات دمکراتیک خلق‌های ایران است و در صورت تداوم این اوضاع، نیروهای فعال بازمانده از کار در شهر و روستا به یک مهاجرت اجباری به مراکز صنعتی و... روی آورده و در نتیجه‌ی مبادلات فکری، فرهنگی و سیاسی خود با اقشار ناراضی از دولت و شرایط موجود به سطحی از آگاهی سیاسی و سازمانی خواهند رسید و این نیروی فعال سرکوب شده به پتانسیل تسریع فروپاشی رژیم مبدل خواهد شد.

آلترناتیو پنج‌شنبه ۱۳ آذر ۱۳۸۲ شماره‌ی ۲۳



## بیر ااه

عاکف مامو

در اوان کودکی بشریت واژه ها و اصطلاحات مترادف با واقعیت عینی در نظر گرفته می شدند. حتی انسانهای ابتدائی نیز بار معنایی واژگان را با توجه به ماهیت و عمق پدیده ها و حوادث طبیعی مشخص می کردند. به عبارتی دیگر واژه سازی منوط به نیروی درک انسانها از جهان پیرامونشان بود. این شیوه ی تفکر را نمی توان نادیده انگاشت بلکه بایستی همچون گامی جدید و پیشرفته ارزیابی کرد.

به مرور زمان کلمات و واژگانی که حامل معانی پر بار و جامع بودند ماهیتی نوین و متعالی پیدا کرده و یا زمینه ساز تفکرات فلسفی و عقلی شدند. کاهنان و متفکرین آن زمان در این راستا بزرگترین رنجهای را متحمل شدند تا بتوانند موفق به آفریدن اصطلاحاتی باشند که در مرحله ی عمل جواگوی ماهیت حیات اجتماعی و پدیده های طبیعی آن روزگار شوند. هر چند که ذات این اعمال، تداوم حاکمیت و سلطه بر اجتماع و فرد هم نهفته باشد، اما باز هم نمی توان انکار کرد که خلق کلمات و واژگان توسط آنها گامی تازه بود جهت اینکه در قوت درک و فهم انسان آن روزگار تغییراتی کیفی حاصل شود. بنابراین می توان گفت واژگان به خودی خود ارزش و مشخصه ی زندگی اند. هر واژه ای همچون سنگ زیر بنای حافظه ی اجتماعی است و بدون وجود این ارزشها تداوم زندگی اجتماعی و ارتقای آن ممکن نخواهد بود. تمامی فعالیتهایی را که امروز به حیات فرد و جامعه نیرو می بخشد بر پایه ی هویت اصطلاحات و واژگان معنا می یابند، پس باید در ادای حق آنها بسیار کوشید.

متأسفانه امروزه رژیمهای موجود در خاورمیانه نه تنها واژگان و اصطلاحات را همچون ارزشی ارزیابی نمی کنند، حتی آنها را همچون حربه ای برای مبارزه با حقایق و جهت عوام فریبی و تحمیق توده ها بکار می گیرند. چون ساختار سیاسی این نظامها مفاهیم خود را بر تمام امور زندگی اجتماعی اقتصادی و فرهنگی تحمیل می کنند، به تبع این حقیقت، فرد و جامعه نیز در بکارگیری صحیح گنجینه های زبان و ادای حق آنها دچار اشتباه می شوند. بویژه ایران با وجود

اینکه صاحب بزرگترین سرمایه های فرهنگی، تاریخی، ادبی و ... بوده اما نظام حاکم تا به امروز هرگز نتوانسته است جوابگوی این غنای همه جانبه باشد. رژیم جمهوری اسلامی ایران جهت منفعل ساختن عملکرد واژگان و تحریف اصطلاحاتی که برای خلقهای ایران یک نظام ارزشی و اخلاقی را شامل می شود، از هیچ عملی فروگذار نکرده است. تفسیر و تحلیلات قرآن مطابق با منافع گروهی خاص از سوی نهاد آیت الله، برخوردهای ناشایست و استنباط های غلط قوه ی قضائیه، برداشت کوتاه بینانه ی رژیم از تغییر و تحولات جاری، رفتار و واکنشهای تنگ ملی و مذهبی نظام در مقابل سایر گروههای اتنیکی، همگی بیانگر این حقیقتند که با شعور و حافظه ی اجتماعی خلقهای ایران بازی می شود.

به قول حافظ:

یار در بر و ما گرد جهان می گردیم  
آب در کوزه و ما تشنه لبان می گردیم

نباستی به بیراهه رفت، در ایران اصلاح فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی از کلمه باید آغاز شود. برای اینکه سیر تحلیلات مقاله بسوی نتیجه منتهی شود بطور اجمال به ارزیابی دیدگاه مردم و با نظریه پردازان ایران نسبت به تشکلات غیر دولتی نهاد مدنی می پردازیم.

نظریه پردازانه نهادهای مدنی را با توجه به محتوا و کارکرد آنها اینگونه تعریف می نماید: نهادهای هستند که در میان دولت و جامعه اما مستقل و متفاوت از آنها عمل نموده و با توجه به نیازها و ضروریات جامعه تشکیل می شوند. هدف این نهادها براندازی دولت نیست و در این عین زمان با دولت هم همکاری نمی کنند. در عرصه های مختلف فرهنگی، هنری، ورزشی و ... به سازماندهی اقشار می پردازند. عده ای از افراد را جهت عملی سازی برنامه های خود جذب نموده و به همراه آنان و طی مبادرات فکری اهداف خود را مشخص نموده، سیاست و تاکتیک مرحله ای خود را طرح ریزی می کنند زمانی که اهداف و برنامه های خود را عملی ساختند، سازمان را متحول نموده و در راستای تحقق اهداف و ضروریات دیگر خود را بازآفرینی می نمایند. و یا بطور اجمال نهادهایی هستند که از نقطه ای آغاز گرفته تا عملی کردن برنامه های خود و حتی سیاست اقتصادی موسسه هیچ وابستگی فکری و اجرایی با دولت ندارند. رژیم نیز برای این نهادها دو مشخصه ی غیر سیاسی و غیر دولتی بودن را مطرح کرده و بر آن تاکید می کند.

اکنون اگر با توجه به تعاریف فوق نظام جمهوری اسلامی ایران را تحلیل و ارزیابی کنیم، بیشتر بر عمق مسئله واقف خواهیم شد. در نظام ایران در زمان غیبت حضرت ولی عصر، امامت برعهده ی ولایت مطلقه ی فقیه است و این همچون اصلی اساسی در قانون پذیرفته شده است. از این اصل قانون اساسی می توان چنین استنباط نمود که اولاد دولت خود را جاودانه و ابدی معرفی

نموده و برای حاکمیت خود هیچ حد و مرزی قایل نشده است ثانياً ولایت به تمامی مطلقه گشته و بر تمام عرصه های زندگی حاضر و ناظر است و فراتر از این، خود را لایتغیر می داند. در نظامی با این خصوصیات اغلب ارگانها می خواهند تنها با صادر کردن یک مجوز و آنهم از دولت خود را به عنوان یک تشکل غیر دولت و یا نهاد مردمی اعلام نمایند. که در وهله ی نخست تعریف جامع و مانعی از غیر دولتی بودن ندارند زیرا چنین نهادی نه تنها از بطن جامعه و با توجه به نیازها شکل نگرفته بلکه در همان نقطه ی آغاز و با اخذ مجوز به تمامی به دولت وابسته شده است. ثانياً تعریفی که نظام از حاکمیت و ولایت ارایه داده است سبب شده که عرصه ای در جامعه ی ایران باقی نماند که دولت در آن عمیقاً ریشه ندوانیده باشد. ساختاری که پایه ی مشروعیتش را بر ویژگی تقدس و ابدی بودن بنا نهاده باشد مگر اجازه خواهد داد که ارگانی خارج از تسلط وی ظهور نماید. در همین زمینه اگر مولفه ی غیر سیاسی بودن این تشکلات را مورد ارزیابی قرار دهیم بیشتر سردرگم خواهیم شد. اگر منظور این باشد که نهادهای مردمی بایستی اهداف سیاسی خاصی و یا اینکه هیچ گونه وابستگی حزبی نداشته باشند؛ در ایران اصلاً آزادی احزاب و انجمن های سیاسی وجود ندارد و اگر امروز عده ای در بطن نظام حاکم اقدام به جناح بندیهای هم نموده باشند بر همگان عیان است که اینها نیز آخرین تیر ترکش رژیم می باشند و به جز عمیق تر ساختن معضلات و مشکلات جامعه کاری از دستشان بر نمی آید.

تشکلات غیردولتی مستقل از دولت عمل می کند و غیر دولتی بودن تنها به معنای عدم اخذ حقوق از دولت نمی باشد. یک موسسه ی مردمی بایستی قادر باشد در تأمین نیازهای اقتصادی موسسه مستقل شود و این در حالیست که رژیم، سیاست اقتصادی خود را در قبال این نهادها به شیوه ای طرحریزی نموده که اگر به موسسات کمک مالی نکند، منحل خواهند شد. دخالت دولت تنها در چنین ابعادی، محدود نمانده بلکه حتی در طرحریزی برنامه های این نهادها گرفته تا مشخص کردن موضوع نشستهای مدیران و ساعات کارشان مشارکت بی قید و بندی دارد. کارگزاران این موسسات تنها به نصب چنین نامهایی بر خود اکتفا کردند در حالی که عمیق تر از یک ارگان دولتی به دامن دولت و اقتدار دستگاه حاکمه غلتیده اند و از هیچ گونه ابتکار عمل و خلاقیت فکری برخوردار نمی باشند. در حالی که در اساستامه ی این سازمانها و با توجه به ضوابط کاریشان آزادند که در هر جایی به تأسیس شعبات و دفاتر خود بپردازند اما تاکنون حتی قادر به ایجاد یک کمیته ی ناظر جهت تضمین پراکتیزه کردن کوچکترین حقوق طبیعی مردم نبودند. بنابراین لزومی ندارد که این نهادها آنهمه لاف این را بزنند که دارای پشتوانه ای مردمی و پایگاه اجتماعی می باشند.

یکی از وظایف خطیر این نهادها انتقال ارزشهای جدید به جامعه و فرد می باشد. برای نمونه با جذب افراد معدودی می توانند فرهنگ مبادله‌ی فکری و یا انتقاد و انتقادپذیری را توسعه ببخشند یا اینکه همچون ابزاری آموزشی جهت پیشبرد نظام خانواده و جامعه عمل نمایند. اما واقعیت این است که در ایران اغلب نهادها و حتی مجلس و شورای شهر و روستا نیز کارکرد محسوسی نداشته و در خدمت و حمایت از سیاستهای رژیم به کار گرفته خواهند شد.

تئوریهایی این نهادها بایستی کسانی باشند که آلت دست دولت نبوده و ضروریات توسعه‌ی سیاستهای دموکراتیک را به خوبی دریافته باشند و همچنین بتوانند که روابط مابین دستگاه حکومت، قدرت، دولت و نهادهای مردمی را هم برای ملت و هم برای کارگزاران این موسسات شفافتر نمایند. معنای واقعی تعهد، وجدان کاری و اخلاق علمی نیز همین است.

بایستی خاطر نشان کرد که تنها در بطن جوامعی با ساختار سیاسی - دموکراتیک چنین نهادهایی ظهور کرده و فعال و پویا خواهند شد. بنابراین ریشه‌ی همه‌ی این بحرانها را بایستی در شکل گیری ساختار سیاسی تئوکراتیک ایران جستجو نمود. نظامی که در مقابل دموکراتیزاسیون همچون سدی عمل می کند و می ترسد از اینکه در جامعه تربیت دموکراتیک نهادینه شود، چاره‌ای ندارد جز اینکه با تشویش افکار و حافظه‌ی اجتماع و تحریف مبانی و اصول واقعیات عینی به حیات خود ادامه دهد.

شماره ۲۲ پنجشنبه ۶ آذر ۱۳۸۲ آلترناتیو

# نوگرایان در غبار قلم ابهام

عاکف مامو

امروز خوانندگان، یک رساله مابعدالطبیعه نویسندگان و شاعران به قول خودشان مدرنیست و پست مدرنیست را چهل مرتبه و حتی بیشتر هم می‌خوانند تا انشاءالله در لابه‌لای کلمات قلمبه سلمبه و تعقیدهای سرگیج کننده آن‌ها چیزی دریابند که منعکس کننده حیات مردمی باشد که هنوز اندر خم یک کوچه حقوق فردی و طبیعتش و در جریان بازی‌های سیاسی رژیم، سر درگم شده و حوصله‌اش به سر رفته است. اگر کسی هم زبانش را گاز بگیرد و از سر صمیمیت و با هزاران سخن دو پهلوی، کنایی و مجاز تا مبادا انگ فرسودگی فکری و کهنه‌پرستی بر پیشانی‌اش بخورد، یواش و زیرلبی زمزمه کند زبانی که اندر نیام چرا باید گفت، خواند و یا شنید، بالفور نوک پیکان و قلم‌های آهین شاعران و نویسندگان معاصرمان روزگارش را سیاه خواهند کرد و با لفافی‌های عجیب و غریب که فلانی با معیارهای اساسی جهان امروز و با تعیین سرنوشت خلقمان به دست خود بیگانه است یا در تضاد می‌باشد، وادار به سکوت و خاموشی‌اش می‌کنند.

روزنامه، مجله و ماهنامه‌ای را در شرق کردستان نمی‌یابی که به افراط از سنت و مدرنیسم، ادبیات پست مدرنیسم، دین و هرمونیک و... سخن نگفته باشد، به موازات آن کسانی و یا گروهی از نویسندگان وجود دارند که سازی دیگر می‌نوازند و برای اینکه آب دریای ذوق و معرفت شعری و ادبی‌شان به خشکی نگراید و چیزی برای گفتن داشته باشند تحت نام دفاع از گنجینه‌ی ادبی و زبانی خلقمان و پاسداری از اندیشه و افکار پیشینیان، رد فعل‌ها و واکنش‌هایی نشان می‌دهند. یعنی ادبیات و هنر به جولان‌گاه تاخت و تازها و سنگربندی‌های آنان مبدل شده است و در این میان تنها خلقمان و به ویژه خوانندگان و ادب‌دوستان جور آن‌ها را می‌کشند.

ما نیز از زمره‌ی به کرات مار گزیده‌ها و تو لاک خود خواریده‌ها نیستیم، یعنی به قول ایشان ما نیز یکی از ساکنان این دهکده‌ی جهانی هستیم و همچنین پذیرفته‌ایم که دنیا در تغییر و تحول است. ما زندگان مرده پرست این راه هم می‌دانیم که شاعران، نویسندگان، مترجمین و مولفین گرانقدری داشته‌ایم. روح کلام این که همگی بر این امر واقفیم که هم در قبال حفظ میراث فرهنگی و ادبی میهنمان مسوولیم و هم این که به تولیدات فکری، هنری و ادبی همگام با عصر و معیارهای امروزی نیازمندیم و دغدغه و شک و گمانی نداریم از این که سبک‌ها و اندیشه‌های

نوینی وارد لیتراتور فرهنگی و زبانی ما شده‌اند و حتی معتقدیم که بایستی شب و روز و از جان مایه گذاشت و به بررسی و واریسی این تحولات فکری و فرهنگی پرداخت و همچنین فرهنگ دیالوگ و گفت‌وگو را توسعه داد.

اگر از بعضی از نویسندگان و شاعران سوال کنیم "به کجا چنین شتابان؟" بدین معنا نیست که طرفدار تاخیر در اقدام و حرکت هستیم و یا اینکه دنباله‌روی و مشایعت از دیگران را می‌پذیریم. اما به همان اندازه که ایشان در مورد شاعران و نویسندگان کلاسیک معتقدند که تنها با بیان واقعی دردها و رنج‌های خلقتان و با شعارهای آنان به جایی نمی‌رسیم، ما نیز صراحتاً می‌گوییم که اگر از هر آنچه که داشتیم و داریم چشم‌پوشیم و در افکار و اندیشه‌هایمان نیز مدگرا باشیم، تحت نام این که بایستی از دریچه امروز به گذشته بنگریم یا اینکه با ذهنیت و عقلانیت گذشته نمی‌توان خود را تعریف نمود، بار دیگر در رهگذر باد نگهبان لاله شده‌ایم و خشت بر آب زده‌ایم.

اگر ادیبان و نوآوران ما برای هر کس سخنی نداشته باشند و اگر برتری شعر و اثر را در تعقید و پیچیدگی مفهوم و محتوا بدانند و به تقلید از بعضی از هنرمندان و ادیبان سورئالیست و پست‌مدرن اروپا و... به این اکتفا کنند که به درک مردم می‌خوانند یا نمی‌خوانند، پس اینها به قول نیچه همان رودخانه‌های کم‌عمقی هستند که با گل‌آلود کردن خویش نظاهر به دریا بودن می‌کنند. برخی داستان‌های کوتاه و رمان‌ها سوای این که فراخوان انسانند به این که کوله‌پشتی پر از ابهام و سردرگمی خود را بردارد و به دنبال چیزی، کسی، شخصیتی و هویتی باشد که هرگز او را نشناخته، حامل هیچ گونه بار معنایی نیستند. چرا که به عقیده آن‌ها شخصیت‌ها بایستی چنان نشان داده شوند که با عقل و خرد قابل درک نباشند انگار اگر خواننده، قهرمان داستان و پیام رمان را دریابد و اگر فضا‌سازی داستان مبهم نباشد خریداری ندارد و کلاسیک محسوب می‌شود.

هیچ سنتی را مقدس و لایتغیر نمی‌شماریم اما بایستی اعتراف کرد که هر متد و سبک نوینی از بطن متدهای قبلی بر می‌خیزد. اگر به راستی ادبیات در بستر زمان و مکان و با توجه به شرایط عینی و ذهنی حاکم بر جهان و تحت تاثیر آن خود را نیازمند ابداعات و نوآوری‌ها می‌بیند، ما نیز تافته جدا بافته نیستیم، ادبیات ما نیز از این قاعده مستثنی نیست، اما این بدان معنا نیست که قیاس‌های نابجا، استدلال‌های مغالطه‌گونه و یا مصادره به مطلوب و تعمیم‌های ناروا را در این باب بپذیریم. مثلاً به کرات شنیده‌ایم که بعضی‌ها می‌گویند که در جوامع سنتی و دور از مدرنیسم، انسان در مقابل قدرت، قوانین و ضوابط سنتی سر تعظیم فرود می‌آورد و چنین می‌پندارند که به جز نویسندگان مدرنیست هر کس از مفاهیم دولت و افتداری حاکمه که از سنت گذار نموده است، پشتیبانی می‌کند و معتقدند که صرف با بحث و گفتگو در باب ادبیات مدرن و پست‌مدرن در ایران یک انقلاب نوین تحقق می‌یابد. در حالیکه این هوشیار مردان، خود

خفتگانند و غافلند از اینکه هزاران سال است که ادبیات در ایران همچون حرب‌های در دست نظام است که برای تداوم عمرش از آن سواستفاده‌های سیاسی می‌کنند.

بیشتر از هر زمانی به تعهد، اخلاق ادبی و انتقاد و خود انتقادی در عرصه ادبیات نیازمندیم. ادبیات معاصر جهان با مبارزات بی‌وقفه خود، پیشاهنگ انقلاب‌های نوین شد. جای بسی تاسف است که مدرنیست‌های ما تنها بر گذشته حمله می‌برند و با بکارگیری بعضی از کلمات و اصطلاحات تو در تو، بیش از حد پیچیده و حرف‌های ناشنیده‌ای که به قول آن‌ها ماها چیزی از آن‌ها نمی‌فهمیم، رنج شاعران و ادیبان ما در گذشته را نادیده می‌انگارند و از محتوای آثار آن‌ها معانی و مفاهیمی برداشت می‌نمایند که خود شاعر و نویسنده هرگز چنین چیزی به ذهنش خطور نکرده است. ورد زبان‌شان شده است که فلانی معر می‌نویسد و دیگری ملا و مداح است و از بعضی‌ها هم با ادب و احترام یاد می‌کنند؛ مرحوم زنده یاد، اگر ترانه می‌خواند بیشتر مشهور می‌شد. فرض کنیم ما هم همین قدر نمک‌شناسیم و به دیدگاه آن‌ها در این مورد صحه می‌گذاریم، پس چرا از کسانی مثل "کاکه سوار" هیچ سخن نمی‌رانند در حالی که او از پیشگامان سبک نوین است. نه؛ اگر به شکوه اندیشه‌های او باور کنند، اشعار و نوشته‌هایشان بی‌بها خواهد شد. یا این که گاهی از سر ذوق و دوستی هم باشد، نویسنده یا شاعری را چنان بزرگ جلوه می‌دهند که سرنوشت ادبیات خلقمان را به او وابسته می‌دانند و حاضرند تمام نوشته‌های خود را به او تقدیم نمایند. و آن‌ها هر چیزشان مدرن است حتی مداحیشان. این جمله عبدالله اجلان می‌تواند سرلوحه مفاهیم درخور و منطقی تمام تحولات و از جمله پدیده گذار از سنت به مدرنیسم در تمام عرصه‌ها باشد. بی‌آنکه سودای پوسیدگی‌هایمان باشیم و بدون فراموشی اینکه مادر گهواره بشریت هستیم، خود را خواهیم شناخت و بدون تقلید فرا خواهیم گرفت اما در سرزمین مادر تمدن از رنگ و خون او و به عنوان پسران و دختران اصلیش، برای تولد دوباره مقدس، این بار با وادار ساختن اروپای کهنسال به مامایی، آن زایش مقدس را صورت خواهیم داد.

## تعبیر شهادت در PKK

رامان جاوید

چرا معنای شهادت در کردستان پس از ظهور PKK تعریف جداگانه‌تری به خود گرفت؟ چرا همواره از تفاوت بسیار PKK با سایر عسایان‌ها و احزاب کردی دیگر سخن رانده می‌شود. حتی به تعبیری، PKK قابل مقایسه با آنان نیست؟ آیا تحولات فکری، سیاسی، سازمانی، حقوقی، فرهنگی و اخلاقی‌ای که PKK در طول سی سال اخیر در کردستان و حتی خاورمیانه انجام داده، در مبارزه ۷۰ ساله و ۵۰ ساله برخی از احزاب، می‌توان دید و یا حتی به یک نمونه که قابل مقایسه با تحولات PKK می‌باشد، اشاره کرد؟

پس معنا و مفهوم شهادت در نزد PKK بسیار متفاوت‌تر از این احزاب است. رهبر آپو همواره نوع شهادت بی ارزش و بیهوده را مورد انتقاد شدید قرار داده است. زیرا شهادت در PKK یعنی آفریدن مرحله و یا دوره‌ای در تاریخ واقعی خلق کرد. شهادت در PKK مبارزه‌ای است برای دوباره زیستن، احیای ارزش‌ها و هویت خلق کرد، آزادانه زیستن و در یک کلام مبارزه برای زندگی‌ای انسان‌گونه یعنی زندگی‌ای اراده محور و نظارت آزادانه انسان و یا ملتی که تحت بینش بردگی قرار گرفته‌اند. شهادت در PKK بسان گذشته عبارت نیست از مقاومتی کورکورانه و سرسختانه و یا مرگی عادی و معمولی که هیچ جنب و جوشی در جامعه ایجاد نکند. در یک کلام بدان معنا نیست که جامه مرگ از مدت‌ها پیش به تن کرده باشد؛ بلکه مقاومتی آگاهانه و برخوردار از بینشی آزادی‌خواهی است که با وجود محاصره دشمن و فشار روحی - روانی و جنگ و یژه و روانی دشمن، باز هم در جستجوی آزادانه و عاشقانه زیستن بوده و تا آخرین لحظه‌های زندگی‌اش منشأ امیدبخشی به خلقش است؛ این است که یادش همواره جاودان مانده و شهادت را تنها در زمانیکه آغازگر صفحه‌ای نوین از مبارزات خلقش باشد، می‌پسندد. مثلاً شهدای مرحله احیای ملی خلق کرد، شهدای مرحله تظاهرات و بیاخیزی خلق



کرد، شهدای مرحله محکوم نمودن خط‌مشی خیانت در کردستان و شهدای مرحله صلح و دموکراسی.

داستان دوباره زیستن در مبارزه گام به گام احیای خلقی که بردگی را بعنوان سرنوشت مقدر خویش پسندیده بود، به رشته تحریر درمی‌آید. این داستان که ثمره اندیشه‌های رهبر آپو بوده، با خون شهدایی که اندیشه‌های رهبریشان را به بهترین نحو جامه عمل پوشانیده‌اند، ملون می‌گردد. دوباره زیستن با احیای خلق کرد نقطه آغازین مبارزه این شهدای گرانقدر بوده که این راه با سوق دادن این خلق به مسیر ملت شدن دموکراتیک تداوم یافته و البته در این راه دشواری‌ها و دردها و آلام را به جان خریده‌اند. شهادت در PKK یعنی با درک اندیشه‌های رهبر آپو و مسئولیت‌پذیری در کادرها و رقم زدن صفحه‌های دیگر از تاریخ نوین و واقعیت خلق کرد. شهدا مبارزان حقیقی و انتלקتوئل آپوئیستی هستند؛ چه بسا که با الهام از اندیشه‌های رهبر آپو به چنان غنای فکری، اخلاقی و فرهنگی دست یافته‌اند که نمونه چنین شخصیت‌های آگاه به ارزشهای ملی و براین اساس تلاش جهت احیای آن را به ندرت می‌توان در تاریخ کردستان یافت. بر این اساس است که تاریخ کردستان قبل از ظهور PKK تاریخی منفور است. این عبارت همچنانکه برخی‌ها می‌پندارند برخواسته از بینشی صرفاً جزمی نبوده و خاستگاهی فاناتیکی و تعصب‌آمیز نیز ندارد؛ بلکه حقیقتی است که در رفتار و شخصیت عاشقان PKK و خلق کرد بازتاب یافته است. این شهدا، انسان‌هایی تاریخ ساز هستند؛ یعنی تاریخ نوین خلق کرد را مطابق ایدئولوژی مستقل آپوئیستی که مرزهای ایدئولوژی‌های رسمی حاکم بر کردستان را در می‌نوردد، نوشته‌اند. پس در پاسخ به سوال چرا تاریخ PKK تاریخ واقعی و نوین خلق کرد است. می‌توان به شهدا و شخصیت‌های تاریخ ساز این جنبش اشاره نمود. شخصیت‌های تاریخ ساز تنها عبارت از آن نیستند که نامشان در تاریخ خلق ثبت گردد، بلکه این به شخصیت‌هایی تعلق می‌گیرد که راهگشای ذهنیت باز جامعه در مقابل ذهنیت عشیره‌ای - فئودالی و استعمار باشند. البته نباید فراموش کرد که PKK همواره با دیده احترام به شخصیت‌ها و کسانی که در راه خلقشان به شهادت رسیده‌اند، می‌نگرد. اما همواره دیدی انتقادآمیز نیز به بینش و عملکرد این شخصیت‌ها داشته است؛ انتقاد PKK در چارچوب عدم تحلیل عصیان‌ها و جنبش‌های کردی در خصوص پیمان لوزان، مستعمره بودن کردستان، به بردگی کشاندن خلق کرد و بر این اساس نبود ایدئولوژی مستقل، صورت پذیرفته است. تاریخ کردستان آکنده است از نام بدرخان‌ها، شیخ سعیدها، شیخ محمودها، قاضی محمدها و امثالهم است؛ اما هیچکدام از آنها نتوانسته بیچارگی، روحیه شکست، ناامیدی و ذهنیت بردگی پسند در مرد و زن کرد را از میان بردارد. جامعه پس از فروکش شدن این عصیان‌ها در مسکوتی مرگبار فرو رفته است.

در واقع بیچارگی، روحیه شکست و ناامیدی و ذهنیت بردگی پسند پیامدهای منفی وابستگی کردها در طول تاریخ به نیروهای بیگانه و نه نیروهای ذاتیشان بوده است. PKK صریحا هر گونه وابستگی فکری - عملی و سیاسی - فرهنگی - اقتصادی را به دولت‌های جهان و منطقه‌ای رد نموده و به خلق کردی که همواره وی را در تیررس انتقادات خویش قرار داده، تکیه نموده است. یعنی از یک سو شخصیت کلاسیک کردها را مورد انتقاد قرار داده و از سوی دیگر تنها به نیروی ذاتی خود و خلقتش ایمان داشته است. شهدای تاریخ‌ساز PKK اگر در پرتو این دیدگاه و در چنین مکتبی پرورش یافته‌اند از چنان اراده‌ای برخوردار گشته‌اند که در سخت‌ترین شرایط به راه‌حلی کارآمد، موفقیت‌آمیز و آزادانه زیستن اندیشیده‌اند. زمانیکه شخصیت انسانی با چنان خصوصیتی آراسته شود همواره سرشار از امید خواهد بود.

این تعاریف را می‌توان امروز در شهدای PJAK بعنوان تاریخ‌سازان شرق کردستان مشاهده نمود. عاکف مامو زاگرس که از اوایل تاسیس PJAK رهبری پراکتیزه نمودن اندیشه‌های رهبر آپو در شرق کردستان رابر دوش گرفت، بارزترین نمونه آنهاست.

میزان اعتقاد و پابندی رفیق عاکف به خط‌مشی شهداء و فلسفه رهبر آپو در سطح بالایی قرار داشت به گونه‌ای که وی را همواره به تأمل و کاوش و یادگیری درس‌های نوین از مکتب رهبری و شهدا وامی‌داشت. همواره در تلاشی بود که با طرز و شیوه رهبری در خصوص اداره سازمان و برخورد صحیح با رفقا آشنایی کامل یابد. از این حیث مدیری شایسته، کاردان و مدبر بود. منشاء امید و روحیه بخشی به تک‌تک اعضای سازمان بود. در حین آنکه شخصیتی بزرگوار، دانا و نخبه بود و در سطح بالای مدیریت PJAK جای می‌گرفت، ساده زیستن را چنان از رهبر آپو، معصوم کورکماز و بریتان یاد گرفته بود که با هر یک از اعضای PJAK که از همه بخش‌های کردستان و از اقشار و طبقات مختلف کرد به این حزب پیوسته بودند، روابط مستحکم رفاقت و سازمانی برقرار کرده بود. هم از نظرات اعضای PJAK بهره می‌برد و به آنها روحیه می‌بخشید و هم برای رفع نارسایی‌های آنها در عرصه فکری - عملی نظرات و راه‌حل‌های کارآمد و موثر خویش را ابراز می‌داشت.

این طرز برخورد و رفتار رفیق عاکف به آگاهی وی از شخصیت کلاسیک و شکست خورده و بیچاره کرد بر می‌گردد. او می‌دانست که هر یک از این رفقا و حتی شخص وی نیز قبل از پیوستن به جنبش آپوئیستی بارها و به شیوه‌های مختلف از سوی نظام حاکم مورد استثمار و سرکوب قرار گرفته و از سوی خانواده نیز همواره تحقیر و سرزنش شده‌اند. بدین جهت شخصیت کلاسیک کرد که بعلت قبول سرنوشت بردگی خویش، توان مقابله با دولت و خانواده را نداشته، به تمامی پذیرای هر گونه حقارت، شکست و بیچارگی بوده است. بر این اساس بود

که رفیق عاکف به مقوله شخصیت و خودشناسی فرد کرد بویژه در شرق کردستان اهمیت می‌داد. زیرا اعتقادش این بود که تا زمانیکه کادر PJAK حقیقت خود را نشناسد و بخوبی تحلیل نکند و مورد مواخذه قرار ندهد، نمی‌تواند شخصیتی PKK ای و آپوئیستی را جهت برآورده نمودن نیازهای فکری خلقمان در شرق کردستان در خود ایجاد نماید. وی بخوبی بر این امر واقف بود که شخصیتی بی‌اراده، ناامید، پوچگرا، بیچاره، از خودراضی، بی‌تمایل به تغییر زندگی مرده گونه خویش، تسلیمیت‌پذیر، قدرگرا و مطلق‌گرا نمی‌تواند محرک تغییر و تحول در عرصه‌های فکری، ذهنیتی، اجتماعی و سیاسی جامعه کرد باشد. رفیق عاکف تاریخ PKK، داستان دوباره زیستن، مسئله شخصیت در کردستان و تحلیلات و آنالیزهای رهبر آپو را با توجه به توان دانش و آگاهی‌اش به شکلی صحیح درک کرده بود و بدین ترتیب توانسته در چگونگی پراکتیزه نمودن آن در میان کادرهای PJAK و خلقمان صاحب‌نظر و برنامه‌ریزی صحیح باشند و آن را ارائه نماید.

رفیق عاکف در صدد بود به همان شیوه که حقی قرار، کمال پیر، مظلوم‌دوغان، خیری دورموش مبارزه را جهت احیای خلق کرد در شمال کردستان آغاز و از آنجا به دیگر بخش‌های کردستان انتقال دادند، ادامه دهد. نقشی که برای PJAK تعریف می‌کرد در این چارچوب بود. یعنی PJAK حزبی باشد که با اندیشه‌های معاصر و روشنگرانه رهبر آپو بتواند به روحیه شکست چندین‌ساله کرد در شرق کردستان خاتمه داده و با دمیدن روحی نو در کالبد خلقمان در این بخش از کردستان، آنها را به سوی آزادی از بند و زنجیرهای بردگی و سازماندهی وسیعی بسازد. بسازد خلقمان در شمال و جنوب غربی کردستان، رهنمون شود. راهی که PJAK در ذهن خود مجسم کرده بود، پراکتیزه نمودن خط‌مشی‌ای بود که PKK برای رهایی کردها در هر چهار بخش از کردستان از زیر یوغ استبداد و استثمار، بنیان نهاده است.

گسترش ابعاد فعالیت جنبش آپوئیستی در شرق کردستان و انتقال آن به همه توده‌های خلق از گفته‌های وی بود که همواره با اندیشه جامعه عمل پوشانیدن به آن می‌زیست. رفیق عاکف که آزادانه زیستن و عاشقانه زیستن راستین را از مکتب آپوئیستی آموخته بود، تنها راه رهایی خلقمان در شرق کردستان را رهایی از زیر بار استبداد رژیم اسلامی ایران، آراستگی شخصیت و ذهنیت فرد فرد انسان کرد با معیارها و خصوصیات این مکتب می‌دانست. عشق وی تلاشی مستمر، بی‌وقفه و نستوه در این راه بود. رفیق عاکف می‌دانست که وظیفه دشوار و بار سنگینی به دوش گرفته است به همین دلیل نمی‌توانست حتی چند لحظه برای شخص خود و بنا به علایق شخصی خویش زندگی نماید. همه هم و غم وی آمادگی خود و کادرهای PJAK برای استقبال از مرحله‌ای حساس و سرنوشت‌ساز از تاریخ بود تا بتوانند با استفاده از راهکارهایی

صحیح در چارچوب ایدئولوژی رهبر آپو نیازهای چندین ساله خلقمان را به تحقق برساند. درایت و کاردانی وی باعث پیشرفت روزافزون فعالیت‌های جنبش آپوئیستی در شرق کردستان برای این هدف می‌شود.

انسانی به مانند رفیق عاکف مامو زاگرس که مبارزی واقعی و انتلکتول مکتب آپوئیستی بود به هیچ وجه منافع تنگ‌عشیره‌ای، خانوادگی، فردی نشأت گرفته از ذهنیت ملی‌گرایی ابتدایی را نپذیرفته است. وی به مانند اسلاف تاریخ کردستان در فکر جاه‌طلبی، منفعت‌پرستی و تبیین موقعیت شخص خود نبود. وی تنها در تلاش بود وظیفه رهبری تاکتیکی خود را در شرق کردستان بجای آورد. آگاهی ملی - دموکراتیک وی این بستر رادر شخصیتش فراهم آورده بود که با هر گونه مفاهیم ملی‌گرایی ابتدایی مبارزه نموده و تنها به روند ملت شدن دموکراتیک خلق کرد بیا نیدشد. نمی‌توانست حتی یک لحظه به زندگی شخصی و غیر سازمانی بیا نیدشد. زیرا اعتقاد کاملی به این عبارت داشت که "آزادی و موفقیت فرد به آزادی و موفقیت جامعه‌اش پیوند خورده و بالعکس". اعتقاد وی به تقسیم کار و مسئله پیوند رفاقت، نوعی از زندگی اشتراکی را در ذهن انسان مجسم می‌کرد. تلاش وی این بود که با توجه به سیستم کنفدرالیسم دموکراتیک و پارادایم جامعه اکولوژیک - دموکراتیک مبتنی بر آزادی‌خواهی جنسیتی ارائه شده از سوی رهبر آپو به این فرمولاسیون که به معنای فرمولاسیون توانمند زندگی اشتراکی بر حسب معیارهای معاصر می‌باشد، جامعه عمل بپوشاند. عبارتی جامعه یا سازمان به شیوه‌ای ارگانیک با هم در ارتباط بوده و هر یک با عمل خود دیگری را مکمل می‌نماید.

# او یک مبارز پشاهتگ بود

پیژان موکریان

واقعیت تلخ کردستان را بایستی به شیوه‌ای ارزیابی نمود که با تاریخ و فرهنگ و رویدادهای وقوع یافته در کردستان که گاهاً عقل بشر از درک و حتی تحلیل آن عاجز می‌ماند، مطابقت داشته باشد. در طول پنج‌هزار سال گذشته که با شروع مرحله شهرنشینی و پیدایش اولین دولت-شهرهای سومری آغاز گردیده، به شکلی مستمر کردستان و خلق کرد با حملات و یورش‌های به قدرت‌رسیدگان در این دولت-شهرها روبرو مانده و از همان تاریخ به بعد مقاومت‌گری و خیانت دو پدیده ضد و نقیض بوده‌اند که در تاریخ خلق کرد ظهور یافته‌اند. در اولین داستان نوشتاری سه هزار سال قبل از میلاد می‌توان این موضوع را آشکارا مشاهده نمود. در اسطوره گل‌گامش که زمامدار دولت-شهر سومر بود، برای یورش به سرزمین هوری‌ها در صدد کسب نیروی بیشتر و متحد شدن با انکیدو بود که سمبل فرد کردی است که تازه با فرهنگ دولت-شهر آشنا شده و دستیابی به زرق و برق آن حاضر به انجام هر کاری می‌شود از جمله حمله به هومبابا که نماد مقاومت‌گری در کردستان بود. این نمونه تاریخی بطور کلی و مختصر شروع روند تاریخی را که خلق کرد از آن گذار نموده نشان می‌دهد. از همان تاریخ به بعد خلق کرد و فرهنگ آنان و جغرافیای کردستان مورد تجاوز دولت‌های مجاور قرار می‌گیرد. هر چند که علی‌رغم همه این حملات و یورش‌ها خلق کرد با نابودی کامل مواجه نشد، اما دشمنان این خلق و چشم‌دوختگان به این سرزمین از اعمال هیچ‌گونه سیاست و خشونت‌ی علیه این خلق دریغ نوزیدند و به اشکال گوناگون، تا به امروز درصدد بی‌هویت نمودن، آسمیلاسیون، استثمار، مزدورسازی، بی‌شخصیت نمودن، حقارت، انکار و امحاء خلق کرد بوده‌اند. این موضوعات و اعمال چنین سیاست‌هایی، در کردستان و بخصوص در شخصیت‌های پرورش یافته در کردستان، کاراکترهای خاص شخصیتی و ذهنیتی را آفریده که بخش اعظم مشکلات کنونی خلق کرد همین مطلب می‌باشد.

البته کردستان نه تنها از سوی دولت‌های خاورمیانه‌ای اشغال شده بلکه بارها با توطئه‌های بین‌المللی روبرو مانده است. یکی از مهمترین یورش‌های بین‌المللی که موجب شده قریب به صد سال ناآرامی و بی‌ثباتی را در خاورمیانه بوجود آورد، انعقاد پیمان شوم لوزان، با همکاری برخی دولت‌های خاورمیانه بود. اساساً دولت‌های عضو اتحادیه اروپا و آمریکا تجزیه کردستان را تنها با

هدف نابودی خلق کرد انجام نداده‌اند، بلکه سیاستشان این بوده که بتوانند بطور مستمر بر اوضاع خاورمیانه و بخصوص بر دولت‌های حاکم بر کردستان حاکمیتی کلی ایجاد نمایند. نه بکلی اجازه نابودی این خلق را داده‌اند و نه موافق آزادی کامل کردستان بوده‌اند. پیروزی از این سیاست‌ها را می‌توان در همکاری‌هایشان با برخی از جنبش‌های کردی به وضوح مشاهده نمود. از دیگر سو این موضوع سبب شده که در خاورمیانه و در توازنات مابین دولت‌های حاکم بر کردستان، همیشه کردها به ابزار امتیازگیری مبدل شوند. از طرفی نیز سیاست‌های پراگماتیستی و برنامه‌های غلط برخی احزاب کردی، که گاهی در یکی از بخش‌های کردستان ظهور یافته‌اند، اعمال این سیاست را کامل نموده که موجب بروز تراژدی‌های تاریخی حلبچه و انفال شده است. خلق کرد پراکنده شده، انکار شده، بی‌هویت مانده، درطول تاریخ خود شاهد مقاومت‌های به موفقیت نرسیده بوده، شاهد خیانت‌های بیشماری بوده، عقب مانده گذاشته شده، از پیروزی نا امید شده، آسمیله شده و به درجه انکار هویت خود رسیده، ارزشهای تاریخی‌اش از دست رفته، فاقد ایدئولوژی‌ای مستقل بوده و مجبور به تقلیدگرایی شده است. متأسفانه تا بحال نیز از جانب بسیاری از احزاب کردی، این موضوعات ارزیابی نگشته، و بجای طرح‌ریزی برنامه‌ها و اجرای سیاست‌های بسیار سطحی‌ای که بجای جستجوی راه‌چاره‌ای برای این مشکلات و معضلات، به منافع تنگ حزبی، عشیره‌ای و شخصی خود روی آورده‌اند؛ این نیز در عمیق‌تر شدن بحران کنونی در کردستان فاکتوری اساسی می‌باشد.

همچنین فقدان ایدئولوژی و تفکرات برخاسته از تاریخ و فرهنگ این خلق و تقلید از ایدئولوژی و تفکراتی که به هیچ وجه با واقعیت‌ها و حقیقت‌های این خلق و این مرز بوم مطابقت نداشته بیش از پیش موجب افزایش از خود بیگانگی و آسمیلاسیون فرهنگی و بخصوص بروز بیماری‌های شخصیتی و ذهنیتی در کردستان گشته است. خلقی شکل گرفته که فکرش، شخصیتش، زبانش، ذهنیتش، ادبیات و هنرش و حتی جغرافیایی که در آن می‌زیست با جوهر راستینش همخوانی نداشت. از لحاظ پیشرفت علم و تکنولوژی تا نهایت با ممانعت روبرو مانده گویی این خلق هیچ سهمی از میراثی که خودش برجای گذاشته، نداشته و میراث‌داران ساختگی همه را به غارت برده‌اند. پایه و ستون پیشرفت تمدن را برای جامعه بشری مستحکم نموده و موجب گسترش علم، تکنولوژی، هنر، ادبیات و... برای انسانیت بوده و امروز در کلبه‌ای از تمدن که هر آن احتمال ویرانی آن دارد بسر می‌برد.

با مشاهده تاریخ مبارزاتی این خلق، بوضوح دیده می‌شود که اکثر قریب به اتفاق اشخاص، احزاب و جناح‌هایی که به اصطلاح با نام دفاع از تاریخ و فرهنگ این خلق برخاسته‌اند، درصددند تمدنی که فرزندان مادر تمدن خاورمیانه و خلق کرد ایجاد نموده‌اند و خواستار

آرایش مادر پیرشان می‌باشند، به این خلق تحمیل نموده و کارهایی که حتی دشمنان خلق کرد قادر به قبولاندن آن به خلقمان نبوده‌اند، به این خلق قبولانده‌اند. شخصیت و ذهنیتی در این مرز و بوم ایجاد گشته که به هیچ وجه توانایی نمایندگی مبارزات این خلق را ندارند. ذهنیت و شخصیت ایجاد شده در نتیجه اعمال سیاست‌های دشمنان، چگونه شانس موفقیت در مقابل سازندگان همان ذهنیت و شخصیت را دارد و آیا توانایی گذار از آن را خواهد داشت؟ اهداف و برنامه‌های دولت‌گرا و ملی‌گرا چگونه در مقابل همان برنامه و ایدئولوژی به مبارزه پردازد؟ و بفرص پیروزی در این مبارزه در وضعیت ایجاد شده قبلی آیا بقوت خود باقی نخواهد ماند؟ و لذا به مذهب همان سیستمها مبدل نخواهد گشت؟ طبیعتاً چنین شیوه مبارزاتی‌ای تنها به قدرت رسیدن و دستیابی به جاه و جلال گروهی و سقوط برخی دیگر را از قدرت در پی خواهد داشت و منجر به تکرار تاریخ و مبتلا شدن به سرنوشت جنبش‌هایی چون سوسیالیسم رئال، رهایی ملی و سوسیال دموکرات‌ها و به نسبت آنان بسیاری از خرده احزاب‌های ظهور یافته در کردستان شده. البته این موضوع بدلیل عدم تحلیل و تعمقی کافی روی این مسئله و فقدان تفکراتی فراتر می‌باشد که قادر به گذار از چنین شیوه مبارزاتی باشد.

اقتدارگرایی و جاه‌طلبی موضوعی است که بیش از پنج هزار سال است تاریخ بشریت را به انحراف کشانده و فلاکت‌های جبران ناپذیری را برای جامعه انسانی به همراه آورده است. پدیده دولت بعنوان محور این ذهنیت و شکل سیستماتیزه شده آن، در طول تاریخ با سیما و اشکالی جداگانه در برهه‌های مختلف تاریخی ظهور یافته و از جانب ایدئولوگها و متفکران تاریخی بنوعی ایده‌آلیزه شده که ذهنیت ایجاد شده در جامعه بشری، دیدگاهی فراتر از دولت و یا حتی اندیشه نبود دولت را تقریباً دشوار ساخته است. تفکراتی نیز که با نام آنارشیزم ظهور یافته و می‌توان گفت که شکلی بسیار رادیکال از لیبرالیسم غربی می‌باشد، ساخته و پرداخته همان ذهنیت و همان سیستم می‌باشد که امروزه حتی حاضر به قبول جامعه‌پراکنده شده از جانب دولت نبوده و خواهان ایجاد انسانی افسارگسیخته است که همه ارزشهای انسانی را ویران نموده و پایمال نماید. سیر تاریخی عملکرد دولت نیز همین موضوع را نشان می‌دهد و تا بحال نیز همین فلاکت‌ها را برای انسانیت به همراه داشته است. وجود کاراکترهای ذهنیتی دولت‌گرا در ابعاد بسیار گسترده‌ای در همه عرصه‌های حیات انسانی نفوذ کرده به شکلی که همه جنبش‌های جهانی که ادعای آزادی و سوسیالیسم را داشتند نیز به دام دولتگرایی گرفتار آمده‌اند و با مبتلا شدن به دترمنیسم تاریخی، به یکی از مذاهب همان ذهنیت مبدل شده‌اند. جامعه، ذهنیت و شخصیت بشری به جامعه، ذهنیت و شخصیت دولت مبدل گشته و به جای اینکه اصطلاحاً دولت را همچون ابزاری برای اهداف خود بکارگیرند، خود نیز به صورت بخشی از سیستم درآمده‌اند.

می‌توان این موضوع را بسادگی بیان نمود که همه معضلات و بحران‌های امروز جهانی، اعم از جنگ و درگیری، بحران محیط‌زیست، کائوس سیستم، فردیت، فساد اجتماعی و متلاشی شدن جامعه، فساد سیاسی و اقتصادی، بیکاری و ... ریشه در ذهنیت و ساختار نظام قدرت دارد که بزرگترین انحراف و دروغ تاریخی بشمار می‌آید. لازم به ذکر است که این نظام، همه ایدئولوژی‌ها و ادیان بزرگی را که با نام مبارزان آزادی و مبارزه علیه ظلم و بی‌داد برخاسته‌اند طی انحرافات به ایدئولوژی رسمی خود مبدل ساخته و ایدئولوژی‌های مظلومان و ستمدیدگان را نیز به ابزار تحاکم و به قدرت رسیدن، تبدیل نموده است.

در عصر حاضر همه مدل‌هایی که خواستار محدود نمودن قدرت دولت و یا تشکیل دولت رفاه و یا ایجاد دولتی برای نظم و امنیت عمومی می‌باشند و با شعارهای دموکراسی‌خواهی و جمهوری‌خواهی بپا می‌خیزند، تنها به تغییر سیما و نقاب دولت انجامیده‌اند و راه را جهت تداوم حیات این پدیده منحرف تاریخی هموار ساخته‌اند. زیرا این یک واقعیت است که جامعه دولتی باید جامعه‌ای پرورش یافته در نظام باشد و تفکرات و ایده‌هایی که در چارچوب همان نظام رشد می‌یابد، هرگز توانایی گذار از ساختار نظام قدرت را نخواهد داشت و نباید فراموش کرد که تغییرات ایجاد شده از جانب دولت نیز در چارچوب تعاریف و مفاهیمی خواهد بود که خود دولت با نام مفاهیم آزادی به جامعه‌اش تزریق کرده و این کار را توسط کادرهای مبلغ و متفکرانش انجام می‌دهد و به این شیوه در مراحل بحرانی از متلاشی شدن نظامش جلوگیری می‌نماید.

می‌توان گفت که در صورت نبود آترناتیوی بجا و کارآمد که توانایی چاره‌یابی مشکلات عصر حاضر بشری و بخصوص مشکلات خاورمیانه و کردستان را داشته باشد، آینده پرمخاطره‌ای در انتظار بشریت خواهد بود. زیرا هم سیستم‌های واپس‌گرای خاورمیانه‌ای و هم نظام کاپیتالیسم مدعی چاره‌یابی بوده و خود با کائوس و بحرانی عمیق روبرو شده‌اند و مطمئناً سنتز بوجود آمده در مبارزه هر دو سیستم نیز عاری از بحران نخواهد بود.

جنش آپوئیستی در طی بیش از سی سال مبارزه خود و تحلیل و ارزیابی عمیق در مورد مسائل و مشکلات موجود در کردستان و در سطح جهان، قابلیت و توانایی‌های گذار از نظام قدرت‌گرا را نشان داده است. خط‌مشی ایدئولوژیک و فکری رهبر آپو از هر لحاظی با پارامترهای علمی‌ای که در خدمت بشری بوده، آرمان‌های انسانی را نه تنها برای خلق کرد، بلکه برای تمامی خلق‌های خاورمیانه و جهان در خود جای داده و در صدد گذار از سیستم‌ها و ایدئولوژی‌هایی است که با منافع خلق‌ها در تضاد بوده و در خدمت طبقه حاکم می‌باشد. رهبر آپو از دوران نوجوانی تضادها و چالش میان انسان طبیعی و انسانی که از جوهر راستینش دور گشته، را درک کرده و از همان



زمان تصمیم نه شتوه زندگی جدید می‌گیرد و می‌گوید: "من به مانند شما نخواهم زیست" و هرگز با آن سیستم و شیوه زندگی آن یکی نشده و گفته: "یا زمان را متحول خواهم ساخت یا آن را نخواهم پذیرفت" را مبدا زندگی خویش قرار داده و برای اینکار حتی اقدام به تاسیس PKK می‌نماید و بعنوان دومین مرحله تولدش، زندگی سازمانی را نیز از نحوه زندگی سیستم حاکم متفاوت می‌سازد. اما جهت تاسیس سیستمی نوین، ایدئولوژی‌ای مدرن و سازمانی جدید، می‌بایست شخصیتی جدید و ذهنیتی جدیدی را بیافریند که البته این کار راحتی نبود و به نوبه خود انقلابی بزرگ محسوب می‌شد. زیرا شخصیت و ذهنیت رشد یافته در کردستان و ساخته و پرداخته نظام‌هایی که در صدد نابودی این خلق بودند، شخصیت و ذهنیتی بود که به تمامی از جوهر واقعی‌اش دور گشته و به گفته رهبر آپو، حتی یک کرد هم باقی نمانده بود که خیانت نکرده باشد. لذا ایشان اقدام به آفریدن کادرهای پیشاهنگی نمود که توانایی عملی نمودن افکار و اندیشه‌های وی را داشته باشند. خلق شیوه‌ای جدید از زندگی و ایدئولوژی‌ای که مطابق با جوهر انسانیت باشد و توانایی چاره‌یابی مشکلات بشری را دارا باشد سبب شد که بزودی کادرهای مطمئنی در مجاور ایشان گرد آیند. کادرهایی که شخصیت نوین و ذهنیت مدرن انسانی را درک کرده بودند، جهت دفاع از آن و نشر و گسترش آن از هیچ نوع فداکاری‌ای دریغ نکردند. آنان این زندگی را آنقدر دوست داشتند که حاضر بودند به خاطر آن جانشان را فدا نمایند و این کار را نیز انجام دادند. کادرهایی چون کمال پیر، حقی قرار، محمد خیری دورموش، مظلوم دوغان، معصوم کورکماز، زینب کناجی، بریتان، بریوان و صدها تن از کادرهایی که رهبرشان را درک کردند؛ نشان دادند که بایستی دنباله‌رو رهبرشان باشند، روح پنهان وی باشند، برای زندگی آزاد تلاش نمایند، فرهیخته و آگاه باشند، برای دفاع از این زندگی ارتشی ایجاد نمایند، برای جانفدایی همیشه حاضر باشند، خیانت را در درونشان از بین برده و هرگز تسلیمیت را قبول نکنند و پشت به تعلقات مادی، همیشه خدمتگذار خلقشان باشند. این شهدا با ایمان و اعتقادشان به رهبری، سازمان، ایدئولوژی و حیاتی جدید و دور از ریاکاری، رفاقتی راستین را به اثبات رسانده و معیارهای کادری پیشاهنگ را بنیان‌گذاری نمودند.

مقوله پیشاهنگی در هر جنبش یا حرکت ایدئولوژیکی، دینی، سیاسی و .. موضوعی است که بیش از هر چیز به آن اهمیت داده می‌شود. در همه احزاب، جناح‌ها، دولت‌ها و سیستم‌ها نیز کادرهای پیشاهنگ وجود دارند که این موضوع را می‌توان در نقش کاهنان سومری و نهاد کاهنان در اکثر ادیان همچون مسیحیت - که حواریون این نقش را برعهده داشتند - در اسلام، در طریقت‌ها مریدان، در رژیم تئوکراتیک ایران نهاد آیت‌الله و حتی سیستم کاپتالیسم نیز اقدام به خلق کادرهای مبلغ و اداره کننده سیستم می‌نمایند که نخبگان و صاحبان سرمایه می‌باشند و البته

شیوه آموزش و حیات آنها از سایرین جداگانه تر است و از همه مهمتر بطور کلی کادرهای پیشاهنگ در آنها، اهدافی متفاوت تری را دنبال کرده و خواسته‌های جداگانه‌ای را نیز دارند و چه در این دنیا و چه در آخرت برای دستیابی به برخی منافع به فعالیت می‌پردازند. اما بعلت جدا بودن خط‌مشی فکری - ایدئولوژیکی و نحوه فعالیت و اهداف PKK، پدیده کادر پیشاهنگ در این جنبش نیز بسیار متفاوت تر از دیگر جنبش‌ها و ایدئولوژی‌هاست.

می‌توان این موضوع را بخوبی دریافت که PKK روند تاریخی چند هزار ساله را منحرف اعلام نموده و تاریخ خلق‌ها را به نگارش در آورده است و روندی نوین را برای تاریخ خلق‌ها معین نموده است. لذا طبقه حاکم و صاحبان ذهنیت هیرارشیک و دولت‌گرا در سراسر جهان به هیچ عنوان با وجود پدیده‌ای به نام PKK موافق نبوده و سوای منافع تاکتیکی آنان که گاهی از شدت یورش‌هایشان کاسته می‌شود، همه و همه در مورد نابود کردن این جنبش کاملاً موافقتند. زیرا PKK با پارادایم جامعه اکولوژیکی دموکراتیک، مبتنی بر آزادی جنسیتی و نحوه سازماندهی و فعالیت‌های خود و ارائه سیستمی آلترناتیو به نام KCK (کمون جوامع کردستان)، هرم هزاران ساله قدرت و اقتدارگرایی را واژگون نموده و مفاهیم آزادی و دموکراسی واقعی را از نو تعریف نموده است. از مفاهیم و تعاریف سوسیالیسم رئال گذار نموده خود را از مذهب‌شدگی سیستم‌رهای بخشیده و بدون هیچ تردیدی می‌توان گفت که PKK معنا و مفهوم استقلال را با پراکتیک خود متحول نمود و اثبات نمود که جنبشی مستقل و اراده‌مند است.

جنبش آپوئیستی با ارائه برنامه‌ها و طرح سیاست‌های مطابق با فرهنگ، تاریخ و واقعیت خلق کرد و آنالیز علمی - تاریخی بر پدیده کرد و مشکلاتش، در سطحی بسیار گسترده برنامه‌ها و اهداف پلید دشمنان را نقش بر آب نموده و اتحادی ملی - دموکراتیک را در بین کردهای هرچهار بخش از کردستان ایجاد نمود و درصدد ایجاد اتحاد منسجم تمامی خلق‌های خاورمیانه و بوجود آوردن تمدنی جدید در خاورمیانه می‌باشد. طبیعی است که این عملکردهای PKK بشدت متضاد با منافع دولتهای خاورمیانه و بخصوص برنامه و پروژه‌های دولت‌های بین‌المللی می‌باشد. لذا علیه PKK و رهبر آن، علی‌رغم تضادهای موجود فی‌مابین آنان، اتفاق نظر وجود دارد و در این چارچوب به طرح توطئه‌ها و دسیسه‌های وحشیانه‌ای دست‌زده که در سراسر جهان بی‌نظیر می‌باشد. ربودن رهبر خلق کرد رهبر آپو و تحویل ایشان به رژیم ترکیه، توطئه چینی جهت ایجاد شکاف میان رهبر آپو و PKK، همکاری و ارائه برنامه برای گروه تصفیه‌گر و نقشه نابودی PKK، روانه نمودن عاملان و مزدورانشان جهت انجام فعالیت‌های تروریستی به داخل جنبش، تروریزه نمودن PKK و فعالیت‌های دموکراتیک خلق کرد و اخیراً نیز طرح توطئه‌ای پلید جهت امحاء فیزیکی رهبر آپو و مسموم نمودن ایشان و همچنین ارائه طرحی در جلسه

انستتوی هادسن و نقشه‌دستگیری مدیریت PKK بوده که آتش خشم سیستم‌های واپسگرا و به آخر خطررسیده و همچنین سیستم‌هایی که در وضعیتی کائوتیک بسر می‌برند، را از موجودیت PKK بوضوح نشان می‌دهد.

اتفاق نظر در مورد نابودی PKK تنها از سال ۱۹۹۹ شروع نشده و رژیم فاشیست ترکیه در طول سی سال مبارزه، از همه امکانات و تسلیحات نظامی آمریکا و سازمان جاسوسی اسرائیل و امکانات مادی اتحادیه اروپا استفاده نموده است. همکاری‌های این دولت‌ها با ترکیه و اتفاق نظر در باره نابودی PKK موضوعی است که بایستی بخوبی مورد ارزیابی واقع گردد، زیرا برخلاف برخی نظرات، مسئله تنها وجود توازنات سیاسی بین ترکیه - آمریکا - اتحادیه اروپا نیست. این دولتها مدت مدیدی است که درصدد بوجود آوردن فردی کرد مطابق با منافع و برنامه‌های آنان هستند یعنی، فرد و جامعه کردی که آلت دست آنها شده، بی‌اراده و بخصوص تقلیدگرا باشد. احزابی مطابق میلشان است که در خدمت آنان و با توجه به خطمشی فکری - سیاسی آنان حرکت نمایند. خواهان کردستانی هستند تجزیه شده در خاورمیانه. بطور خلاصه همه خواهان بوجود آوردن فرد و جامعه کرد خاص خویشند. اما PKK کردی آزاد، مستقل، اراده‌مند و صاحب هویت، تاریخ و فرهنگ خود و پایبند به آن آفریده که عامل نفاق نمی‌شود و پیشگام برادری است، برخوردار از خطمشی فکری و ایدئولوژی خود بوده همه اقشار و طبقات آن با سیاست‌ورزی آشنا شده‌اند و ادعای پیشاهنگی تمدن جدید در خاورمیانه را دارند. آنان با پروژه کردستان کنونی‌شان باز هم درصددند که سیاست "نه نابودی و نه آزادی" را ادامه داده و رقابتی جدید را برای دستیابی به کردستان که از پنج‌هزار سال قبل شروع شده، بین دولت‌های خاورمیانه از سر گرفته و خواهان تکرار تاریخند، اما اینبار در کردستانی جداگانه و کردستانی که به مرکز سیستم سرمایه‌داری تبدیل شود و نه با ایدئولوژی‌ها و سیستم‌های خاورمیانه بلکه با فرهنگ و خطفکری سرمایه‌داری آسمیله می‌گردد. آنها می‌خواهند جامعه‌ای که با خود تاریخی را تا به امروز نسل به نسل گسترش یافته را متلاشی نمایند تا دیگر جایی که حامل ارزشها و معیارهای انسانی باشد باقی نماند و با اعمال سیاست‌ها و برنامه‌هایشان بتوانند که خاورمیانه را با کائوسی جدی مواجه سازند و به این شکل برنامه‌های وابسته سازیشان را عملی نموده و به همه بقبولانند که تنها فرمولاسیون چاره‌یابی مشکلات در نزد آنها یافت می‌شود. اما PKK از همان ابتدا این سیاست‌ها را بخوبی ارزیابی نموده و همچون آلت‌ناتیوی جداگانه فعالیت‌هایش را در جهت آفریدن خلقی با اراده که ارزشهای انسانی و علمی را به انسانیت بازگرداند، گسترش داد. پس می‌توان بخوبی ضرورت ظهور PKK و اهمیت فعالیت‌های جنبش آپوئستی را درک کرده و جسارت و اراده این جنبش در وضعیت کنونی سیستم‌های جهانی را دریافت و پی برد که برای

جنبش فعالیتی و دستیابی به چنین اهدافی چگونه کادری بایستی در چشم‌انداز باشد و تفاوت بین کادرهای پیشاهنگ PKK و سایرین را بخوبی درک نمود.

مقوله کادرشدن در PKK پروسه‌ای است که یک عضو جنبش از آن گذار نموده و خود را از لحاظ سازمانی، ایدئولوژیک آموزش داده، خود را از شخصیت و ذهنیت کلاسیک سیستمهای حاکم رهایی بخشیده، جهت پراکتیزه نمودن برنامه و اهداف جنبش برای هرگونه فداکاری و فعالیتی حاضر بوده و در هر مرحله‌ای نوسازی‌های لازم را در خود بوجود آورده خارج از آن هدفی دیگر نداشته باشد و در میان خلق به روشنگری پرداخته و سطح آگاهی ایدئولوژیک - سیاسی خلق را افزایش می‌دهد. به آزادی زنان و خطمشی ایدئولوژیک زنان آزاد اعتقاد داشته و این موضوع را که آزادی جامعه بسته به آزادی زنان است را بخوبی درک کند و برای عملی شدن آن به فعالیت پردازد. پارادایم نوین رهبر آپو؛ جامعه اکولوژیک دموکراتیک مبتنی بر آزادی‌جنسیتی را ابتدا به کاراکترهای شخصیتی و ذهنیتی خود مبدل ساخته و جهت گام‌های پراکتیکی و نهادینه کردن در جامعه به فعالیت پردازد. خطمشی دفاع مشروع را که حقوق مشروع یک انسان و یک جامعه می‌باشد، درک کرده و در این چارچوب به دفاع از خلق، سازمان و ایدئولوژی سازمان و رهبر خلق کرد و سیستم کنفدرالیسم دموکراتیک خلق، پردازد. مفاهیم رفاقت و کادر بودن را بخوبی درک کرده و در طول زندگی سازمانی خود عملی نموده و با ایستار خود به دیگران نیز بیاموزاند. خطمشی شهدای آزادی‌خواهی خلق را مانیفست زندگی خود قرار داده و در پی جواب سوال چگونه باید زیست؟ شیوه زندگی رهبر آپو را درک و آن را بعنوان حیاتی نوین و آزاد مبدا زندگی خود قرار دهد و در جواب به این سوال درصدد تاسیس تمدنی جدید برای انسانیت برآید. از همه مهمتر اینکه مشارکتی داوطلبانه را مبنای مشارکت خود در سازمان و در کار و فعالیت خود قرار داده که این موضوع در ظهور یک کادر پیشاهنگ اهمیتی حیاتی دارد و کادری می‌تواند پیشاهنگی موفق باشد که داوطلبانه و با جسارت کامل در پروسه کادرشدن جای بگیرد.

پروسه کادر بودن و مشارکت در جنبش آپوئیست، تعاریف و مفاهیم کلاسیک عضویت سازمان‌های کلاسیک را پشت سر گذاشته و کادرهای خود را به پیشاهنگان راستین خلق تبدیل نموده و سطح پاسداری از سازمان، خلق و دستاوردهای سازمان و ارزشهای کمونال جامعه را تعالی بخشیده و این موضوع نیز خلق کرد را به خلقی پیشاهنگ در پیدایش تمدنی جدید در خاورمیانه مبدل می‌سازد که اساساً رمز موفقیت جنبش آپوئیستی و فناپذیر بودن این جنبش، ارتباطی مستقیم با این امر دارد. همین موضوع سبب شده که همه توطئه‌های علیه این جنبش را بی‌تاثیر و بی‌اساس نموده و هیچ توطئه‌ای علیه این جنبش تا بحال شانس موفقیت نداشته است.

بلعکس این توطئه‌ها، سازمان را قوی‌تر، رفاقت را صمیمی‌تر، شهادت را با معنا تر و ارزش و اهمیت موجودیت این جنبش را بر جهانیان به اثبات رسانیده است.

اینست که علی‌رغم وجود همه این توطئه‌ها و توافقات شوم علیه این جنبش امروز آپوئیست‌ها توانسته‌اند در هر چهاربخش از کردستان، اروپا، روسیه، قفقاز و بسیاری از نقاط جهان که خلق کرد در آن بسر می‌برد، سازماندهی خود را گسترده‌تر نموده و به روشنگری نه تنها خلق کرد بلکه دیگر خلق‌ها نیز پردازند. در هر یک از بخش‌های کردستان کادرهای پیشاهنگی ظهور کرده و پایه‌های جنبش آپوئیستی را در آنجا مستحکم نمودند.

توطئه بین‌المللی ۱۵ فوریه ۱۹۹۹ و ربودن رهبر خلق کرد، موجب بروز قیام گسترده و فراگیر سوم اسفند سال ۱۳۷۸ از جانب خلق کرد در شرق کردستان شد و خلغمان آمادگی خود را جهت پذیرش جنبش آپوئیستی اعلان نمود. در واقع این قیام، خواسته‌های خلقی را به زبان آورد که بدون سازماندهی مانده، به دنبال پیشاهنگی می‌باشد و رهبری‌ای ایدئولوژیک و کاریزماتیک می‌طلبد. وجود پتانسیلی انقلابی و مخالف با رژیم استبدادی جمهوری اسلامی در شرق کردستان و ایران امری انکار ناپذیر است. اما فقدان سازماندهی‌ای منسجم و پیشاهنگ که توانایی نمایندگی خلق و خواسته‌هایشان را داشته باشد، پتانسیل موجود را بی‌تاثیر نموده و به مخالفتی پراکنده تبدیل نموده بود. این قیام‌ها از طرفی ابراز همبستگی ملی خلق شرق کردستان با جنبش آزادی‌خواهی خلق کرد بود و از دیگر سو طلب رهبری‌ای ایدئولوژیک و سازمانی پیشاهنگ بود. ده‌ها تن از جوانان غیور شرق کردستان جهت پروتستو نمودن این توطئه و ابراز این طلب مبارزاتی به درجه شهادت نائل گشتند. صدها تن از جوانان به صفوف گریلا پیوستند و اغلب آنان به کاروان شهدا پیوستند. فعالیت‌های سازماندهی، روشنگری، دفاع از خلق در این بخش از کردستان نیز شروع شد و خود را به درجه تاسیس حزب رسانید. تاسیس PJAK و سازمانی پیشاهنگ برای شرق کردستان در نتیجه این قهرمانی‌ها و فعالیت‌های کادرهای پیشاهنگ این سازمان بود که از پایه‌های مستحکم و میراث بزرگ مبارزاتی PKK برخوردار است. یکی از کادرهای پیشاهنگی که در موفقیت آمیز بودن این جنبش در این بخش از کردستان موثر بود، رفیق عاکف مامو زاگرس بود.

رفیق عاکف مامو زاگرس جوانی بادرایت، فرهیخته، توانمند، با اراده و یکی از جوانان پیشاهنگی بود که بعد از توطئه بین‌المللی علیه رهبر آپو به مثابه دیگر جوانان راه کوهستان را انتخاب نمود و به صفوف گریلا ملحق شد. وی در مدت کوتاهی درک کرد که جهت جوابگویی به این توطئه و وحشیانه بایستی هر چه زودتر مسائل ایدئولوژیک - سازمانی را درک نماید و خود را به درجه کادری پیشاهنگ برساند.

ایشان بخوبی جامعه‌ای که در آن متولد شده بود را تحلیل کرده و جامعه جدیدی را که بدان وارد شده بود همچون تولدی جدید برای خویش می‌دید. او دانشجویی بود که در طول دوران دانشجویی خویش همیشه در حال مبارزه بود. اما در مدت بسیار کوتاهی به خوبی به این موضوع پی برد که آن سطح مبارزاتی نه جوابگوی خواسته‌های خلقتش است و نه احساسات انقلابی را سیراب می‌نماید. او بر این موضوع آگاهی پیدا کرده بود که اصطلاحات دروغین رژیم مگر تنها موجب به درازا کشیدن حیات رژیم و سیاست‌های پلیدش شود و هرگز به این موضوع اکتفا نمود که تعریف آزادی، تعریفی است که جازنان رژیم تبلیغ آن را می‌کند.

رفیق عاکف می‌دانست، روشنفکرانی که مدعی استقلال فکری - سیاسی اند و بجز مبارزه‌ای سطحی که با ابراز تهدیدی به عقب نشینی مجبور شده و یا پا به فرار بسوی اروپا و آمریکا نهاده و در آنجا نیز منفعل می‌گردند و صاحب هیچ‌گونه آلترناتیوی، سویای بیکفایت نشان دادن حاکمان و راهنمایی حاکمان جهت بهتر تحاکم نمودن و یا بهترین آنها بجز تبلیغ سیستم غرب و مقدس نمودن و ایده‌آلیزه نمودن آنان - که به نوبه خود دگماتیسم فکری بسیاری از روشنفکران بحساب می‌آید- کار دیگری از دستشان ساخته نیست. آنانی بدون در نظر گرفتن واقعیات و حقایق خاورمیانه و تاریخ و فرهنگ آنان خواهان تحمیل سیستم‌های خیالی و اتوپیک می‌باشند و همانا این ابرقدرتهای جهانی در حال حاضر از انجام این کار ناتوان مانده‌اند. ایشان بر این موضوع نیز کاملاً واقف بود که هر مبارزه‌ای که بر نیروی ذاتی و توان جوهری خلق تکیه نکند، به هیچ وجه نمی‌تواند مدعی آزادی و دموکراسی باشد و هرگز بشکلی دراز مدت شانس پیروزی و تداوم حیات نخواهد داشت.

رفیق عاکف بعد از مشارکتش در جنبش آپوئیسم، افق دیدش بسیار وسیع‌تر از گذشته و با جهان‌بینی نوین و خط‌مشی ایدئولوژیکی مدرن آشنا شد و بخوبی به آلترناتیو بودن و توانایی‌های این جنبش در گذار از مشکلات و معضلات پی‌برد. او واقف شد که بایستی بیشتر در دریای عمیق علم و فلسفه رهبر آپو تامل نماید. در این راه از هیچ‌گونه کوششی دریغ نکرده و در کسب آگاهی‌ها و استفاده از آن در فعالیت‌های روشنگری خلق، کادری کوشا بود. این جهان‌بینی به او یاری رساند که مفاهیم واقعی انقلاب، انقلابی‌گری، ایدئولوژی، دموکراسی، روشنفکری، روشنگری، خلق، مبارزه، زیبایی، زنان و آزادی را درک کند و برای دستیابی به اهداف سازمان که دستیابی به آزادی و دموکراسی راستین بود، به فعالیت پردازد.

بعنوان کادر مکتب آپوئیسم، بدون تردید و با جسارت و اراده‌مند با مسائل ایدئولوژیکی برخورد می‌کرد و معیارهای ایدئولوژیکی را در کاراکترهای شخصیتی و ذهنیتی خود متبلور می‌ساخت و با کاراکترهای کلاسیک شخصیتی و ذهنیتی سیستم چندهزار ساله نه تنها در درون

خود بلکه در شخصیت و ذهنیت رفقا که در پراکتیک و اعمالشان انعکاس می‌یافت، جهاد اکبر را اعلام نموده بود. به این طریق هم خود و هم رفقایش را جهت پراکتیکی موفق‌تر به مبارزه با کاراکترهای ذهنیتی کلاسیک که بردگی را به انسانیت قبولانده بود، تشویق می‌کرد و آنها را در حد توان خود به گام برداشتن در مسیر انقلاب ذهنیت و وجدان رهنمون می‌شد. در حقیقت رفیق عاکف مامو زاگرس این موضوع را درک کرده بود که جنبش آپوئیستی تعریف و مفهوم انقلاب را به شکلی کلاسیک پشت سر گذاشته و برخوردار از مفاهیم و تعاریفی نوین از انقلاب و اساسا انقلاب در انقلاب بود که بخصوص مفاهیم سوسیالیسم رئال را درمورد انقلاب و انقلابیگری پشت سر می‌گذاشت، و به آن اعتقاد و باور کامل داشت.

رفیق عاکف جامه آتشین مدیریت جنبش آپوئیستی را بر تن کرد و توانست مدیری لایق و حتی پیشاهنگی موفق برای مدیریت PJAK باشد. در طول دوران مدیریتش سعی می‌نمود که آنچه را برای یک سازمان و پروسه تکوین حزبی لازم است، بجای آورد و بر چگونگی دفاع از دستاوردهای سازمان همیشه بطوری عمیق می‌اندیشید. با همه مفاهیم غلطی که درصدد بودند این پروسه را متوقف سازند و حزب را از پروسه تکوین و کادر را از پروسه کادرشدن، منحرف سازند، شدت به مبارزه می‌پرداخت و در این کار بسیار موفق عمل می‌نمود.

می‌توان مدعی پیشاهنگی رفیق عاکف در انقلاب و یا انقلاب‌های جنبش آپوئیستی در خاورمیانه شد. شور و شوق جوانی را همیشه در خود زنده نگاه داشته و توانست که همیشه پیشاهنگی صادق و تلاشگر باشد. وی با روح جوانی و ایده رهبرآپو به سمبل تلاشگری، پیشاهنگی و انقلابیگری مبدل شد و برای جامعه کرد و بخصوص خلق کرد در شرق کردستان نمونه واقعی یک کادر پیشاهنگ آپوئیست باشد. کادرهای پیشاهنگ جنبش آپوئیسم و نقش پیشاهنگی آنان نه تنها برای کردستان و خلق کرد بلکه برای تمام بشریت پیشاهنگی‌ای واقعی است که در این راه و باهمین ادعا زندگی کردند و برای چنین زندگی‌ای به درجه والای شهادت نائل گشتند.

تا زمانی که خاورمیانه چنین فرزندان را پرورش دهد هرگز از پیشرفت باز نخواهد ایستاد و در عرصه جهانی پیشاهنگ تمدن‌های بشری خواهد بود.

## هزار نقش آفرید

آرام پیر

۵۰۰۰ سال قبل ما بودیم و ۵۰۰۰ سال است که ما نیستیم، این داستان، تاریخ ۵۰۰۰ سال استعمار است. داستان درازبست که هزاران بار هزاران کس خواستند آن را بنویسند. خیلی‌ها خواستند بگویند که ما فرزندان واقعی این مملکت بی نام و نشان در این کره خاکی هستیم و آمدند و رفتند، اما داستان واقعی این سرزمین را درک نکردند. درک واقعیت‌های این وطن آسان نیست و این در حالی است که تمام این سرزمین حرف می‌زند؛ درختانش، گل‌هایش، گندمش، روستایش تمام این‌ها از واقعیت‌های این خاک سخن می‌گویند. همه سخنانشان دعوت به درک واقعیت‌های این مرز و بوم است. واقعیت را کسی می‌تواند درک کند که به راستی فرزند او باشد و همانا اوست که می‌تواند داستان واقعی این وطن را بسراید.

کردستان وطنی بی‌مرز که نه ابتدا دارد نه انتها، نه تقویم دارد نه سال‌روز و نه یاد بود. اما تا بخواهید مقبر دارد. پر از قبرستان است. گاه گاهی اگر کسی بخواهد به واقعیت‌های این قرن در برابر کردها پی ببرد، احتیاج به هیچ اسناد رسمی و یا غیر رسمی ندارد بلکه می‌تواند به کلمات انفال، بمباران شیمیایی، حلبچه و هزارها قبرستان کمی بیاندیشد تا بداند که کردها دارای چه داستان بزرگی می‌باشند. داستان بزرگ و تاریخی کردها اکنون به تحریر در می‌آید و هزارها مرد شروع به نوشتن آن کرده‌اند هم با قلم هم با اسلحه.

عصر بی‌هویتی کردها به پایان رسیده، چون کردها با صدایی که جهان را می‌لرزاند، می‌گویند " ما هم حرفی داریم " و این صدای راستین ابراز هویت فرد کرد می‌باشد. کردها برای ابراز هویت خود این بار نه تمنا می‌کنند نه سکوت، بلکه این بار کار بسیار عظیمی در حال انجام است کاری که در آن باید به مکانی خیره شد به آزارات، یعنی مکان بتن شد کردها، آری کردهای در نظر مرده کنونی، مشغول تحقق کاری عظیم هستند. آیا شما می‌دانید آن کار چیست؟ جنگ و فروپاشی صخره‌های آزارات در ۷۹ شروع شده و در ۸۴ به تمامی فرو ریخت و تا حال هم در حال دوبار نوشتن داستان تاریخی خویش هستند. هر فرد کرد که احساس غریبی با



جهان کنونی داشته باشد و بداند که احساسش به او دروغ نمی‌گویی، حتماً به آنجا می‌رود برای سهیم بودن در نوشتن رمان بزرگ یک خلق گم‌شده در تاریخ جهان. آری برای نوشتن رمان بزرگ کردها باید دارای توانایی عظیمی بود. قدرت درک انسان بودن، به خلق اندیشیدن و پاره کردن زنجیرهای ساختگی استعمارگران کاری بس عظیم است و باید به سوی مکان نوشتن شتافت. آیا شما می‌دانید مکان نوشتن این رمان بزرگ برای خلق کرد کجاست؟

امرالی؛ جزیره‌ای کوچک، درسیم، زاگرس، آمانوس، بهدینان و قندیل هم چشم به چشم این جزیره دوخته‌اند. مردی که واقعیت‌ها را درک می‌کند آنجاست و هزاران بازیگر ماهر هم در این کوه‌ها نقش آفرینی می‌کنند. آری داستان وطن کردها ۳۰ سال است که در حال نوشتن است و نقش آفرینانش هر یک به وجود آورنده یکی از صحنه‌های این رمان عظیم هستند. نقش قهرمان، فداکار با محبت، با جسارت و هزارها نقش دیگر آفریده شد. هر کس که در این فرایند عظیم شریک شود، حتماً می‌فهمد که قادر است کدامین نقش را بیافریند. چون خود را در آن جا خواهد شناخت در این شناخت تردیدی ندارند. آیا شما هم نمی‌خواهید خویش را بشناسید؟ آیا شما هم نمی‌خواهید در نوشتن این رمان بزرگ سهیم باشید!

در تاریخ عظیم این ۳۰ سال تلاش و مقاومت هزارها قهرمان یکی بعد از دیگری با بخشیدن جان خویش، به این تاریخ جان بخشیدند و ما اگر بخواهیم این تاریخ را بنویسیم هرگز نمی‌توانیم، زیرا هنوز بخش بزرگی از رمان آفریده نشده است، اما ما می‌توانیم حداقل بخشی از آن را با هم بنویسیم. البته این کار بسیار مشکلی است چون باید ما خود حداقل دارای احساسی مشترک نیست به این تاریخ باشیم. آیا شما دارای احساسی بدین گونه در قبال نوشتن بخشی از این رمان بزرگ را دارید؟

عاکف مامو زاگرس، کادر جدی و یکی از نقش آفرینان زیبایی بخش این رمان بود. او می‌توانست نقش‌های بزرگی را ایفا کند. آینده باید در انتظار او می‌ماند اما شهید عاکف را طبیعت از کردستان ربود، آری طبیعت کردستان قهرمان لبخند بر لبش را از آینده‌ای پرتلاش و فداکاری گرفت. شهید عاکف دارای خاطرات زیبا و پرمحتوایی می‌باشد. او فکر، تلاش و همبستگی بزرگی برای بازسازی تاریخ و وطنش داشت. او در رمان بزرگ کردستان بی‌وقفه برای هر اقدام بزرگی حاضر بود، البته برای این که بتوان کاری بزرگ انجام داد، باید انسان بزرگی هم بود. راهپیمایی رفیق عاکف از بوکان به زاگرس، خنیره، کله‌شین و قندیل پر از احساسات یک انقلابی خستگی‌ناپذیر بود و تعجب در این جاست که در هر جایی که هر کسی را دیده باشد خاطره‌ای بزرگ را برایش به جا گذاشته.

**PKK** نام مشهور صحنه تلاش و تکاپو برای آزادیست و فرزندان بسیاری را آگاه کرد و تلاش بسیاری برای آفریدن شخصیتی نوین که قابلیت درک کلمه آپوئیسم را داشته باشند، به خرج داد. شهید عاکف مامو زاگروس، با شخصیت آپوئیستی خود، را در بخشی از کردستان گسترش داد. ما باید بدانیم برای چه آپوئیسم در صدد آفرینش یک شخصیت نو از کردهاست؟ آیا تنها کرد بودن برای درک ظلم و ستم‌های دولت‌های حاکم بر کردستان کافی نیست! اما آپوئیسم کرد را به شیوه حال خود در جامعه، یک کرد ساخته شده بدست نظام‌های استعماری می‌داند. احتمالاً بسیاری از کردها هم این را قبول نکنند.

قبول نکردن ارزیابی‌های فلسفه آپوئیسم برای یک فرد کرد، بزرگترین ظلم در حق خود فرد می‌باشد. تمام سیستم‌های حاکم خواستار ساختن شخصیتی همگون برای سیستم خود می‌باشند و کردهای تحت تسلط این سیستم‌ها بخش بزرگی از این پروژه را تشکیل می‌دهند. فرد کرد از همان ابتدای گشودن چشم خویش با واژه‌های استعماری آشنا می‌شود و به هر جا که پا می‌گذارد و پیروس استعمار را به خون او تزریق می‌کنند و در مدارس به صورتی رسمی و آکادمیک به یک فرد سیستمی تبدیل می‌گردد. حتی از همان ابتدای درس خواندن با الفبای دولت استعماری آشنا می‌گردد و زبان استعمار کم کم مغزش را دربرمی‌گیرد. خانواده، جامعه و مدرسه به صورتی سیستماتیک در تلاش برای تشکیل یک فرد با شخصیتی درخور قبول سیستم استعماری می‌باشند. خانواده، فرد کرد را از تمام تلاش‌ها در عرصه‌های مبارزاتی برای آزادی، زندان می‌کند و جامعه هم به تمامی فرد کرد را به دویدن به سوی سیستم حاکم تشویق می‌کند و مدارس هم به صورتی رسمی و با درج اسناد و مدارک، عضویت فرد کرد را از جامعه کرد رد می‌نماید و به تسخیر ملیتی و قومیتی فرد کرد می‌پردازند. یعنی چیزی که از یک فرد کرد می‌ماند تنها یک لهجه شکسته و به درد نخور زبان کردی است، این در حالی است که مغز و لب فرد کرد به تسخیر سیستم حاکم در آمده است و در عین حال بعضی از کردها با غرور بسیاری از وجود ۴۰ میلیون کرد می‌گویند. اما کدام کرد؟ کرد ساختگی نمی‌تواند در درک واقعیت‌های امروز جامعه کرد توانا باشد. مگر تحت یک بازسازی شخصیتی عظیم قرار گیرد. برای همین ما می‌خواهیم نوع شخصیت‌ها را با هم مقایسه کنیم و باید از دو فاکتور مذکور یعنی فاکتوری که جامعه بر ما تحمیل کرده و شخصیتی که **PKK** در ما به وجود آورده توجه کنیم. رفیق عاکف یکی از افراد بسیار تلاشگر برای دستیابی به مدل شخصیتی آپوئیستی بود. او همیشه در فکر درک تضاد شخصیتی یک فرد در ایران و یک فرد انقلابی در صفوف **PKK** بود و قدرت عضویت در **PKK** را در پیشاهنگی کادر می‌دانست. آیا شما هم نمی‌خواهید قدرتمند شوید؟

رفیق عاکف مامو زاگروس را هرگز انسانی ناتوان در صحنه تلاش در میان صفوف گریلا ندیدیم. او هیچ مسئولیتی را رد نمی‌کرد اما بعد از قبول آن مسئولیت هم کارها را به شیوه‌ای شایسته به انجام می‌رسانید. آیا در میان کردها کسانی که حاضرند در جامعه با تمام مفاهیم استعماری مبارزه کنند و در انتظار هیچ کاخ و کوخی نباشند، زیادند؟ مسلماً نه. کرد ساخته شده به دست سیستم‌های حاضر، کردی است که حتی در قبال نابودی وطنش هم بسیار با بی‌احساسی رفتار می‌کند و با این که هر روز با هزارها سیاست‌انکار و امحای خلقش مواجه می‌باشد اما انگار نه انگار که چیزی می‌بیند یا می‌شنود. یعنی در بعضی مواقع حساس می‌کنید که بعضی از افراد جامعه ما کر و کور هستند. البته آن دسته هیچ وقت حاضر به گفتن دو واژه صحیح برای خلقشان نمی‌باشند. شهید عاکف با کاراکتر فرد جامعه ایرانی حال تضاد حادی داشت. او می‌دید، می‌شنید، ارزیابی می‌کرد و برای برملا کردن سیاست‌های انکار و امحا بر روی وطنش مبارزه می‌کرد. ما چقدر مبارزه می‌کنیم؟

کردستان بر اثر بی‌ثباتی و هرج و مرج همیشه تحت فشارهای بزرگی قرار گرفته و در کردستان انسان‌هایی که بتوانند قابلیت مدیریتی بالا داشته باشند بسیار کم هستند. این باید برای ما بسیار تعجب‌آور باشد. چون ما هرگز برای وطن خود دارای پروژه و برنامه آن‌چنانی نبوده‌ایم و همیشه از بالا سیاست‌های انکار بر روی فرد کرد تحمیل شده است و فرد کرد حتی در بعضی از مواقع قابلیت برنامه‌ریزی برای شخص خود را هم ندارد. رفیق عاکف در مدت ۸ سال جای گرفتن در صفوف گریلا هر روز قدرت مدیریتی خویش را افزایش می‌داد و به سطح مدیریتی و جای گرفتن در بخش کوردیناسیون کل حزب رسید. در ایران یک شخص کرد با جای گرفتن در یک بخش دولتی به عنوان مسئول، باید هزارها بار بی‌هویت بودن شخصیت خویش را به دولت ثابت نماید و با تمام حرکاتش نشان دهد که "بیابید دیگر در من اثری از کرد بودن وجود ندارد اگر یک رگ من خون کرد بودن در آن باشد آن‌را پاره پاره می‌کنم" و بدین گونه به او یک وظیفه محول می‌گردد و البته که در انجام این مسئولیت هم مثل یک ساعت کوکی هر روز باید کوک شود و از خود هیچ فکری نداشته باشد. کردها تنها در یک مسئله برای دولت می‌توانند پروژه داشته باشند، آن هم امحای قومیت خویش می‌باشد. که عامل آن، ضد سیستم گریلا و جاش‌های کرد در ایران می‌باشند. اما آنها برای بازسازی شخصیتی خویش و رهایی از سیستم مذکور هیچ پروژه‌ای ندارد و حتی نمی‌خواهد در آن هم مشارکت کنند.

شهید عاکف در جامعه فرد موفق بود. او تمام موارد نظام یافتگی و جای گرفتن در هر کاری را با موفقیت سپری کرده بود و به دانشگاه هم رسید و می‌توانست در سطح بزرگتری در درون رژیم ایران هم خویش را مطرح نماید. اما قبول این کار اتمام هویت فرد کرد می‌باشد. و پیشرفت

یک فرد کرد دولت‌های حاکم، آنگونه است که می‌تواند به دولت ملحق و تقریباً مرده باشد. همانند فاشیست‌های کرد که می‌گویند "یک کرد خوب، یک کرد مرد است" مردن فرد کرد از لحاظ شخصیتی مردن هویت فرهنگی، تاریخی و قومی آن شخص می‌باشد و در این جاست که رفیق شهیدمان تلاش را برای هرچه بهتر یک کرد نوین بودن به خرج داد.

رفیق عاکف خدمت به انسان کرد را یکی از وظایف اساسی خویش می‌دانست و هر آن برای هر نوع کمک و خدمتی برای یک فرد کرد حاضر بود و برای همین هم گفتم که به هر جا پا گذاشته، خاطره‌ای را در ذهن رفقا جا داد. در جامعه، یک فرد کرد چقدر حاضر به خدمت و کمک به یک کرد دیگر می‌باشد. البته که است. به‌خصوص در شرق کردستان که دارای فرهنگ مبارزاتی والایی نمی‌باشند، این وضع بسیار وخیم تر شد و از لحاظ فکری کمتر کسانی هستند که به همدیگر کمک کرده و بتوانند برای رشد و باروری فکری همدیگر کار چندان مفیدی انجام دهند. البته که رژیم‌های حاکم با سیاست‌های تبعیض آمیز قومی تا حد بسیاری کردها را به سوی قوم حاکم جلب کرده و انگار که قوم حاکم دارای فرهنگ و عقلانیت بسیار عظیمی است و کردها هم هیچ‌گونه خصوصیتی آن‌چنانی را دارا نیستند. و حتی در ایران کار به جایی رسید که منت می‌گذارند و می‌گویند "این‌ها چنان عقلی که خودشان با آن بتوانند کاری را بکنند، ندارند و ما داریم از آنها مواظبت می‌کنیم".

رفیق عاکف فرهنگ همکاری، انتقاد و صمیمیتی بی‌چون و چرا با اطرافیان خود داشت و همبستگی ملی را در نوع دوستی با دیگران بنیاد نهاد. انتقادی که رفیقی را از لحاظ شخصیتی ضعیف کند، را به زبان نمی‌آورد و با تمام سماجت خود برای پیروزی در رد و قبول هر گونه مسئله‌ای با اطمینان عمل کرده و این‌گونه رفتار از رفیق عاکف باعث تشویق رفقا به همکاری، خودانتقادی و جدیت در کار می‌گردید. در PJAK دوران مدیریت و دوران قبل از آن، در کارهایش رشد و نمو دیده می‌شد و او توانست در مدت ۴ سال در PJAK همچون یک فرد پیشاهنگ عمل کند.

قدرت تحلیل سیاست‌های انکار و امحاء دشمن بر روی خلق را داشت و همیشه جوانان را به ادامه راه شهیدان و پیروی از خط‌مشی رهبر آپو دعوت می‌کرد. البته فرد کرد که خود به یک کادر پیرو خط‌مشی سیستم‌های حاکم تبدیل گردید. نمی‌تواند از سیاست‌های دولت‌های مذبور هم چندان آگاهی داشته باشد. باید فرد کرد خود را از سیستم رها سازد و قدرت جدایی از سیستم را داشته باشد و این هم با پیروی از خط‌مشی رهبر آپو و پیوستن به صفوف گریلا مهیا می‌گردد برای همین همیشه رفیق عاکف مامو زاگرس خواستار مشارکت جوانان کرد در صفوف گریلا بود.

عضو کوردیناسیون PJAK رفیق عاکف، هرگز متانت، باوری و صمیمیت خویش را در برابر رفقای هم‌زمش از دست نداد و در برابر هر انتقادی که از سوی رفقای از کارهایش صورت می‌گرفت با احترام برخورد می‌کرد و پس از پی بردن به کمی و کاستی‌هایش از خود انتقادی و بازسازی دوباره فکری و روحی خود هرگز پرهیز نمی‌کرد. نه از کسی بزرگتر و نه از کسی کوچکتر بود یعنی نه این که شخصی که وظیفه‌ای به او محول گردید بر سر فرزندان وطنش سایه بیندازد و هر ظلم و تکبری را که در دنیا موجود است در وجود خود جمع کند.

رفیق عاکف بخش عظیم و زیبایی از رمان فداکاری، صداقت، صمیمیت و مبارزگر بودن را بازی کرد. و هر روز می‌توانست در نقش‌های بزرگتر در عرصه مبارزاتی خلق کرد جای گیرد. آپوئیس درک واقعیت‌های شخصیتی یک فرد کرد می‌باشد و اگر کسی خواستار نقش آفرینی در بازسازی رمان بزرگ خلق خویش می‌باشد می‌تواند با پا گذاشتن به عرصه مبارزاتی PJAK نقش یک کرد مبارز که توانسته تا حدی واقعیت‌های جامعه کنونی کرد را درک کرده باشد و خود را از چنگال بندهای اسارت سیستم‌های استعمارگر بر کردستان رهایی بخشد و رو به امرالی کند و با فکر رهبر آپو و راه جاویدان تمام شهدای این خط مشی و راه رفیق شهید عاکف زاگرس مامو را ادامه داد.

## رادمردترین و نستوه‌ترین انقلابی

آزاد . س

فداییان راه آزادی:

رفیق جوان. عاکف مامو زاگرس آن کسی که غرغر زیر لب‌ها، پیچ‌پیچ صدای خفیف را به فریاد آزادی و ملودی‌های مرثیه‌مانند را به سرود بر سر هر کوچه و بامی تغییر داد، لرزه بر دل کفتاران روزگار انداخت و مرزهای دروغین را درهم کوبید. صدای رعد آسایش چونان ابر بهاری مقبول دل‌ها شد و هر جوانی بر بلندای صدای او خود را شناخت. نسیم صدایش چونان سوز نوای نی "قاله مه ره" خود را ابدی ساخت. این بار با سوز و خروشان برای جهانیان سمفونی رهایی به ارمان آورد. اشعار قانع، مولوی، نالی، خانی، هیمن، هزار را از آن تاریخ کرد. کوه "طرغه" با سپردن فرزند سرافرازش به قندیل، تاریخ انقلاب را سر فراز ساخت. سیروان به درازای تاریخ عظیم بود. امروز با صداها و افکار و آرزوهای سیروان و عاکف به آیندگان آزادی را نوید می‌دهیم. فدایی راه آزادی شد و بانگ رهبر ملی را پاسخ داد. ای زمان یا با تو نخواهم زیست یا تو را به آزادی خواهم آراست. آنان که شمه‌ای از انقلاب و مبارزه راستین آپوئستی در شرق کردستان را درک کرده باشند، عاکف را می‌شناسند. عاکف زاهد و رهرو مدرسه انقلاب، آن کسی بود که با انزجار از زرق و برق فریب کارانه شهرها و آدمک‌های چوبیش، همچون شایسته نامش، گسستی عمیق را با آن جامعه منفور شده و آن حاکمان مستبد نشسته بر اریکه قدرت که در جام‌های شرابشان خون فرزندان وطنمان کردستان را می‌نوشند، به وجود آورد. عاکف همان جوان مصممی که در ابتدای زندگیش عهد پیروزی و فایق آمدن بر مصائب خلق رنجیده از تاریخش را با خونس بسته و جهت کشیدن باری در ازای تاریخ و سنگینی وظایف مبارزه و انقلاب حقیقی خلق کرد همت گمارده بود. عاکف که فریاد مادر را هنگام در خون خفتن پدرش "مامو" شنیده بود، درک به وجود ستم و استیلای همه جانبه سیستمی نمود که خواهان نابودی و فنای ملتش از طرق گوناگون بود نجوایی که در گوشش طنین انداز بود، سبب گردید که در ابتدا با ادامه خط مشی راه پدر، بر آن شود در بجای آوردن آن چه که بدان پایبند بود، نقش ایفا نماید. شاید که بتواند انتقام خون پدر را باز ستاند. عاکف در همان اوان کودکی درسی از مادر برگرفته بود یعنی سر تعظیم فرود نیاوردن حتی به قیمت مرگش و این

چنین شکل‌گیری شخصیت‌ش باثبات، مصمم، مجد و توانا و با اراده می‌نمایاند. جوانمردی و مروتش در دوران نوجوانی سبب می‌شد تا هر کس او را الگوی خود قرار داده و به پشتیبانی راسخ برای جوانان مبدل گردد. با ورود به دانشگاه به مدد فرهیختگی فکری، شخصیتی و سیاسی‌ش توانست شناختی عمیق و علمی از انقلاب و مبارزه پیدا نموده و با اسارت مملو از توحش که بر رهبر ملی کرد تحمیل گردید؛ با قدرت تشخیص و پی بردن به وجود انقلاب راستین به آن ملحق شد. بدین ترتیب با روحی سرشار از عشق رسیدن به هدف، زندگی را به عرصه مبارزه تبدیل کرده و مبارزه را برای بر طرف نمودن عطشی به درازای تاریخ با آزادی پیوند داده بود. این چنین عجین شدنی از شخصیت والا و آزاده‌اش سرچشمه می‌گرفت. با انتخاب دانشگاه انقلاب، به شاگردی برای عملی نمودن آمال‌های مدفون شده در گورستان‌های بی‌رحم ددمنشان تاریخ به مدرسی برای فرزندان و پویندگان مکتب آپوئیسیم در شرق کردستان مبدل گردید. بر این باور بود که دانش و انقلابی بودن پیوندی ناگسستی داشته و عملکرد به آن نیز نقطه تکامل آن محسوب می‌گردد. بنابراین انقلابی بودن عاری از دانش را که به انحراف می‌گرائید، نپسندیده و پیوند میان تئوری و پراکتیک را غیر قابل انفکاک و جدایی‌ناپذیر می‌دانست. روشنفکری انقلابی بود که هرگز از میدان مبارزه دوری نجسته و شانه از زیر بار آن خالی نکرد و هر مکان و زمانی را برای آموزش در مبارزه غنیمت می‌شمرد. با این که از لحاظ سازمانی و بر اساس مبانی شایسته‌سالاری از فرماندهان و مدیران طراز اول حزب به حساب می‌آمد اما در کمال تواضع و فروتنی که از خصایص اخلاقی مبارز بودن است، با خلق و دیگر رفقا برخورد نموده و همیشه اذعان می‌داشت که باید تلاش نمایم که بدهکاری‌هایمان به تاریخ و خلقمان پردازیم. با دارا بودن خواستگاه مستحکم انقلابی در مقابل تمامی آفت‌ها و مریضی‌ها که خواهان تحمیل خویش بر بدنه حزب بودند، همچون طبعی حاذق برخورد نموده و با ریشه کن کردن آن جانی دوباره به کالبد سازمان می‌بخشید. با نگاه تیزبین و تحلیلات ریشه‌ای مسائل در جهت‌دهی و تثبیت مسائل مربوط به سازمان و حرکت نمودن بر اساس خط مشی تعیین شده مهر خویش را بر کلیه مسائل زده و در ارتقاء دادن و شتاب بخشیدن بیشتر کارهای تشکیلاتی، از مؤثرترین ایدئال‌های خواسته شده از طرف رهبری بود. PJK را دمیدن نفسی مسیحایی در کالبد بی‌روح ملتی می‌دید که مدت مدیدی گرفتار مالیحولیای القاء شده از طرف سیستم شده و در خواب غفلت و کابوس ترس از آزادی به سر می‌برند. جنبش جوانان را بی‌چون و چراترین ضمانت مبارزه و پیروزی خلق پنداشته و بر این باور بود آن چه می‌تواند ایدئال‌های حقیقی و راستین جوانان و خواسته‌های خلق را بارور سازد، جوانی مطابق با معیارهای آپوئیسیتی است. متبلور شدن شخصیت انقلابی جوان در او و پراکنش و القای آن به دیگر رفقا و

کلیه جوانان خصوصاً دختران شرق میهن به امیدی در مبارزات آنان تبدیل گردید. مشارکتش در اولین کنفرانس KCR و دیدن جوانانی که امید و آرزو در چشمهایشان موج می زد، او را به وجد آورده بود و آن را همچون شریان خونی تازه در رگهای جنبش آزادی میانگاشت. اعتقاد و ایمان قلبیش به جوانان در عملی نمودن کنفدرالیسم جوانان شرق کردستان و رادیکال تر نمودن دمکراسی در جامعه با انجام عملیات‌های همه جانبه و ممتد را به مثابه رمز پیروزی می پنداشت. جوانانی که او را شناختند، عاکف را به مثابه اسوه و یکه تاز رهرو آزادی، نسته، راسخ، فرهیخته، مجد، رفیق راستین و انقلابی و دانا، تلقی نمودند و به اسطوره مقاومت و کاوه زمان در مقابل ضحاکان تبدیل شد و عاکف پلماز را در شرق کردستان تجسم کرد و با پیشروان آزادی همگام گردید. امروزه گهواره تمدن، سرزمین آتش و مهد الهه‌های آزادی با تلنگرهای تو آویزه‌های یخی مغزهای منجمد یافته ترک برداشتند و با شنیدن دگر باره ملودی‌های انقلابی گری کهنیان سرزمین زیلان؛ آفرودیت زمان به پا خاسته و از غارهای انزوا و تاریکی گریخته و به نور الفتربایی و ویانی ملحق گردیدند. ای سرزمین اهورایی زرتشت شرمت باد. مزدوران را نبود کن. آنان که احتشام غرب سیرایشان نکرد، همسنگر عاکف شدند و اینک در بالینش خفته‌اند. آیدر نعره‌ای بزن، فورانی کن تو که سرزمین زاگرس‌هایی. آربا با دست هایت به خون شاگرد جوان عاکف آغشته‌ای، تو هیرش را در آغوش خود گرفته‌ای. برخیز نظاره گر مباش. دژهای آزادی قنديل، شاهو، بیستون، آورین منتظر عاکف‌هايند و عاکف اسطوره‌ای شد همانند چگوارا که از زنجیرهای ستم‌رهایی یافت.



## رفیق حقیقت، اعتقاد و ایمان

لیلا دجله

امروز با این ایمان و اعتقاد قلم و کاغذ بدست گرفته و خواستم در این نوشته‌ام به صدایی کوچک تبدیل شوم تا بتوانم خاطره‌ای از اعتقادات و مبارزات رفیق عاکف را به میعادگاه ستایش رسانم. عظمت و شکوهش پیش رویم است، با من حرف می‌زند و مرا هیجان زده می‌کند، بدون شک ایمان و اعتقادی زیبا به من می‌دهد تا قلمم حقایق را بنویسد. من عکس تو را که با رنگ آزادی نقاشی شده است در مقابلم می‌نهم و با خود می‌گویم این چه عظمتی است که نورش صورتم را نوازش می‌کند. این عکس خود، را با شکوه و عظمت کمال پیرها آراسته، و هر تصویری از آن ایده‌های بزرگی را با خود می‌آفریند.

هنگامی که به این عکس زیبا که انگار با مداد نقاشی شده‌اند، نگاهی می‌افکنم، حقیقت یک زندگی را در این عکس زیبا می‌بینم. به همین خاطر وقتی قلمم این حقیقت را می‌بیند، همیشه می‌خواهد در نوشتن جمله‌اش یا در جمله‌سازی بسیار ماهرانه عمل کند. این عکس را می‌آرائیم و بدین گونه پا به ۲۸ سالگی می‌نهم.

وی کودکی بود که می‌توانستی ارزش زیبایی را در وجودش احساس کنی. در آغوش مادرش در ناز و نعمت بدنی آمده بود و زیبایی را با خود به دنیا آورده بود. مادرش خیلی دوستش داشت. همیشه شیر به وی می‌خوراند و وی را در آغوشش می‌خوابانید. صورت سفیدش که مثل پنبه نرم بود را با آب گل‌ها شستشو می‌داد. خواب شبانه برای مادرش حسرتی بود تا مبادا جگر گوشه‌اش گریه کند. او همیشه نگهبان گهواره طلائی بود. با سختی‌های مادر فداکار در شهر بوکان بزرگ شد و همین باعث شد که جوانی سرزنده و برازنده شود. بزرگ شدن جوانی زیباروی، شهر بوکان را با امیدهای آزادی به جشن و شادی دعوت کرد. هر کس چشم به وی داشت. وی مژده‌ای نو برای خلق بوکان بود. در مدرسه در کمک به دوستان خود یاریگری ماهر و توانا بود و در دل همه دوستانش جای گرفته بود. وی آماده بود راه پدر شهیدش را ادامه دهد. وقتی راه پدرش را به نام آپوئیسیم تداوم بخشید، در مورد جامعه طبقاتی و ملی‌گرایی ابتدائی و دولت‌گرا به تحقیق می‌پردازد. و بدین شکل سوالات زیادی در ذهنش مطرح می‌شود. خلق

کرد از جمله خلق‌هایی است که بیشتر از همه بیچاره و زیر دست است و در تاریخ مبارزاتش با فراز و نشیب‌هایی رو به رو مانده است.

رفیق عاکف جوانی برخاسته از این جامعه زیر دست و مظلوم بود به همین خاطر وقت آن رسیده بود که در برابر دیوارهای ظلم و ستم که بر سینه‌ی خلقتش بنا شده ایستادگی و مقاومت کند.

در برابر ستم و ظلم خدایان قیام کرد و همراه چند تن از رفقای دانشجویی در سال ۱۹۹۹ به جنبش آپوئیستی ملحق شد. رفیق عاکف در دوره آموزش مقدماتی با کتابهای رهبری آشنایی نزدیکی پیدا نمود و به ژرفای تحلیلات قوی و نیرومند رهبر آپو در مورد شخصیت پی برد. در مدت زمان کوتاهی با درک و شور و هیجان موجود در زندگی و با امید و اعتقاد به آزادی، خود را به نیرویی تصمیم‌گیرنده تبدیل نمود. وی علیه شخصیت خود نیز مبارزه‌ای را که رهبر آپو انقلاب ذهنی، اخلاقی و وجدانی نامیده است به پیش می‌برد و بی‌پروا نقض و کاستی‌هایش را از نظر می‌گذراند. به همین خاطر ترس از این داشت که فردی با وجود این ایدئولوژی نتواند برای شخصیت خویش مبارزه‌ای به پیش برد.

با نوعی اعتقاد نیرومند، فلسفه ایدئولوژی رهبر آپو را در می‌یافت. شخصیت شرق کردستان از تحلیلات رهبر آپو بدور مانده و از نزدیک تحلیل نکرده است. همچنین ندیدن رهبر آپو بر دلش غمی گران بود. رفیق عاکف می‌خواست ناراحتی‌اش را در این مورد با تحلیل شخصیت و ویژگی‌هایش و درک فلسفه و ایدئولوژی رهبر آپو برطرف سازد. در این زمینه که برای شخصیت شرق کردستان فلسفه آپوئیستی لازم است و مبارزان شرق کردستان دارای چه ویژگی‌هایی باشند، با شخصیت خویش در جنگ و جدال بود. رفیق عاکف همراه با پارادایم نوین رهبر آپو بنام "دفاع از یک خلق" در تحلیلات و تکاپوهایش برای شرق کردستان در تلاش و جستجو بود که چگونه شخصیتی آپوئیستی در خود بیافریند.

قلمم می‌خواهد با عکسی که با آزادی آراسته شده، حرف بزند. هر چقدر تو را می‌نویسم از تو سیر نمی‌شوم. همراه با حقیقت و اعتقادی که اسم تو روی آن حک شده است، هر چقدر می‌نویسم، می‌خواهم تو را با گل‌های نرگس و شب‌بو بیاریم. نام تو را کنار ستاره‌های آسمان نقش می‌بندم. میان نورافشانی خورشید و ماه چشمهای تو را می‌بینم. رفیق عاکف! اعتقادات تو را به سرود آزادی مبدل خواهیم ساخت، همانطور که قلمم بر زبان آورد. رفیق عاکف در طول مبارزاتش از ایمانی قوی برخوردار بود. برای اینکه فلسفه آپوئیستی را به شرق کردستان بشناساند، همه نیرو و توانش را به کار می‌بست. برای گذار از ضعف شخصیتی موجود در شرق کردستان که در درون PJAK هم وجود داشت، شیوه و متدهای جدیدی را بکار می‌گرفت.

در اولین کنگره PJAK در مدیریت جای گرفت. در مورد مسئله حزبی شدن در شرق کردستان علیه نظام تئوکراتیک که سرچشمه خود را از ایدئولوژی دین سالاری می گرفت، متد حزبی شدن، به نام آپوئیستی PKK را انتخاب کرد.

وی تا مرحله ای نظام دین سالاری را تفسیر کرده بود. در همه تحلیلات خود این را بیان می داشت که باید حزبی شدن را در شرق کردستان به انجام رسانیم. وقتی با رفیق عاکف آشنا شدم، چیزی که توجهم را به خود جلب کرد این بود که برای درد و آلامی که خلق مان در شرق کردستان متحمل شده اند، همیشه می خواست به صدایی آزاد که شرق کردستان بتواند خود را با آن تمثیل کند، تبدیل شود. در موضوع زنان و جوانان نیز صاحب دیدگاهی ورزیده بود. بدون هیچ تردیدی در برابر ایدئولوژی رهایی زن آزاد صاحب شخصیتی صادق و پاک بود. معتقد بود باید راه چاره برای زنان در ایران را که با بردگی و چالش و مشکلاتی که با آن روبه رو هستند، در دست یافتن به ایدئولوژی رهایی زن آزاد دید. وقتی در این بخش کردستان جنبش زنان آزاد به نیرویی فراگیر مبدل شد، بدین معناست که ما در ایران به نیرویی بزرگ تبدیل شده ایم و ما برای مشکلات و مسائل خلق و زنان بهترین آلترناتیو شده ایم.

در مورد جوانان شرق کردستان هم چنین می گفت: جوانان دینامیک تغییر و تحول و دارای نیرویی مختص هستند. پیروزی با نیروی دینامیک جوانان تحقق می یابد. نظام تئوکراتیک ایران جوانان را بی اراده کرده است. لازم است علیه این نظام مبارزه آزادیخواهانه خود را پیش ببریم و بانگ مقاومتی که از مظلوم و زیلان و همه شهداء بلند می شود را سرود. سرودهای ما برای آزادی است و می بایست جوانان ما در شرق کردستان سرودهای آزادی ما را بشنوند. باید نغمه های آزادمان را به گوش جهانیان برسانیم و دنیا همه نغمه های آزادیمان را گوش کند.

رفیق عاکف برای شرق کردستان صاحب شخصیتی بزرگوار بود. همانطور که از بدو جنبش آپوئیستی صدای قهرمانان بزرگ رشد و نمو نمود و تا به امروز نیز خود را بزرگ تر می کند، برای شرق کردستان نیز قهرمانانی که خویش را در زندگی آفریده بودند، همچو عاکف، دلخواز، خوشمهر، آفات، زیلان، مانی و سیروان و همه شهدای شرق کردستان را به یاد می آوریم و یاد و خاطره شان را گرامی می داریم.

هر کدام از آنها در این سرزمین مقدس به گل های آزادی مبدل شدند. مقاومت و امیدهای آنان برای یک زندگی آزاد بود که باعث شد جان خود را فدا کنند و هر کدام نماینده ای برای صلح و آشتی و دمکراسی شوند.

همانطور که رهبر آپو نیز می گوید: درک شهید و زندگی به یاد او و اهداف آنها را به انجام رساندن، مسئولیتی خطیر است. درک و زندگی به یاد شهید، تداوم یک زندگی آزادانه است.

انسانهای بزرگ و زیبا مرگی بزرگ دارند. در خط‌مشی شهداء شهادت به معنای زندگی است و تفاوتی با هم ندارند. در کار و طرز تفکر رهبر مان مابین شهادت و زندگی فرقی نیست. چرا که در خط‌مشی شهداء همیشه یک زندگی عظیم وجود دارد. شهدای PKK این را تمثیل می‌کنند.

شهداء صاحب تصمیمی بزرگ هستند. شهید، عامل پیروزی و زندگی است. شهید اسوه مقاومت است. شهید آزادی است و در برابر همه شهدای آزادی سر احترام فرود می‌آوریم. حال قلم می‌خواهد چیزی را که برای عکس نوشته، بر روی کاغذش به پایان برساند. هیچ وقت وی را فراموش نخواهم کرد. با من و قلمم رفاقتی حقیقی و پاک بنا کرد. شبی پر ستاره و طولانی شد و در قلب رفقا و خلق خود برای شرق کردستان به کمال پیرها تبدیل شد. رفیق بزرگوار و عزیز! مبارزه و امیدهایت برای آزادی را هیچ وقت فراموش نخواهیم کرد. روی هر سنگ و درخت و صخره قندیل، خاطره‌هایت را نوشته‌ای. خاطره‌ات نزد ما زنده است و با ما زندگی می‌کند و جاودان خواهد ماند. باز می‌گویم هیچ وقت یادت فراموش نخواهد شد، ای رفیق حقیقت و اعتقاد...

## شهدا اسطوره‌سازان معاصر

ش.رامان جاوید

حکایات با شخصیت‌های اسطوره‌ای چنان در ذهنیت جامعه کرد حک شده‌اند که فراتر از تاریخ نوشتاری، فرد فرد انسان‌های کرد را در پرتو تاثیرات خود گرفته است. در حقیقت به هر اندازه مورخان در تاریخ نوشتاری، از تدوین تاریخ واقعی کردها امتناع ورزیده‌اند به همان اندازه نیز تاریخ کردها در لابلای اسطوره‌ها اصالت خود را حفظ کرده است. این تاریخ اسطوره‌ای شدن و مبدل شدن به شخصیتی اسطوره‌ای تنها به کسانی تعلق گرفته که با قابلیت فردیشان خواست و آرزوهای خلق را به واقعیت پیوند زده‌اند. ویژگی‌های شخصیتی اینان در میان توده‌های خلق نهادینه گشته و در طول سالیان متمادی و نسل به نسل از دلاوری، شجاعت، رادمردی و فداکاری آنها سخن گفته‌اند. چرا که اینان با تحمل مصائب و سختی‌های زندگانی و بار عیال شخصی، درد و آلام توده‌های خلق را و جور و ستم زمانه را در سخنان، کردار و رفتار روزانه خود بازتاب داده‌اند. اینان چنان به هدف خود پایبندند که در راه رسیدن به آرمان‌هایشان، جسم و روح خویش را برای هرگونه فداکاری و جانفشانی‌ای پرورش داده‌اند. به همین دلیل است که آوازه اینان تا به امروز نیز در اشعار، موسیقی و هنر کردی رسوخ کرده است. فرهنگ، زبان، هنر و تاریخ کردها در سرگذشت و زندگی این آکتورهای اسطوره‌ای محفوظ مانده است. اینان مسیر چگونه پیوند خوردن هر عاشقی به زیبایی معشوقه‌اش را نشان داده و بدین منوال نماد "کلان کرد" را ترسیم کرده‌اند. شاید در نگاه اول داستان "مم و زین" و یا گوش فرادادن به موسیقی "درویش عبدو و عدول" از روابط عاشقانه میان دو انسان سخن بگوید اما عمق این گونه داستان‌ها از بزرگترین آرزوی کردها که همانا آزادی معشوقه زیبایشان (وطن) است، سخن می‌راند. شخصیت‌های اسطوره‌ای از کاوه آهنگر گرفته تا نزدیک‌ترین آنها در عصر حاضر، در مقابل آداب و رسوم سنتی جامعه و ستم سیستم حاکم مخالفت ورزیده و در راه جامعه‌ای نوپا همه مشکلات و سختی‌های روزگار را به جان خریدند حتی جان خود را در این راه فدا کرده‌اند. اینها با رفتار، کردار و اخلاق جوانمردانه خود چنان شخصیتی اسطوره‌ای نمو یافته‌اند که بیشتر از شخصیت هر داستانی، توده‌های خلق را مجذوب خویش ساخته که می‌توان این گونه داستان‌ها را به داستانهای زنده و جاودان تعبیر نمود. این گونه شخصیت‌های اسطوره‌ای تجلی دوره‌های تحول و یا صفحه تازه‌ای از تاریخ کردها هستند.

بر این اساس است که رهبر آ‌پو و PKK نظراتی ژرف و موشکافانه به این داستان‌های زنده و شخصیت‌های اسطوره‌ای داشته‌اند و این داستان‌های را از فلاکت‌باریها، خیانتها، دردها و آلام جامعه کرد، زنجیرهای آ‌داب و رسوم سنتی میرهن ساخته‌اند و در نتیجه، تاریخ و در پی آن معاصر به نوع خاصی از ملاکها و معیارهای شخصیتی مبارز بودن دست یافته‌اند. P‌KK در طول سی سال مبارزه، شخصیت‌های مبارزی آفریده که سطح رفتار، عمل، طرز تفکر و اخلاق‌شان نمونه شخصیت‌های اسطوره‌ای برای نسل امروز و آیندگان خواهد بود.

شهدای P‌KK از حقی قرار، کمال پیر، مظلوم دوغان، معصوم کرکماز، زینب کناجی و بریتان در سال‌های ۱۹۷۶، ۱۹۸۲، ۱۹۸۶، ۱۹۹۷ گرفته تا شهیدان دلخواز بینگول، آفات، عاکف زاگرس مامو، در سالهای ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷، از چنان شخصیتی برخوردارند که ویژگی‌های شخصیتی‌شان، کردار نیک‌شان، فداکاری‌شان، پیوند ناگسستنی آنها با آزادی خلقشان، اخلاق زیبایشان، ترجیح دادن بر آورده نمودن نیازهای خلق بر نیازهای شخصی‌شان و طرز تفکر آ‌پوئیست بودنشان؛ نوع شخصیت اسطوره‌ای جداگانه‌تر و در مقایسه با شخصیت‌های داستانی قبلی، شخصیت مبارزگونه‌تر را در اذهان حک نموده‌اند. اینان همان شخصیت‌هایی هستند که هنر، موسیقی و اشعار و نثرهای معاصر کرد بودنشان بازتاب و ویژگی‌ها و چگونگی زیستنشان پرمحتوا است.

زیرا داستان چگونگی زیستن آنان بسیار فراتر از شخصیت‌های اسطوره‌ای قبلی، به قالب داستانهای زنده خلق کرد در آمده، حتی چنان پیشرفت نموده که کاشتن بذر و ویژگی‌های شخصیتی این شهدا در شخصیت همه به شکل بزرگترین آرمان هر انسان کرد برخوردار از وجدانی بیدار، شرافتمند و میهن دوست در آمده است. چراکه طرز زندگی و حتی شیوه شهادت اینان، مرحله به مرحله و گام به گام بخشی از تاریخ واقعی کردها گشته و در سخنان و تلاش و مبارزه‌شان جهت آزادی آن خلق، نهفته است. شیوه زندگی آنها به فرزندان خلق کرد، راه‌گذار از "مرده‌های سرپا" بودن را نشان داده و راه چگونگی باید زیستن انسان‌های همیشه زنده را نمایان می‌سازد. دیگر اسطوره‌سازی معاصر کردها با خصوصیات مبارز بودن این شخصیت‌ها، آ‌دین‌بندی می‌شود. دیگر کسی نمی‌تواند حتی اگر بخواهد به شیوه زندگی‌شان، فداکاری‌شان، عشق به آزادی خلقشان، فدائی زیستن‌شان و عملیات فدائیشان، طرز تفکر آزادی‌شان، شیوه عاشق بودنشان و اعمال نیکشان بی‌اعتنا باشد. اینان دیگر چنان آرزوها و اتوپیاهای اسطوره‌ای خلق کرد را به واقعیت پیوند زده‌اند که خلق کرد در هر چهار بخش کردستان و در هر جای دنیا که باشند، بی‌محابا به سوی حیاتی آزادانه می‌شتابند و دیگر زندگی‌ای برده‌گونه و همچون مردگان زیستن را نمی‌پسندند. این شخصیت‌ها، هم سناریوی تاریخ نوین و واقعی کرد را در طول

مبارزات PKK نگاهشته‌اند و هم خود آکتورهای فعال این تاریخند. بدلیل آزادانه زیستن‌شان است که عشق آنها برتر از عشق مم به زین، فرهاد به شیرین، عبدو به عدول است.

زیرا عشق آنها در طول مبارزات PKK، عشق به اراده آزاد، آزادی بیان، آزادانه زیستن، عشق به بسط و گسترش آن در میان توده‌های خلق است. اینگونه عاشق بودن برترین فضیلت مبارز PKK است که هر مبارز PKK ای را بسوی چنین عاشق شدنی فرا می‌خواند. براین اساس است که میعادگاه عاشقانه هر مبارز PKK ای چگونه زیستن این شهداء بوده و در هر گام برداشتن خود، خصوصیات مبارزه بودنشان را زنده نگاه می‌دارد. حتی قلبش با یاد و خاطره آنها به طیش می‌افتد؛ زیرا غیر از این، ملتبان بودن و PKK ای شدن بی‌معناست. این است که اینان به شخصیتی اسطوره‌ای تبدیل شده و جنبش آپوئیسمی به جنبش شهدا ملقب گردیده است.

PKK با متعالی ساختن فدایی زیستن حقی قرار می‌گیرد که برای باروری بذر جنبش آپوئیستی در کردستان، هم کارگری کرده، هم مطالعه نموده و هم به فعالیت در میان خلق پرداخته و به مقام مم و زین رسیده است پیروزی را نوید می‌دهد. PKK با سر فرو نیاوردن و رادمنشی کمال پیر، خیری دورموش، عاکف یلماز، علی چیچک در مقابل شکنجه‌های روحی - روانی و جسمانی دولت ترکیه در زندان دیاربکر و همچنین سطح باورمندی آنان تا این اندازه مطرح گردید. ارتش منظم گریلابی با شلیک گلوله معصوم کورکماز به زندگی برده‌گونه، ایجاد گشته است. بعد شخصیتی مقاومت‌طلبی در مبارزان PKK با گفته "مقاومت زندگی کردن است" مظلوم دوغان شکل گرفته است. بریتان بود که با عملیات خود، خط بطلانی بر خط تسلیمیت و خیانت در کردستان کشیده است. زیلان با عملیات فدایی خود، عشقش را به حیاتی آزادانه نشان داده و در نوشته‌های قبل از عملیاتش، ممتازترین داستان عاشقانه را به نگارش در می‌آورد و این عاکف زاگرس مامو است که داستان چگونه زیستن رفقای شهیدش را به زیباترین و بهترین نحو، تفسیر و تحلیل کرده و با درسهای برگرفته از این داستانها، هم شخصیت خویش را پرورش داده و هم برای رهایی فردفرد انسان کرد در شرق کردستان از زیر فشار استعمار، بی‌ارادگی، ناامیدی و روح تسلیمیت، مسیر چگونه PKK ای زیستن را نشان داده و در این راه تلاش بی‌وقفه را به ثمر رسانده است.

اینان محوری را در کردستان ترسیم کرده‌اند که برای همیشه و تارسیدن به آزادی فکر و روح، با ذهنیت پس‌مانده قرون وسطی و استعمارگر و استثمارگر در مبارزه است. برای همین نیز از ذهن خلق زودوده نخواهند شد و به قالب شخصیت‌های اسطوره‌ای معاصر در آمده‌اند

## شهید عاکف مبارزی واقعی بود

سربست . س

می خواهم قلم در دست گرفته و شهیدی را وصف کنم. می اندیشم چگونه بتوانم گوشه ای ناچیز از عظمت و مقاومت و فداکاری آن شهید را بر صفحه کاغذم پیاده کنم. براستی توانی در خود نمی بینم که چیزی در وصف آنها بگویم اما دلگرمی من این است که بعد از شهادت این رفقای گرانقدر، جوانانی وجود داشته باشند که سلاح آنها را بر دوش بگیرند. با آموزش دادن و کمک به هم‌زمان دیگر و تأمل در ایدئولوژی مکتب آپوئیسم به کاروان آنها ملحق می شوند و این سخن رهبر آپو را همیشه به یاد داشته باشیم که " هر چند ما نتوانستیم شعری یا مرثیه ای و یا حتی گاه‌ها نتوانستیم برای شهیدان مزاری هم درست کنیم اما مهم این است که همواره PKK را به حزب شهداء مبدل نموده ایم و هر یک از رهروان مکتب آپوئیسم تمثیل شهیدی می باشند و هر جا هم قطره ای خون جاری شده باشد آنجا ملک تفکر آپوئیستی می باشد و شهید هم به اندازه زنده بودنش و حتی بیشتر هم تأثیر گذار است " آری یکی از این شهداء، شهید عاکف مامو می باشد که با توجه به تأثیری که بر من گذاشته، بهتر است بعنوان استادی گرانقدر از او یاد کنم. مدت زیادی با وی نماندم اما در همان مدت من را تحت آموزش معنوی خویش قرار داد و من هم توانستم تا حدی ممکن گوشه ای از زحماتی که غیر از خود و تعداد دیگری از آپوچی ها آنرا به حرکت در می آورند، پاسخگو باشم. در او نیرویی از اراده بود که هر کس با او هم صحبت می شد. می خواست که دوباره او را ملاقات کند و هر دفعه برای آموزش دادن چیزی تازه داشت. در قرارگاه می خواست هر چند بسیاری از رفقا بدلیل کار و مشقت فراوان روزانه و شبانه نمی توانستند در ساعت مشخصی از خواب برخیزند و ورزش کنند اما شهید عاکف بر آن اصرار می ورزید و برای آنها مرتب صحبت می کرد و هر کدام از رفقا را به انجام آن تشویق می کرد و چون قبلاً خودش هم در کنار کارهای دیگر ورزش می کرد به آن هم علاقمند بود و هر روز آنرا انجام می دادند و کسانی هم که قبلاً مرتب ورزش می کردند تشویق می کرد که با ادامه



دادن آن خود را از هر لحاظ آماده و سر حال نگه دارند؛ چون معتقد بود که قویترین و با متفکرترین انسانها کسانی هستند که خود را از هر لحاظ آموزش می دهند و در این راه هم خستگی احساس نمی کنند و با کار کردن نیرو و نشاط می گیرند و در حین عرق کردن هم با شوخی های معنوی انسان را به خنده وا می داشت و هیچ گاه انسان از دست او ناراحت نمی شد. او همچو کادری آپوئیست به تمام معنی بود، ما هم با شهداء عهد می بندیم که راهشان را ادامه دهیم و تا پیروزی نهایی و غلبه بر دشمنان یک لحظه هم درنگ نکنیم و مادامی که بر پیروزی اصرار می ورزیم در حال و آینده از پای نمی ایستیم.

## ئاكىف لايىكى ئاپچى

مىوا مېنىم

دانه ناسىنى مۇقە مەزىنەكان، كارىكى زۆر زەحمەتە . تايىبە تىمىدىيە بى ئىنەكانى ئەو مۇقەنە  
ھۆكارى سەرەكى ئەم يەكەيە . مومكىن نىيە لە ماوەى ئەم ئىشە پىرۇزەدا بۇ وشە و رستەى تىركەر  
و گونجاو دانه مېنىم . لېرەدا دان بەم راستىيەش دەنېم كە پىويستە بۇ ناسىنى باشترى ئەو مۇقە  
مەزىنە بۇ ماوەيەكى كورتىش بى، لە گەلىاندا ژيان بكى.

ساتە واتادارەكانى ژيانم

شاخى قەندىل بۇ كوردان سەمبولى ئازادى و لەخۇبردوويىيە . زۆر مۇقى كورد لە پىناو گەيشتن بە  
سەربەخۇي، يەكسانى، ئازادى و سەقامگىر كوردنى دىمۇكراسى لە كۆمەلگاي كوردستان ىا لە شاخە  
سەربەزەكانى قەندىل گىيانىان بەخت كردووە و شەھىد كەوتون . ھەندىك جارىش لە بەر ئەو ھەل و  
مەرجەى كە لە سەر شاخەكان زالە، ئەو مۇقە شۆرشگىرانە رووبەرووى روداوە سىروشتىەكان  
بوونەتەوہ . ھەر چەندەش زۆر بە ئىش و ئازار بېت، بەلام دەبى لە بەرامبەر ھېزى حاشاھەلنەگرى  
راستەقىنە، بە سەبر و بەرخوردانى زانستىانە نزيك ببىوہ .

چەندىن سالە شاخەكانى قەندىل مىواندارى شۆرشگىرە ئاپچىكان دەكات كە رۆژ بە رۆژ  
ژمارەيان زياتر دەبىتەوہ . رىبەر ئاپچى ئايدۆلۆژىاي و رىبازىكى نوئى بو كوردان ئەمرۆ خولقاندووە .  
بۆيە ھەر رۆژ بە دەيان لوى كورد روو دەكەنە شاخەكانى كوردستان . چونكوو مۇقى كورد تاكە  
رىگاي راستەقىنەى رىگارى خۇى لە بەشدار بوون لە ناو رىكخستن و فەلسەفەى رىبەر ئاپچى دەزانى و  
لە سەر ئەم بىنەمايش بوونەتە خاوەن ھىوايەكى تازە بۇ رىگارى و ئازادى كۆمەلگايان .

كەچى زۆر جار ھەبوونى خۆم لە سەر ئەم شاخ و داخانە وەكوو خەون و خەيال دەبىنم . بەلام  
ناتوانم نكۆلى لەوہ بەكەم لە بەر پەنجەرەى مانگەكەم دانشتووم و خەرىكى نوسىنم . دەورووبەرىشم  
لە ناو مانگەيەكى تر، لە كامپىكى تر، لە شوئىنە ئىستراتىژىەكان“ لە گارى، لە بەھدىنان، لە بۇتان،  
لە كەلەرەش، لە شاھۆ و ھەروەھا لە ناو دللى دوژمنان، لە شار و شارۆچكەكانى ھەر چوارپارچەى  
كوردستان، ھەقالانمخەرىكى خەبات و تىكۆشانن . بۇ كۆرىنى ئەو ژيانە تارمايى و پر لە تراژىديايەى كە  
دەولەتە داگىرەكان بۇيان دروست كردووين، ئىستا بە ھەزاران مۇقى شۆرشگىر بە باوہرىيەكى  
زۆر مەزىنەوہ بوونەتە ھىواى گەلى كورد و لە بن سىبەرى ئايدۆلۆژيا و فەلسەفەى رىبەر ئاپچىدا بۇ

گه‌یشتن به نازادی و دیمۆكراسی گه‌لان خه‌ریكى تىكوشانن. ئەم دەسكەوتەى كوردان كه هه‌میشه وه‌كوو خه‌يال بوو، ئیستا كابووسى تۆقینه‌رى دوژمنانى گه‌لى كوردە كه خه‌وى لى حه‌رام كردوون.

دوینی شه‌و له گه‌ل هه‌قال عاكف له سه‌ر كار و بارى چاپه‌مه‌نى و چۆنیه‌تى تىپه‌راندنى كیشه‌كانى، نىقاشه‌مان ده‌كرد. كه‌چى ده‌زمانى ماندووه و هه‌ر له سه‌رله‌به‌يانیه‌وه هه‌تا ئەو ساته‌ى وا قسه‌مان ده‌كرد، خه‌رىكى كار و خه‌بات و نىقاش كردن له گه‌ل هه‌قالانى بوو. به‌لام منیش وه‌كوو هه‌ كه‌سىكى كه هه‌ستم به ماندوو بوونى هه‌قال عاكف كردبوو، ده‌زمانى هه‌تا له گه‌ل تاك تاكى هه‌قالانى چاپه‌مه‌نى قسه نه‌كات خه‌وى لىناكه‌ویت. چه‌ند روژىكیش بوو له به‌ر كارى تر نه‌هاتبوو بۆ لامان. زۆر باش ده‌زمانى وه‌كوو هه‌ر كات خاوه‌ن بىركردنه‌وه و روانىنىكى به‌رده‌وام و نوپیه: "ئیمه‌ ده‌بى له چاپه‌مه‌نى دا فكر و رامانى رىبه‌رايه‌تى له ناو به‌رهمه‌كانمان دا بگۆنچین و له ناو گه‌لى روژه‌لاتى كوردستان و به‌گشتى گه‌لانى ئىران دا، بلاوى كه‌ینه‌وه ... ده‌بى شه‌هیدانى ئەم رىبازه سه‌مبولیزه بكه‌ین و به گه‌لى كوردیان بناسین. شه‌هیدانى فه‌لسه‌فه‌ى ئاپۆچى، رىئى نىشانده‌ر و مه‌شه‌عه‌لى هه‌میشه داگىرساوى رىگای رزگارى نه‌ته‌وه‌بى و گه‌یشتن به نازادی و دیمۆكراسین."

له سه‌ر له به‌يانیه‌وه چه‌ند گروپىكى ميان هاتوونه‌ته كه‌مپ و چوونه. نزیك بوونه‌وه و هه‌لسوكه‌وتى گه‌رمى هه‌قال عاكف له گه‌ل ئەو ميانانه كه‌ش و هه‌وايه‌كى به جۆش و په‌رله سوودى خولقاندبوو. كه‌سىكى كه ئەوى نه‌ناسى با ديسان هه‌ستى به‌وه ده‌كرد كه هه‌قال عاكف به گيان و به دل له خزمه‌تى گه‌له‌كه‌ى دایه. وه‌ها به دلنزمى و تىگه‌یشتوووبیه‌وه له گه‌ل ده‌رووبه‌ر و ميانوى خۆى هه‌لسوكه‌وتى ده‌كرد كه هه‌ر كه‌سێك له هه‌ر تووژ و ته‌مه‌نىكدا بايه وا هه‌ستى پى ده‌كرد كه ناشناى نزیكى خۆى پاش چه‌ند سالان دیتۆته‌وه "هه‌ر وه‌كوو چۆن هه‌ر هه‌فالىكى ده‌رك ده‌كرد، به ئەخلاق و فام كردنى خۆى، هه‌ر چى و تووژىكى گه‌لى قازانج ده‌كرد. به دلنبايى يه‌وه مرۆفى به‌ره‌و خۆى، به‌ره‌و رىكخستن و به‌ره‌و بىر و رامانى رىبه‌ر ئاپۆ وه راده‌كیشا: "ئیمه‌ خزمه‌ت كارى گه‌له‌كه‌مانین" بۆ خزمه‌ت كردن به گه‌له‌كه‌مان له سه‌ر ئەو شاخانه‌ین. خزمه‌ت كردن به گه‌لى كورد، گه‌وره‌ترین شانازیمانە. ئیستا كه خاوه‌ن هه‌ر چى بىن، هى ئەو گه‌له‌یه. چ ده‌وله‌تىك یارمه‌تیمان نادات. ئیمه‌ ته‌نیا هێزى گه‌له‌كه‌مان به بنه‌ما وه‌رده‌گرین و پشتى خۆمان به گه‌له‌كه‌مانه‌وه ده‌به‌ستین. دوژمنانى گه‌لى كورد ناتوانن هه‌ر چى یان ویست، به سه‌رى دا داسه‌پینن، چون ئەو گه‌له بى خاوه‌ن نییه."

هه‌قال عاكف وه‌كوو لایىكى به جۆش و خرۆش و هه‌میشه دم به پىكه‌نین، لاوان و ژنانى وه‌كوو هێزى سه‌ره‌كى شووش و وه‌رچه‌رخانى كۆمه‌لگا ده‌زانى. روانین و رىگا چاره‌شى بۆ ئەو لاوانه كه تووشى ژيانىكى تراژىدك و روژانه روبه‌رووى نه‌خۆشینه جۆراوجۆره كۆمه‌لایه‌تیه‌كان (بىكارى)، گه‌نده‌لى، ئىعتیاد، ئابدز و هتد) ده‌بنه‌وه، باش وه‌بىرم دینه‌وه: "پۆیسته لاوانى كورد، كچ و كور،

خۆيان له سياسه تي ئاسمىلاسيۆنى دوژمنان بياريزن. ئەگەر دژمن له ريگا سياسه ته گلاو و ره گهۆ پهره ستانه وه و دوور له زانستي خۆي، ژيانى ئەوانى گه ياندۆته بن به ست و چ ريگه چاره سه رى بۆ نه هيشتوونه ته وه، باوه شى شاخه كانى كوردستان بۆ له ئاميز گرتنى لاوان هه ميشه ئاوه له يه. لاوانى كورد" به به شدار بوونى خۆتان بو ناو ريژه كانى گه رىلا، چه كى گه له كه تان، چه كى نه ته وه يى هه لگرن و له به رانبه رى دوژمنانى گه لى كورد، ئەو هيزانه كه ژيانىكى پر له تراژديايان بۆ فه راهم كردووين، تيكۆشان بكه نز لاوان ده بى چه كى دوژمن هه لته گرن و له به رانبه رى گه رىلاكانى كورد شه رنه كه ن" ئەوه خه يانه تى هه رى گه و ره به يه گه لى كورد. به پيچه وانه وه هه لگرتنى چه كى نه ته وه يى واته چه كى گه رىلا، ببه هيزى پاراستنى گه له كه تان له به رانبه رى هه چه شنه سياسه تى نكۆلى كردن و ئاسمىلاسيۆنى دوژم كه به دريژاى هه زاران سال به ريۆه ده چېت."

كات ژميريك له مهو بهر له يارى و البىلدا، به شوخى يه مه زه داره كانى خۆي، نه يهيشت سه رما و خه مگينى ئىواره گه لى پاييز، ياربه كه سار بيه ته وه و به رده وام هه قالانى بۆ به رده وام كردنى يارى گه رم ده كرده وه. هه قال عاكف بۆ هه موو خه باتيك وه ها سه رچاوه ي و ره و هيز بو" نه به خۆنواندن و خۆشيرن كردن، به لكوو به دايم گه رم و قوول بوونه وه له هه موو ساته كانى كار و خه بات و ژيانيدا و بۆ هه موو هه قالانى. ئەويش وا من له شيوازى كار كردنى هه قال عاكف تيگه يشت بووم، خۆ تازه كردنه وه ي به رده وام بوو. نه له روژه فى هه قالانى خۆي داده برا و نه له بىر كردنه وه و زانبارى به رده وام بۆ چاره سه رى كيشه كان. هه ر كات خه ريكي خۆ نوئى كردنه وه و پيشخستنى خۆي و هه قالانى بوو. بۆيه ره نكي تازيه به ژيان ده به خشى:

" ويراى دابراڻ پيوه ندى ريبه ر ئاپۆ له زيندانى تاكه كه سى دوورگه ي ئيمرالى له گه ل دوونيا و هه روه ها دژواربوونى هه ل و مه رجى ژيان ته نانه ت هه ناسه كشاندن، ئەگه ر ريبه رمان ده لى من ليره روژى په نجا جار خۆم ده گۆرم، ئيمه بۆ ده بى له ئازادى خۆمان له و ئاو وه وا تخۆشه ي شاخانه دا بۆ خۆگۆرين و خۆ نوئى كردنه وه كه لك وه رناگرين؟"

ماوه يه كى پاش شه هاده تى هه قال عاكف

هه ر وه كوو ئەو ئىواره و ژور ئىواره ي تر كه له سه هه قال عاكف نووسيووم، ئيستاش له ئىواره يه كى ترى روژيكي پاييزى، هه لبه ت ژور خه مگينتر و لبوبه بارتر، ويستم هه ستى خۆم بينمه سه ر لىنوس. واش ده زانم هه رچه نده له سه ر مهن بوون و ئازايى و تيكۆشه ر بوونى هه قال عاكف بنووسم، كه مم نووسيوه و گوتوه. كه چى به كوچى له ناكاو و ناوه ختى خۆي خه مبارى كردين، به لام تايبه تمه ندى و شيوازى هه قال عاكف هه تا هه تايه و ره و هيزه بۆ تيكۆشان و قه ت ل بىر ناچنه وه.

رى هه قالى هه قال عاكف

# دو شعر فارسی از رفیق شهید عاکف مامو

## عناد برای زیستن

در اثنای بودنها  
عناد برای زیستن که وجدانت  
هر زمان که در گوش تو و ...  
هزاران کس را زمزمه کند  
با صداقت پاک تر از  
همه دریاها اشکی است  
که از برای صمیمیت  
خواهی ریخت.

زمستان ۲۰۰۳

عاکف مامو زاگرس

## تبسم امید

امید به روزهایی که امروزش می آفرینی  
 شاید ندای نرم دلنوازی باشد  
 در گوش مردمان آن سوی بی کرانه‌ها  
 آدمیان دلگرمی که  
 کلبه هایشان از برف است  
 و آن لبخند مملو از تمام خوبی‌ها  
 بر تابلوی کهنسالی که چارچوبش  
 قطعه چوبی از درخت زندگی است  
 نقشه‌ی کوچک تزیین شده  
 با تمام رنگهای عالم  
 و پیرزنی که  
 تبسم‌هایش را  
 به ثانیه‌ها هدیه می داد.

عاکف مامو زاگرس

شماره ۲۳ آلترناتیو پنج شنبه ۱۳ آذر ۱۳۸۲

امید به روزهایی که امروزش می‌آفرینی

شاید ندای نرم دلنوازی باشد

در گوش مردمان آرسوی بی‌کرازیها

آدمیان دلگرمی که

کلبه‌هایشان از یرف است

[[عکاف ماموزاگرم]]